تاریخ تحویل به مرمت
۷۲/۷/۱۴

تاریخ برگشت
۷۲/۹/۱۵

صد خطابه = جلال الدوله
= کمال الدوله
از میرزا آقا خان کرمانی

بعقیدهٔ کسیکه یک ورق تاریخ صحیح از هم هزار سال قبل ایران در دست نیست اما
تواریخ یونان و اوراق آثار عتیقهٔ ایران که در دست تاریخ بی انصاف ویران
شده با نشان میدهد که بزرگی و شوکت و اقتدار و عظمت تو چه قدر بوده است
نقوش قصر و ایوان طاق بستان و کتیبهٔ بیستون کرمانشاهان برای ما داستانها باز
حکایت مینماید که چه دوره درخشانی پادشاهان ایران تا چه پایه کامران بوده است که
پادشاه بزرگ دوازده آفاق شاپور ذوالاکتاف و مطیع عرب داریوش
عالم را طوق بندگی بر گردن نهاده و بزیر زنجیر فرمان برداری خویش کشیده
و آخرین آنان پادشاه یونان است هر بر عتبهٔ شاه ایران تکیه داده و داریوش
پای عدالت بر پشت دوش او نهاده بزرگترین عدالت را تا شکن نگاه
مصدر تخت جمشید درجه تمدن ایران را در چهار هزار سال پیش که امر میدهد و نمایش
ده در آداب سلطنت و طنطنه عظمت و بدیع صناعت و لطایف حرفت چه
حجاری چه نجاری چه هندسی چه معماری و چه اسباب تجمل و زندگانی و چه

وضع و طرز کار را دانسته‌اند حتی بهتر و با نظافت کرده‌اند که ثمره تمدن چهار
هزار ساله تا حال امروز فرنگستان است ایران در چهار هزار سال قبل دارا
بوده است و از اینکه نتیجه ترقیات حالیه اروپا است در عصر جمشید معمول
شرایع و طرق ایلغار بوده است توپ و تفنگ که از مهمترین صنایع دوازده القرن
گذشته پاریس بروز می‌آید در بهترین وضعی در زمان گشتاسب کیانیان فارس
مرتب کرده‌اند خلاصه در دوره دولت کیان و ساسانیان ایران بر تمدن ایرانیان
گواه است بر این و دلیل است مسلم آثار مهمه است صنادید عجم را
دیگری از ثمره تمدن قدیم باستانی ایران همان زبان شیرین پارسی است
که برای اثبات مدنیت این قوم شاهدیست صادق و حجتیست
موافق عقل و مطابق منطق و زبان مرتب بحقیقت تاریخی است در دولت
مسکینه بکیفیت نعمت و طرز و طور استعارات بلکه جزئی و کلی حرکات شکوفه
آن ملت اگرچه تاخت و تاز تازیان نه همان ملک و مال دو زرنه

دعاوی و تفاخر و خطاب ایرانیان را بنما و تاریخ و شهرها و قصبه‌ها و آثار بهار
آنان را تارومار و خراب کرد و زبان لطافت بیان فارسیان را فاسد و مغشوش
و مختلط و شورش ساخت با این همه اینکه ما توانیم اقامه حجت و برهان بر اصالت
و نجابت و شرافت و مدنیت قوم کیانی خود هم باز در میدان داریم ما نسبه
اینکه از لفظ خور و مهر که بمعنی آفتاب است میتوانیم استدلال نمائیم که اهالی ایران را
یا بواسطه پرستش خورشید یا بواسطه اینکه ممالک ایشان در مشرق آفتاب واقع
بوده است آریانه و آریانا و ایران همان محرف در این لغت
میگویند و اروپ و اروپه و اروم و ارمن و ارنود
در همه ایشان کلمه اور است یا اینکه در قدیم از جنس ایرانیان بوده‌اند
و از ممالک باطراف جهان متفرق شده‌اند یا بجهت اینکه اینان که در مغرب
آفتاب واقع گشته هوروپ و اوروپ نامیده شده و آنان که
در سمت مغرب آفتاب واقع شده هوروس و اوروس گفته شده‌اند

و آنانکه در جنوب مغرب واقع شده اند بموسوم دوم و این دوم مسکن آریانه

و دیگران دیگر معلوم نیست به نسبت ایشان من و این بود که قدیم

خود مقصود ما بر هر حال یک فرض دیگر این است که طوایف بزرگ عالم

مردم با هم همه و اوبی هستند در زیر سایه ایرانیان و سایه کلمه فارسی

زبان مردم معروفند و این بزرگ دلیلی است بر اینکه زبان فارسی در قدیم

الایام عالمگیر بوده و طوایف بزرگ مردم زبان پارسیان بوده اند

و باز همین دلیلی است که ملت ایرانی یا پدر تمام این ملل متمدنه است یا اینکه

یک زبانی بوده که برکت این ملل استقلال و سلطنت داشته در هر حال

مقصود صحیح که اثبات اصالت و قدمت و مدنیت ملت ایران است

حاصل می شود و همچنین از لفظ میزبان و مدح مقرب بوده

است در آذان روی پاکت ها میزنند و غیره و غیره معلوم میشود که در این ملت

همسوده مانند رنگهای فرنگستان خدا ابر بزرگ میز میخوانند و در هر شهر چاپار خانه

داشته اند و از لفظ آسترنامی در ستاره نامه بمعنی معلوم میگردد که علوم هیئت

و هندسه و نجوم را یونانیان از ایران اقتباس نموده اند بازی هرگاه کسی در آثار عتیقه

و خطوط قدیمه و کلمات و الفاظ و حکایات و ضرب المثل زبان پارسی دقت کند

باید بگوید از عیان و تصدیق خواهد کرد که ملت ایرانی قدیم صاحب و متمدن و نجیب

و دارای شأن و شوکت و حشمت و سلطنت و اکثر ملل تحت قدرت آنان بوده است

خطابه ثانیه از جمله دلایل وسعت ممالک ایرانی در قدیم بوده که

از ایران تا کرانش را آفتاب در کجا دور نمیشود است اینک مختصری از جغرافیا

باستانی ایرانیان که آنرا دگیان عطا ایران میگویند برای بصیرت خوانندگان

در این خطابه مینگارم ایران از طرف شمال رود جیحون و دریای آرال

و باب الابواب دربند بوده است و از سمت جنوب خلیج فارس و بحر

عمان را حاوی و از جهت مشرق بلوچستان پنجاب که اینک ... است

منتهی میشده و از طرف مغرب تا دماغه آسیای صغیر می کشید

و کنار دریای سند است متصل میگردیده است باجمله ولایات بلوچستان و افغانستان
و کابل و غزنی و سیستان و لاهور و کشمیر و لنگار پور و تمامی سند و بلخ و بخارا
و خیوه و ارگنج و دشت قپچاق و شیروانات و بابل زمین و دیار بکر و ارمنستان
و سوریه و شامات و حلب و جزیرة العرب که مدینه و غیره باشد تمام این ممالک
در زیر قبضه از پادشاهی ایران بوده است بعدها برای ممالک مصر و هندوستان و یونانستان
نیز لشکر رفت و در زیر حمایت و سایه سلطنت کلیه قرار رسیده و فارس که پایتخت
پادشاهان کیان بود بمنزله قلب بزرگ و حفظ آبادی مینمود و بسیار ملک عالم
را در مرکز حکومت خود و جزو این اوامر پادشاهی میشد و از این جهت شهرت صفحه فارس
میانه بوده اند نیز سلاطین ممالک اطراف مانند بعضی بشهرها فرستنده و از مرکز
سلطنت کلیه صفحه فارس تعیین و نصب میشدند

خطاب ثالثه در جدول الدوله آب و هوا و وضع طبیعی در اقلیم ایران
چنانکه در بهترین نقاط آسیا واقع شده از هر جهت ممتاز و مرغوب و پسندیده و خوب است

هوایش باعتدال بیشتر شبیه است اکثر جاها گرمسیر و سردسیر در هر قطعه این مملکت رود خانه‌های
طبیعی از آب شیرین جاری است اکثر اراضیش خوب و حاصلخیز زمینهای پر دولت بیشتر
مستعد زراعت و فلاحت و تربیت هر نوع غرس اشجار بخوبی باشند که
چنانچه در تبریز و گیلان و شمیران و نارنج و لیمو از هر قسم میوه در اعلا درجه یافت میشود
در خاک ایران جنس نفیس و نوع اعلایش ممکن است آب و هوای ایران میوه‌ها را خوب
و شیرین و لطیف و کم دانه و کم پوست میرساند و می‌پروراند زراعت حبوبات هم
پربار و پر حاصل است و از برنج بسیار میآورد و اغلب میوه‌های ممالک خارجه
در زمان قدیم از ایران رفته چنانچه هنوز همان اسم ایرانی را دارا است مانند
انجیر و شفتالو و گردو و زردآلو و مانند آنها و خرما هم همراه برده و از ایران
بادام مسافرت نموده مانند از منداج کردستان و فرانسه گرفته بلوچستان
فواید قیمتی دارد بسیار است که امروز ها صورت لفظ تغییر نموده و آن هم فقط بلکه
خوانده معلوم میشود خوانند باید بر دانه هر جنس کلمه از ممالک دیگر

سفر نموده با اسم خویش برده و اغلب بر بلاد اسم اصلی خود را نهاده باشند
پاره‌ای در مملکت عثمانی به اسم خود باقی مانده و برخی پس از مسافرت تغییر اسم
یافته‌اند قورش که اصلش پاره‌ای از بلاد بعد لبنان سفر کرده و قرضه گشته
و باز به ایران عودت کرده قورش شد از اینجا بروم باز رفته قورش گشته
و باز در بلاد لبنان برگشته قورش شده خلاصه در خاک ایران هر قسم زراعت و درخت
میوه دار و نهال و سبزه با نشو و نما می‌شود کوههای پر از سبزه و خرم و پر از چشمه‌های شیرین
زلال که سر به فلک می‌کشند و دامان را پر از گل و لاله و ریحان نموده گلها را
غرق سنبل و سبزه و ضمیران ساخته قله را مانند بلور و برف و آورش سیب و نارنج که
کوه الوند و دماوند شاهد و مصداق قله کوه شاه که در بیان جبال
در خط جنوبی با جغرافیت که در آن واقع است جبال لبنان
در خط بر فصل زمستان را بر سر نهاده از قله‌های پر برف که سموم تابستان
دسترسی به آنها ندارد و فصل خزان را در آغوش کشیده که درختانش

میوه‌های خزانی بار آورده است و فصل بهار را در کمر گرفته که گلهای بهاری که در ایام بهار
چون کمر مرصع درخشان و تابان است و فصل تابستان را بر دامن نهاده در جلگه‌اش
نخل و لیمو و نارنج و ترنج را دارا است مختصر اینکه این کوه ضرب المثل است که بر اثر
بهار بر تو بگذرد قاصد تیز رفتار در عرض دو ساعت میوه سرحد و گرمسیر را مهیای تقاضا نمود
جهت طلب تازه و نخ و بادنجان و غیره عجیب تر از این کوه که در زمان واقع در
وسط دو جلگه‌ای نزدیک بمبور است در این ایام که تابستان جلگه‌اش گرم است
از تابش آفتاب آب و هوا گرم می‌شود قله‌اش مانند انوار برف از برف
سفید چشمه و آتش حسرت دل برخاستگان حرارت آن دشت سوزناک را
می‌فهماند که کوه بندرعباس برتب از این شگفت و عجیب تر است
شرح سایر کوههای ایران را به تقریر و تحریر و نقش سیاحان جغرافیا
دانان واگذاشته‌ام اما از سبزی و خرمی و چشمه سارهای کوه الوند در
در عقب الوند تا تابستان بهره‌مند شده‌ام زبانم نمی‌توانم تا شرح هزار

چشمه در این کوه پرشکوه با شخص وطنی در سمت شرق سایه کوه بزرگ ترکمان و از طرف
مغرب بر تو انداز شهر همدان شده مشرف دلند . در آن زمان جز از ترکمان همدان می آمد
روده هم از این کوه بود . چند نفر از دهقانان را شناسی را با هم از ده شهر در تحقیق پیما این کوه
دیدم . از ایشان مدت تفحص و تحقیق حال را نموده و پرسیدم جواب داده گفتند ۱۵ گویت
یک طرف این کوه را گشته دیدم و بیست و دو قسم از نباتات که جای دیگر کمتر یافت می‌شود
جسته دیدم . جنگلهای مازندران و شیراز و دهچاهان محتاج فرج و پامیت به مقدار
عرض خواهم رسانید از دهکیان که دو جهت ایران را نموده بود . در طرف اوزن بالکل جنگلات
کرده که از خطه مازندران در دست انگلیسیان یا فرانسویان می‌بود تماماً از چوب جنگلش
سالها زیاده از سی کرور پول انگلیس استفاده میکردند . رودخانه‌ها و نهرهای ایران که قدر
و اهمیتی است که هر یک نقشه‌ها رودستی انگلیس ضبط . رودخانه‌ها و سید بهار ایران
منصوبند . رود مرغاب . رود کارون . شط العرب . شهرستان
هیرمند . رود جیرفت . رودخانه نهمیور . زاینده رود اصفهان . رودها

رود کابل . رود داراب . ذخیره غیبی فی الواقع باید گفت ایران رود رود
زود و دو دی کویت . از همه این رودخانه‌ها کمتر رود جیرفت و جلوه است که
دولت انگلیس که هزار تومان خرج رشتن سد و بند این رودخانه نماید که آب شیرین
بر قطعات اراضی صاف بیشتر دشت جیرفت در جهار کرده . می‌توان حاصل
محصول بیشتر از خطه مصر استفاده نمایند . داشتن زراعت و فتح وقت و اهتمام
چنانچه الآن در دهنه تنگه‌ای که هر که از آنجا رود جیرفت و سرازیر به دشت صاف
منطقه جیرفت میشود آثار سد بزرگ پیدا است که در قدیم داشته و در تنگه‌ای که
هر یک فرسخ طول دارد و آب این رودخانه را در فصل تابستان هر جا که آب کم می‌شود
آب انبار می‌کنند و چهار هزار قصبه و بلوک و ده جیرفت را در حالت آبادی
با قنوات آبیاری میشده . و از آن چهار هزار ده و قصبه الآن جز مزارعه
بیشتر با قنوات . از آنها آنکه سعی عموم این دولت و شهر
جیرفت . و میگویند مبنی محصول ابریشم این دشت هر ساله ده هزار خروار بوده

الطبیعی علی الراوی مختصر جای بیابانهاست خاصه از شکنه درخت و فراوانهاست

وحش در بادشت خارستانهاست پر عقرب و مار و دیاری است خالی از آبادی و دوتا

زمین در ایالت چهار فصل طبری چهستان و کرگر و کازرون و مس و رب آبهار آسمان

نفت در جهای بارز فرونه خرمای آهن شهر بابک مرمر کاهزار نفت و گوگرد

گرمانشاه و در اراضی بوشهر چشم و منه گوهر کنبایی گشت جواهر معدن است

و غیره و غیره در این کشور بهای در از این معادن فداد دوم انبانهای نعمت

پروردگار است هیچ دست نخورده در حالت خویش قرار است باز نعمه در گوشه و در شهر

خزانه ایران و جنگلهای گیلکستان و مازندران موجود است و فایده می‌کند

اهالی ایران از تعریف دواهای مشخص است همین قدر که ابتدا ام خرخرمنه

در ایران یافت نمی‌شود و اما حصبه و حصبه نیز کمتر یافت می‌شود و هلاک می‌کند

کوفت سل مرض دیگری نمی‌توان چون در ... مصری مشهور

و باسم مقدسش از منه بحرین العرب تشریف فرما و با حجاج بیت الله الحرام

بایران آمده و در کلاچیه سالهاست بهمراهی و تمال کرده در اروپا پایان گلو را

گرفته آنفلوانزا از روسیه و دیفتری بعضی جاهای ایران فرو رفته خناق

محرقه و مطبقه گاهی در ایران از عربستان بسبب حج می‌آمده با تب و قولنج

از باستان در ایران مقیم است و آنرا اطبا که آب عناب و سپستان و مانند چون از عناب

از بیخ و بنش می‌کنند چنانکه از عشق جز بوده مرگ بود و هوای گیلان اکثر گرم است

بهار عربستان و هم بوستان نسیم رضوان و هوای جنت است و هم ضرب المثل است

اگر مرگ می‌خواهی برو بگیلان همیشه ایمن از صحت و سلامتی هوای ایران مستعد دل

نایم اگر موقع امراض می‌رود بجهت علم طب ... بدین تمدن کاملتر از این می‌بود

و هست چنانکه اطبای ایران در معالجه مرض محرقه و مطبقه کمال وقوف و مهارت را دارند

زیرا که این امراض از قدیم در ایران بوده و طرز معالجه آن کاملاً مجرب کرده‌اند

با در ایران که میراث فراوانست و در فصل تابستان بیشتر گرم می‌شود

و هم این مرض مضر و موذی و موقع خطرناک نیست و هم ... ایران با ذکر اصلاح

از غرس اشجار و شق انهار و ساختن چمنهای مصنوعی و بنای عمارات مناسب موارد
گرم بعضی تهیه می‌کردند وسایلی را که به تجدید و خوشی در بعضی ترازان زندگانی بکار کرده و هم در ایران
نقاطی سخت و بادهای مرطوبی و همچنین کمتر دیده شده و جز در توابع دو سه مستقل در
جاهای دیگر ایران بادهای مسموم دیده نشده است و اصلاح آنهم موقوف بزراعت اراضی
و غرس اشجار در اطراف است و هم در ایران زلزله‌های سخت و صاعقه‌های مهیب و برقهای
سوزان نادر یافت شود چنانکه در هیچ تاریخی یاد نداده‌اند که یک شهر از
وزیدن بادهای سخت و تند یا یک محلی از زمین لرزه‌های بزرگ در ایران
ویران و خراب شده باشد یا از صاعقه و برق تنهای قصبه سوخته و نابود گردد
و هم باران و برف و تگرگهای مهول و مرعب هیچگاه در ایران بعضی نباریده که هزار
آدم از سیل و برف و تگرگ هلاک گشته و هم آفت و نقمت در هیچ جای ایران
هوا سرد و یا گرم نشده بقسمیکه مردم را هلاک و دواب و طیور را تلف و اشجار
کهن را از بیخ و بن براندازد و هم سیلاب و رودهای ناگهان تا کنون

هیچ شهری از شهرهای ایران را از بیخ و بن ویران ننموده است تمام دنیا بر این دلیل خوبست
وضع طبیعی ایران و اعتدال هوا و خوشی آب و زمین بنیاد اساس ترتیب طبیعت در خطه خوش
نشان ایران است هر دو که در ایران هر قسم طیور و حیوانات وحشی و جنگلی
بخوبی تربیت شده زیست نمود و هر نوع اطعمه و اغذیه برای هر قسم حیوان و طیور در ایران
یافت میشود

جنگلهای ایران آنقدر از حیوانات وحشی و طیور و پرندهای بیابانی دارد هر که ذکر شود این
مختصر گنجایش نمی‌کند تا چه رسد تفصیل و اگر انواع در قطعات ایران دیده نشده است و آنهم
دیده نمیشود هر این حیوانات در هوای ایران نمی‌توانند زیست نمایند یا اینکه مرتع و چراگاه و علف
طبیعی در جنگلها و صحراهای ایران برای آنها نیست بلکه یا در رابطه صید آنان یا از جهت نقل آنان
جنس آنان را از ایران بر انداخته‌اند والله در هر جای ایران هر جنس جانور و حیوانی می‌تواند
زیست نماید نهایت بطور حیله و تشدد هم چنانکه هر نقطه اتفاق که در آن قیمت
فشد قرار دهد از نوع یا خود بوضع طبیعی دارا است و بنوعی و خوشی زیستش می‌تواند نمود

(خطابهٔ رابعه) در جلسات گذشته مقصودم از نوشتن جغرافیای ایران وضع

طبیعی آن اما نتیجه در این است بعضی‌ها که این خطابات را مطالعه می‌فرمایند بتصور

طبیعی و عدم استعداد ذاتی ایران را دلیل خرابی و ویرانی آن نتیجه حقیقیه تصدیق نمایند

و سبب خرابی ایران شمرند اصلاح طبیعیست در کلیه بسیار رسته است و چند جنس دارد نوع

چون تغییر ذاتی ممکن است بلکه خرابی و ویرانی ایران از بابت عوارض خارجیه

عارض است در بابی که همت از قبیله‌های نامدار و مردمان کبیر بزرگوار و اشخاص

با ثروت غیرتمدار صحیح بوده است و اینکه تا کنون اصلاح نشده است

فتور و قصور و ناتوانی وضع طبیعی آن نیست بلکه نعمتهای طبیعی و خزینه‌های ثروت بیشمار

در دست قدرت در گلستانهای این خاک می‌توانند ذخیره و دفینه نهاده

و هر مملکت دیگر را هم می‌توانند از این بر خویش آورده معمور دارد

مملکت اهالی حالیه ایران باشند برای بیست هزار سال پیش از ایشان است

در سالهای دراز روزی که بهای آهن منزل داشته و وزن آن اینکه مجانی می‌بخشند

الآن هم در ایران تمام اسباب و لوازم معاش و زندگی را در معادن و مخازن طبیعی بعضی که محتاج

آوردن ظروف و از خطاه و تشکر هم از منه نیست) اما مع التأسف مشهور است که تمام

لوازم حیات ایلات باید از خارج بیاید حتی آهن هم خود در اطراف کوههایش موجود است و اگر

یک سال آهن از خارج بایران نیاید دیگر اهالیش زیستن نتوانند

عجب تر اینکه جمیع اهالی زندگانی ایلات محتاج است بآهن از پادشاهی گرفته تا برزگر

و مع هذا هنوز آهن آب کردن نمی‌دانند و وزن ساختن نتوانند بالاتر از اینها همیشه

بهزار زحمت و زاری و التماس خودشان پشم و پنبه را در کمترین پنج هزار یا ده هزار فقرها می‌فروشند

بتضییع و تحقیق همان پشم و پنبه خویش را باسم چلواری و ماهوت در قیمتهای گران می‌خرند

و اما مشهور است ایشان نمی‌توانند چرا با همین قدر که از این هم ترسم هر قرب حیات

و ناچار کار ایرانیان را بجائی رسیده هر آب هم از فرنگستان آمده و بقیمت زر آب بدست

بفروشند اگرچه آن آب از همین بیشتر نیست اکنون آب صاف را با شیشه کارها فروشند در

شیشه‌های سربسته از بعضی فرنگستان بایران آورده و از شراب هم گرانتر می‌فروشند

خلاصه که این ترقی در کشور رسمی است نه بر مرده و بر زنده بلکه کلیت و دیگر که

این صفت تمدن و وحشی است همین یک نکته است صفت تمدن آن ملتی را گویند

که تمام لوازم و مایحتاج زندگانی خود را از خود مملکت و شهر خویش آماده و فراهم بدارد و کار

در مملکت آن را راسته از طبیعت به قوت علم و قدرت عمل لوازم معاش و اسباب

انتعاش خویش را فراهم آورده یا آنکه بهتر از لوازم را تا به مقام آن رتبه و خود ملت

خود را از هر جهت آسوده و فارغ نمایند چنانچه جزیره کوچک لندن ابتدا استعداد

طبیعی آن را زیاده و نیک کرده آنهم در راه تعیش زندگانی نبوده با قوت علم و قدرت

عمل الطبیعیات خود را بی میزان خرده و جزیره صغیر منزل ملک را برده است و بالاتر بلکه ملیون نفس

جمعیت را هم در این شهر لطیف فارغ بال تعیش و کامرانی و راحت داده کارخانه می‌کنند تمدن آن

که یک دنیا را محتاج کوشش خود نموده اند این است کمال علم و عمل و معنی تمدن و فایده

آن که ذکر شد فهمیده

اما ملت وحشی و بربر آن است که باوجود داشتن هزار قسم خزینه ثروت

و همه نوع ذخیره نعمت باز در کمال فقر و پریشانی و ضرورت روزگار بگذرانند و از بیگانه گدائی نمایند

بلکه بجهت مردم از همه حقوق و ثمر دور مانند در ایران به واسطه اینکه راه آهن و ترتیبات زراعت

و کارخانه احتیاج را به داشتن حیوان بارکش و اسب ارادی دارند زیرا که تمام بارهای خود را

باید به دوش خویش حمل نمایند یا بر خر و قاطر و گاو و دیگر حیوانات بارکش بار کنند و طی مسافت را

بایست با پای خود نمایند یا با مدد راهوار و اسب غیر از این چه واسطه نقلیات دیگر ندارند

از این رو احتیاج آنان به حیوان بارکش و اسب دائمی است و با این همه نوکاه و جو که در اکثر جاها

کاه را آتش زده و جو را مانند خاک به مقدار بیشمار بی‌قیمت و علف اسب و حیوان

شهرنشین در تمام ایران اسب و حیوان نیست و حال آنکه در آنجا زراعت و حمل و نقل به هر قسم بارکشی

به نوع مسافت هزار دچار زحمت و از دولت نقلیه دارند در تهران کار کند و باره

حمل و ذخیره چه کار در هر گاه و کاه در لندن قیمت زغال ایران را دارد و چه

هر ترازوی قیمت آن است در امریکا در زراعت رسید هم مملکت از حکومت

ممنوع و ممکن کم کردن و کاستن از جنس آن چاره کنند و کار مردم در سطح نان تا نرخ نرود

و از روغن انهار و دیگر چیزها سبز زنند ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا

تا کسی از قالیهای ایران بیاید و از علم رنگرزی و تنقیح و تصنیع ثروت را نداند

نخواهد به درجه ترقی قالیستان را با وجود تمدن و تربیت و درجه تنزل و پستی ایران را

به سبب جنگهای بی منفعت در واقع مانند شب تار و روز روشن امیدوارم است

و مملکت هیچ مقایسه بردار نیست این اثر یادگاری

خلاصه قالیها در جلد اول و در این قطعات ممکنه ارض و آنها که در عرصه کشیده

بزرگ ملکوت دارند و انواع و اجناس آن قسم در طبع و از وجوهات

یکی نیز از سایر جنسها بهتر و ضعیفتر و خوش قالیتر است و قوم و ترکیب و بافت کاملتر

از دیگر جنسهاست و مراد از جنس قالی نه تنها مال مملکه خانه ایلات است بلکه از روی بافت

و از دیگر جاها و اکثر ممالک آسیا را جزو قالی می خواهند آنچه جنس و جنس دیگر

این یک قسم از جنس اولیه جمله قسم دیگر از جنس خوب و کیفیات تغییرات با جلد و بافت

البته تفاوت کلی دارد و این دقیق را اهل صنعت و اهل خبره کاملا خوب تمیز میدهد

و در اینکه هر دو از صنایع ایران و از جنس خوب صاف و آب لطیف آن حاصل است تا امروز

از طرف قالیستان ترویج و تشکیل گردید و در کمی از اسباب قوام و پیشرفت خیلی خوب جنس رنگ

و تمدن مملکت است چنانکه دیده شده است هر جنس خوب جنس اصلی جوهر ترکیب و قوام

و ثبات بهتر نمیشود فرق و تفاوت که در رنگ خوش رنگی و ترکیب و نقش جنس را با

خوش اطمینان و ترکیب و قوام و نقش با این تفاوت از زمین تا آسمان است

و از پیش ثابت نمود که قالیها و صنایع ما خیلی نجیب و قدیم و قوم ایران هم از آغاز الی الآن سر کوبند

در تمدن و تربیت زیسته و بوده اند و دیگری از صنایع جنس اخلاق و خو و عادات

یک ملت است و این اخلاق هم تابع خون و هم تابع تربیت و دیانت است

پس واضح و روشن است که جنس و خون قالیهای ما که هر دو نیابد و جوهر هر دو

قالیهای کار و ذره های ... و جهان و چشمه های زر و جنسهای عجیب و درشت نهایت

و با طلاقت های ... با آن ... جنس در دوره های ... با جانوران ...

ببر برده و نقشهای درشت خورده ... و ... های مختلف کشیده هم جور

رنج و زحمت را دور نمایند و همین با آن خانم ظریف لطیف که در بهترین نقطه‌ی پاریس
باز بیابند آن شوهران پرنس با ثروت و خلق نیکو و بس نجیب بوده و بنیز از حریر خالص پوشیده
و با جواهرهای صاف و لیکن جان فزا آراسته، از تخت و بست دنیا فرحی
که از هر وسعتی و از هر لطافت و رنگهای رنگین ندیده همه توقیر را کاملاً تا استانبول
بشمر فرض یا قاپی تا کنگاه و اپرا و گشتی دور بوده و از دین تیاتر بفلان
بالو و از دین فونتر نعلین تا شاگاه و تفرج و گشتی و عشرت ببرند این انسان‌ها
با آن خانم تمدن همانا البته در خلق و خو و رنگ و رو و دختر و جنس و هیئت و ترکیب
تفاوت و فرق کلی دارند و عادت و عادات‌شان جدا از هم با هم تناسب ندارد
به قدر تفاوت از زمین تا آسمان است

تا این شده خاطرنشان که ما دیدیم طبیعت در هر مقام هر چه محتاج بوده اسباب آنها را فراهم
آورده مثلاً در بعضی حیوانات درنده که برای گرفتن چنگالهای تیز و تند و قوی که در دریدن
و بریدن و پاره کردن کار خنجر و کارد و الماس و تیشه را می‌کند تهیه و تدارک کرده

و از برای پرنده‌های شکاری پرهای تیز و چنگالهای تند با منقارهای خنجر آسا آماده فرموده
و خرسها و شغالهای سیبری را پوستین پشمینه‌های گرم و نرم بخشیده و کلیه را همه جا
هر چه را محتاج زیستن و قوام نوع و جنس و دوام بوده گسترده و در هر نقطه به صورت ملکوت
آفریده فقط ترک بشر چون انسان‌ها قبول بنابر این تا که کلیه احتیاجات و عادات هر یک از
نوع و جنسها جات انسان است بلکه آن انسان که هر روز آن را ترا رادی و خرما می‌زند وده
شب و روز با دماغ و کار و دیگر و ملک است و شکار و بر تیز چنگ می‌کند یا دیگر
دیگر وه و بهتر و نجابت و درستی و خوشی در طبیعت داشته باشد هیچ ابداً آن خانم لطیف
و پرنس پاریسی به دامان خود طبیعت احتیاج ندارد

بنا بر این مقدمه مختصر چنانچه مردم از طبایع مختلفه و عادات متمایزه مختلف و کل دارد
و بهتر از چنین انسانهای جنس است که تمام محتاج طبیعت خود را که آنها را محتاج بوده
و از خارج نیست و این است مقصود از تمدن و این جا عرض شده تمدن عبارت
از آماده نمودن تمام احتیاج طبیعت و لوازم معیشت است از دیر روز قوم متمدن

از هر جنس اعلا راست و در تمدن اروپائیان پیشینیان ایشان هیچ یک بهتر نبوده است

و دیگری از اقوام جنس لطیف و زیبائی و اندام زیباتر و خوبتر نمی‌شود چنانکه در زن و مرد و ...

این فقره از گفته رضا هر ... است و محتاج شرح و بیان نیست

اگر چه حالا در تمام خاک ایران محض آن طالع نحس ... تزلزل ... نسبت قدیم ...

اندام ایرانیان ... دیگران ... نیست ... اندام ...

خسرو و غلام و دل آرام ... و قد و بالای بهرام و سینه و بازوی رستم و بال و کوپال

فرامرز و هیبت بیژن و جلالت و صلابت گودرز و وقار و آرام جمشید و سیما و چهره

منوچهر و رخ و گونه ... و ... آ... و ... داغ جاماسب

و چشم و ابروی لهراسب و گردن و شانه اسفندیار ... و ...

ایرانیان را خورشید ... مبرهن است تاریخ یونانیان و ...

... و گواه ... حقیقت ...

همه گواهی قائم و استوار ... شاهنامه فردوسی ... نیز گواه ...

ایشان ... آن است

خطاب به ... (...) ما از آثار کهنه عمارات قدیم ...

آنچنانکه آن ... در کتب ... موجود است ...

نائیم ... استادان ماهر ... بی نظیر ... از هر صنف

جز ... در ایران بسیار بوده است ... نقاشی و معماری و نجاری و پارچه

بافی و کاسه و کوزه سازی و صنایع ظریفه از زر و سیم ... و ...

قدمت ... و ... چنانچه نقاشی‌های ...

تخت جمشید ... گواهی ... از ... و ...

... طبیعت ... آن است

... و ...

اما در این ... آخر ساسانیان ... آتش ... زردشتیان

در ایشان ... صنایع ... آمده است و ...

در میان آنان رو بانحطاط نهاده و چیزها تقریبا اسباب جنگ را با آتش می‌جستند

و از این رو محتاج نشدند که آلات حرب را از فلزی و چوب بسازند چنانکه در دوران خاتمه

دخو ده خورده همین عقاید به قوه حربیه ملت ایشان را بدرجه ضعیف نمود که از منتهای غرب

کوه‌ها بجای شکست خورده و به انبار قشنه در غرب بیخته

خلاصه اکثر لوازم زندگانی و اسباب عیش و کامرانی را در خود جای اسکله بوضع و نقش و خوب

و ترتیب قشنگ و مرغوب ساخته جشن سده جشن اردیبهشت جشن نوروز

جشن مهرداد جشن اسفندارمز و آهنگ بساطهای عیش و عشرت و آلات و ادوات سرور

در جهت دف و ساز و بربط و آواز نکیسا و نکته زدن و بلبلهای خوش مخصوص رزم و قیام

آوازهای موسیقی در سه تار ... در هر لحظه دنیا با مژدگانی قدم معرفت

مخصوص تمام آلات و ادوات و اسباب‌ها محتاج بودند که ایرانیهای باستان داشته

من جمله قدحهای بلور و سنگهای صنع فغفور در بزم شراب بکار می‌برده‌اند

اما جامهای زر و سیمین و صراحیهای کاشی در بین اشکال می‌نموده‌اند

اگر

اگر پرده‌های اطلس و بسترهای مخمل که در عصر آنان نبوده لیکن پارچه‌های ابریشمین و قطعه‌های

پشمین قصب و زری و گلیم زده‌های ... داشته‌اند اگر چراغ برق و الکتریک

و لامپا در ایشان یافت نمیشد اما در جشنهای بزرگ شمعهای بزرگ و شعله‌های فروزان

رنگارنگ و روغنهای مخصوص روشن و فتیله‌های لطیف مختلف داشته‌اند

اگر تلگراف و تلفون در ایشان نبود اما برجهای مخصوص در هر چند مسافت فرسخ ساخته بودند

و از برای اطلاعات و اخبار بوضع مخصوص در روز بالای آن برجها دود و در شب آتش

اخبار می‌نموده‌اند و بعضی اشارات را با علامتهای رنگارنگ دفع میزدند در اغلب

نقاط چشمه داشته‌اند چنانچه اکنون از سیستان تا کرمان و در اغلب نقاط آن بقایای

کوهها هنوز آن برجهای مخصوص خراب شده باقیست اگرچه تلفون

نبود کبوترهای تیز پرواز نامه بر که در یکشبانه‌روز یکصد فرسخ نقاط را طی میکرده‌اند

داشته‌اند آن قلعه و برج و باروهای کهنه ایران را بطرز محکم و متین و موافق

هندسه بر قلعه‌ها که هنوز در هر شهر ساخته‌اند و انبارهای بزرگ آب و چاهها

آب برای آبیاری میدان در آنجا تدارک نموده‌اند که کانال‌های [illegible] به شکل نقب‌های [illegible]

که آنها را انبار می‌خواندند چنانچه حالا قلعه بهمن [illegible] قلعه بهمن هم قلعه

بهمن [illegible] است [illegible]

ایرانیان مشهور که زمین و در زیر آن [illegible] خانه‌های بزرگ [illegible] موجود است

محتاج [illegible] طرح [illegible] وضع و ترتیب [illegible] مفصله

نمی‌توان داشت اما مجملاً با وجود [illegible] آن زمان [illegible]

[illegible] چنانچه [illegible] از این [illegible] خلاصه [illegible] ایرانیان

[illegible] هر زمان [illegible] حیات و کامرانی [illegible] را

آنچه [illegible] و مقصود از تمدن همین است [illegible] ضروریات حیات

[illegible] نهایت هرچه تمدن کامل‌تر است

[illegible] بود

اما مذهب [illegible] نخستین [illegible]

عرض کرد [illegible] طبیعتاً طوری [illegible] است [illegible] از هر چه [illegible] خاضع و خاشع

[illegible] می‌شود و با انواع [illegible] از بروز آن نیاز و ستایش و التماس [illegible] می‌کند

مخلوق [illegible] ضعیف [illegible] علم [illegible]

تمدن [illegible] بود [illegible] از [illegible] عجیب و مهیب [illegible]

می‌ترسیدند [illegible] وجه [illegible] پیدایش آن [illegible] نبود [illegible] پرستش و ستایش [illegible]

[illegible] عظیم [illegible]

[illegible] آتش [illegible] آتش‌فشان

[illegible] مثل [illegible] چنانچه [illegible] است

[illegible] از هر چیز [illegible] دفع [illegible] آن [illegible] برای آن

خاضع و خاشع [illegible] ستایش و نیاز [illegible]

با [illegible] عجز [illegible] از این است [illegible] وقت [illegible] در زمان [illegible]

[illegible] بزرگ [illegible]

و مر آنان را نیایش و ستایش و تعظیم و تکریم میکرده از بیم خطر خویهای نادان و از
هر چیزیکه چیره بر گریه و زاری و عجز و لابه می پرداخت ایرانیان هم در زمان جهانگیری
خویش چیزهای مهیب را دیو می نامیدند و مر آنها را نیایش می نمودند و در زبان لفظ دیس
قدیم است که از زبان پارسی باستانی در السن فرنگی باقی مانده و گویند
دیو میگویند و اسم خدا را میخوانند
مجملاً دیولاخ پرستش میکرده و خورده خورده این ریشه در ملت ایران اثر بزرگ
کرده و از هر چیز خورد یا خود کلانتر بوده همه چیز خرد و شکلهای عجیبه و میرسیدند
برای آن تأثیر مخصوص و نیاز و تعجبی که مخصوص مقرر داشته اند جمله نمایان اشکال کریهه که
و سر فرود آوردن در کوچک است و دست بعجز و نیاز بر داشتن هم دعا و
قوت عبارت از این ... و تملق گفتن دادن رشوه و زاری نمودن مبتلا شدست
گشتن کار دیگر نبود هم در قدیم ذکر دن و فدا دادن دیگر نوع نماز نیست
چنانچه از کلمات کلام مرتبط عالم هم در بعض جاهای قدیم مینامند و بنابر آنکه
رواج

زیرکه هست در سایر انواع و اقسام پرستشها و نیازها که بصورتهای مختلفه در هر عصر و دولت
مرسوم آنان عبادت بود یعنیکه آنها تملق و عجز و لابه بست حتی روزه گرفتن که از آن
عجیب رحم کنند ظالم و ستمگر است از این جهة بود که هر ملت در زمان جهانگیری خویش
عادت کنند مخصوص برای چیزهای مرغوب و مهیب داشته اند
چنانچه اکثری هم در وقت گرفتن آفتاب به سینه‌ها غیرت میکنند و بمنزله بیان
مرکز اند و آفتاب پرستان به زمین مینالند اشرار دیگر چنانکه کلمات هر قوم
ملت بزرگ در پرستش ایشان میرسیده از کلمات دیوان هم این معنی پیدا
بزرگ ورزی تصور نموده هم تمام این بنیان کردار دیگر است اقتدار و فرمان او مینماید
داد و مر اینها را پادشاه است اسم آن دیو بزرگ که پادشاه همه دیوان و فرمانروا
آنان است جهاندیو یعنی بزرگ دیوکه دارند و در بلادها و کتب‌ها دیده شده
دیگرها پادشاه و بزرگ دیولی بنام کیها اولو تایر میشویند (جهاندیو)
را عرب‌ها و اقوام بیگانه معنی دیو میگفتند دیگر هم چنانکه رسم و گروه زبان است

معنی دیو تخفیف یافته خدیو شده و آلمانی همین خدیو بمعنی او است

و خداوندگار تحریف خدیوندگار است و خولها رد و شده و این اسم نیز مانند

لفظ درویش که سابقاً عرض شد در ترتیب قدیم و ما بالمان بازگشت کرده خدا گوید

و آلمانی هم اسم جد خود میدانند خلاصه وقتیکه این درخت اعتقادات ایرانیان و جهادلیو در

المان ریشه دار و بارور شد و هر شی و چیز مرغوب بعقیده از همه ولید دانسته برای

عیشها و نوشها و سرورها و خوشیها نیز میدید و بالعکس وجود اقوام مخوف بدان

همان باد دیوث و جنگ و ستیزه و کشمکش و آدم دیو منش قیاس شد و این قوم ایلا پرستنده

نامیده شد و در جاهایی با زحمت و جهد و رودها بالطافت و خوش هوا و کوهسار

سبز و خرم و جنگلهای انبوه و لطیف و درهم و چشمه سارهای پر از چمن و گلهای نهاری

ملاحظه و سرخوش متمکن و مسکن داشتند و باین مناسبت آنها را تشبیه بمرغان خوش الحان

و در اثر سمت لطافت پیرامون طبیعت آنها تشبیه پیکریه کردند و از این رو آنان را لیل پرستنده

و فرشته و فرشته گفتند و برای آنان نیز نیایشهای مخصوص و ستایشهای

مخصوص.

بخصوص قرار دادند چنانکه آلمانها در میان مجوس ایران از برای پریان جشنها و مهمانیها

و ستایشهای مخصوص داشتند که ضمن از دیانت زردشت خواهند قصه‌ای از ایشان

در اینجا حکایت میشود

برخوانندهٔ کتاب پوشیده نماند اینکه در مقام استدلال با آثار حقیقه و

آنچنانکه در قدیم آلمان بدمنیت آنان و وضع اسامی خدایان آلمانی استدلال

میکردیم و برهانی نیز داریم در مقام عقاید قدیم آلمان نیز از اعتقادات ایشان

ایشان استدلال کرده و برهان می‌آوریم همان طوریکه در لفظ جهادلیو

و دیو و دیو و آلمانها در آلمانی و در گلستان مشهور است هدار الفبای تا توضیح

و تشریح کردیم همان طور از آثار عقاید قدیمه نیز میتوانیم کیفیت اعتقادات قدیم

آلمانها را تشریح نمائیم از این رو شرح ضیافت و مهمانی دختر شاه

پریان را که آلمانها معتقد بودند و متداول میان مجوس بوده و کرمان است در ایام

ادوار قدیم بوده تا حال نیز مانده آثار کهنه تخت جمشید و در زمان قدیم و در

سلطنت و حرفت و صنعت و مدنیت قدیم ایلامیان است آثار عقاید کهنه ملت

ایلامی را بفهمید

ضیافت دختر شاه پریان هرگاه کسی بمرض مزمنی یا عیبی جسمی و عقلی و یا بدبختی و فلاکتی

در میان ملت مجوس ایران خاصه یزد و کرمان دچار گردد چاره و علاج آن را دو واسطه

نبردن طبیب و دکتر و وسیله دعاهای دیگر منحصر بضیافت و عروسی و مهمانی دختر شاه

پریان میدانند و هم آن مهمانی را (سفره بزرگ) میگویند گستردن شرط

این کار را هنگام نزد پیره زنان مخصوص هر شب جمعه مجتهدان مسلمانان در اجرای این آئین

مجاز دعا خوانی است رفته و از او خواهش نموده اذن سفره بزرگ می خواهند

آن عفریت عجوزه ساحره ناچار بر بالای بام بلندی یا فضا یا زیر درختی خوش هوا

یا بر سر کشت زار صحرا و چشمه سارهای دلکش بطلب آن شخص ناخوش دعا میخوانند

دور خویش میکند یعنی آئینه و کاسه آب و شاخ نبات و مجمر کندر

و سور مرده اند با تخم مرغ سیاه بین در مجموعه نهاده در آن محل آب و جاروب و ...

و دو

وقت غروب آفتاب مجموعه را برده در آنجا میگذارند و از دور و دراز کار مخصوص کرده بار

نیاز دختر شاه پریان است خوانده و سپندی چند بر آتش ریخته برمیگردد تا مردم آن نقطه

آدمیزاد عبور ننمایند و از آنجا علامت رحمت پیدا میشود

فردا از غروب آفتاب و تاریک شدن هوا با آن شخص بیمار برابر و برخیزد رفته و اگر مریض

و بواسطه شدت مرض و ضعف تحمل نکند مجموعه را بجای خود آورده به بالینش می آورند

شخص مریض یا مرادمند باید مقداری از آن نبات تناول و سر مجمر کشیده و روی مجمر

خوش بو را در آن آئینه بنگرد و کوششی هم میکنند متفرقه این چگونه از تخم مرغ میبرند اما

پیرزنان مجوس هر گاه ناخوش را دست در مینه و قسمت چند نفر سفره بزرگی و البته

دیگر از یک سفره بزرگی کم نیست هنگام تجزیه از تخم مرغ پیدا است از آن جمله رنگ سیاه

و زردی در آن مرغ معلوم می شود که این مریض را دست شمر و جادوگر است و مبادا به

(از ما بهتران) زده یا سر و کله پری را بکشی آب داغ بر زمین و یا بتیشه

آب سرد ریخته و مرد و کشته یا یکی از فرزندان آن از زدکان را بر سر چاه آب

یا کنار نهر رودان گلگون بنهر ... همزاد خویش را بسبب چوب زدن بخوانند آنچه را نشنیده

یا فوز باشد در زیر درختان سبز و کنار جویبار رودان در جا و مکان از ماهیان و مکار

عیش و جشن ایشان است بر سبب دانش طالبشان [illegible] شنیده بهار

پریان مکافات کردار ناهنجار او را و چاره و گرفتاری فقر و تنگی و ذلت و دربدری

کرده اند. [illegible] اینکه باید دختر شاه پریان را مهمان کرد و از او پوزش خواست

در رضیه حجت و با او هم [illegible] که از تقصیر این رهگذر درگذرد و الله روز بروز

بهتر در خوشی بخت تر و کار و بار اوست

پس از [illegible] پیدا و کش نغمه برای ضیافت دختر شاه پریان اگر [illegible] باید

سه قربانی از مرغ و گوسفند و کبوتر [illegible] آنچه [illegible] و [illegible] از این

[illegible] هر چه بهتر باشد

پس از آن زنی چیره [illegible] در [illegible] بعد [illegible] زیر درختان انبوه

یا بر سر چشمه گوارا یا باغ با لطافت و [illegible] مقرر [illegible] که آن نغمه چیده بود

عمل

چراکه از ماهیان بالا در [illegible] با صفا و زحمت سکونت دارند

مختصر اینکه در جائی که برای نغمه [illegible] می‌شود آن [illegible] دست خویش [illegible] دختر

شاه پریان آن گوسفند یا مرغ و کبوتر را قربانی نمایند و گفتن بسم الله در هنگام ذبح آن

حیوان شرط است. چون پریان از شنیدن نام خدا می‌لرزند و می‌گریزند

دیگر اینکه در وقت کشتن آن ذبیحه با آواز بلند تمام پریانی که در کوهها و صحراها و دره‌ها

و در خانه‌ها و نهرها و چشمه‌ها و باغها و بیابانها و حمام‌ها و چاه‌ها و چمن‌ها منزل و مسکن

و ماوی دارند دعوت نمودن برای مهمانی [illegible] می‌خوانند دیگر اینکه [illegible]

نسبت به [illegible] با قهر و غضب [illegible] و [illegible] نیاز در [illegible]

[illegible] فرموده از [illegible] و توبه [illegible] و [illegible] بوده [illegible]

و هم [illegible] در این سفره از انواع و اقسام اغذیه و اطعمه که بیشترش با روغن [illegible] پخته باشند

حاضر نمایند و از هر قبیل تنقلات و شربت‌ها و میوه‌جات و حبوبات [illegible]

حتی [illegible] ماهیان آماده نموده در سفره بگذارند و [illegible] خویش

و عطریات و گلها و ریحانها و ظروف چینی را نهایت ترتیب داده در آن سفره می‌نهند

در آن حین غروب آفتاب بالای این سفره شمعی چند نهند و در اطراف و حواشی آن عود و عنبر

قدم نگذارند و همه کس در آن وقت برکنار رود و با ادب حرکتی ننماید و صبر و قرار باید نمود

تا مهمانهای گرامی از راه خاطر شوند همراه سفره که برای یک رکعت نماز بیاید قدم نهند و وارد

گذشته از اینکه آن را نماز بنهند و منزل خلیع با آنان حجت و اکرام کنند و امان

پریان و با کمال شعور ده و آن سفره را معتقد به دختر شاه پریان کنند

بعد از گذشتن یک ساعت از شب ناخوش و در سینه شمعی با جگر غنچه بر روی شمع کنند از آنجا

بدست گرفته به دلالت آن پیرزن وارد مجلس سفره شود دست ادب بر سینه

و گردن کشان مثل تبلیغین آن زن این کلمات را می‌گوید سلام بر تو ای دختر شاه

پریان و بر شما ای زنهای مهربان تا الحق ناز و نیک و رحمت سلام و علیک

نوکنید می‌دهم و التماس و التجا می‌نمایم که از تقصیر این بنده ناتوان درگذرید

اکرام کمال درگذرید و همه کار خفا حاجی برسید بزرگ که بزرگواری خویش از ان

چشم

چشم پوشید و بر قصور و تقصیرات بهم بخشید و نذری را که کرده‌ام بکار برده‌ام را دو را سه بار

و در و دیوار را فرو گیرد پس از این نقل و وعده با کمال احترام و تضرع بالا برده دلاله از نظر دور بنماید

دختر شاه پریان سفره‌ای نهایت خوش که در آن یک دوای برکت نهد آن پیرزن دلاله که دان

قدری یک مرد خجلانه و با احترام می‌کند آنچه نذر شده می‌دهد و همراه روی آورده

در آن روز مرد همان سفره را می‌دهد و اعتقاد می‌کند که حتی نذری خلاف با آن از آن چیزی سفره

لعبه دختر شاه پریان رسیده و روزی جشن توقف سفره دیگر است و باب می‌شود

هر یک نفر را سفره هم می‌دهد

این خوانندهٔ این اوراق پیش از آنکه داخل تفریع قصه مهمانی دختر شاه پریان شویم

لازم است که چند کلمه هم طریقه تشریح لابه بیان کنیم آن وقت تا بحال چون قصر

دنیا سیه این لابه که تا حال دیدید یا آن خبر اینکه خواهید دید درین عمارت که نشسته‌اید

تا ما شمر و بسته دکار و کار دبیت هم از آدم است هم از کار هم نگرسته

تا گرفتن قبا پریدن کنش با کمال برای کیف در آمده و تا بر خود زن بر ما

بهمین قسم هزاران هزار اندیشه و خیالات طبقات عالم گذشته تا بهم جمع شده تا اینکه

امروز ما با غذاهای بدون ضرر و تمدن فعلی را خورده و پوشیده‌ایم

و این عمارت محکم که امروز ما از فکر آدم ابوالبشر تا فکر و عقیده نسل آن یکی یکی بهم جمع شده

تا اینکه این عمارت بدین شکل و صورت ساخته و پرداخته شده

پس معلوم شد که دنیای امروز ما در تحت تکامل و پیشرفت و بودن از آدم ده هزار

سال قبل تا کنون که آدم در غارها زندگی میکرده موجود است در غذای ما و طعم

نگفت و انگشت و ... از هزار طبقه مردم ... شده و گذشته

تا امروز بدین ذوق و طعم رسیده

و این بناها را از هر قسم و طایفه در ساختن خشت و آجر در

اندیشه‌ها بکار رفته تا کنون بدین شکل در آمده و ... مشهور گردیده

نشده همان پوست گوزن که ... هزاران سال پیش است

که آنوقت می‌پوشیدند ... و این ... امروز ... که ...

در نقشه‌های او کوشیده تا بدین صورت رسیده در شهرها و دهات ... همان گوشت

سنگ آلود و کباب ... و خانه‌های ... که ما ... هزاران

قبل بوده همه قسم اندیشه از اقوام ... تا بامروز ... تا امروز خوش گذشته

در عمارت و صنایع و علوم ... هر کار را ... و جمیع آنچه موجود است آثار است

و افکار هر طبقه از اقوام سابقه هر چه موجود است ... تا این صورت را گرفته

همان ... در اختراعات و عادات ... هر قوم ...

و ... و روش ... که ... آثار ...

بجای ... توضیح و تشریح ... آثار ... است

مرقوم ... صنعت نقاشی و حجاری و معماری ... چه طور بوده

و ... و ... بوده ...

... ایران ... صورت ...

... ایران ...

باستان آذر آتر آتش را می‌توان آتش دانست و این عقیدت که نزد ایشان عنصر آتش مطهر

جهان به بوده و عنصر ذات احاطه جهت و عنصر ترتیب چه قدس داشته و رفته رفته چه قسم در این عنصر باین

صورت رسیده همان طور که باد عنصر آبی مقدم است ... و در این عنصر رفته

تر و نگر کلدانیه رفته رفته هر در صورت گرفته تا امروز در میان ملت ... دیده شد

و اساس آن عنصر نسبت به هر عنصر دیگر ... دانند ... دارد

همچنین عقاید مذهبی را خلاصه بزرگ ... صورت دیگر گرفته و ... به کمال ...

دیگر است چنانکه در شرح لغات گذشت آذر ... الفاظ ... خطا ...

و ... از ... کردن از آتشکده الفاظ ... عرض می‌کرد

اغلب کلمات ... قدیم ... در ترکیب بکلمه ... معنی ... آخر ...

چنانکه کلمه (گو) گوشت گوش گور گورک گو ...

مرکب ... کلمه ... کلمه (گو) است و ... معنی عمومی در ترکیب ... دیگر

همانا که خلاصه پیدا نموده ... گوسفند ... گوشت ... گرگ ... گوسفند است

آذر

گوسفند را غرب بخشنده بوده است و گاو و قوچ همه ... گوسفند است

و در زبان فارسی قدیم حرف ... قاف بوده ... مستعمل نیست و در تلفظ ...

کاف بوده چنانکه قو و کو از این میان ... گفته‌اند آذر و آترا

در زبان پارسی باستان معنی آفتاب بود چنانکه همه ... اروپاییان با همان معنی

به هندوستان سفر نموده‌اند آذر و آتور آفتاب ... است و ...

رفته روح شد و با زبان آفتاب است و ... عوض آترا

است مانند آذرسف آذرای آذرمرد آذرب ... دیگر بود

وایذرب نموده است

خلاصه آذر و آترا در زبان پارسی قدیم آفتاب بوده ... آترا

و آترین ... مملکت آترین است ... آفتاب است و

مقصود آخر نقطه شرق ... و آترین نیز ... شرقی ...

از اسمهای ... است چون این مملکت در شرق ... واقع است

و در زبان چینی کلمه‌ای گویند که آفتاب از این مملکت برمی‌آید و از چین می‌نگرند

لهذا این مملکت را نسبت به آفتاب داده‌اند و ژاپونی تمدن شرقی و کلمه

هم غور بیشتر و تمدن است گفته‌اند و جمع چ و ژ و ب جمع شده

کلمه تبدیل به یک کلمه شد چینی شده و کلمه نیز مری کومک ژاپن

چنین شد ژاپنی و ژاپنی و ژاپنی و ژاپن ژاپنی ژاپونی و ژاپون

ژاپنی هم یعنی شهر است چنانکه در زبان هم از بناهای اروپا است و دیگر

اسم آنکه شد و کلمه دیگر در فرنگ هنوز در اروپا بعضی جاها خوانده است

هم شهر شد و این شهر و مملکت آبادانی در شرق است هم آن نور گفته‌اند

نیز شهر آفتاب و اندک اندک کلمه ژو و (ژا) در موضع اسم خود درست

نیز استعمال شده‌اند بزرگ دولتی و جوان و تازه با هم و بزرگ و ژاپنی

و دوستی و حق و عدل و داد و حکم درست و افکار او را فهم کنند و آنکه است

اینهاست و در بعضی جاها ژ ج ز مانند جلال و زالو و جایگاه

همه جا تازه که در قدیم وقت در اسم در قدیم وقت و هنوز هم به شکل

و در کتب اسمای شد و در بعضی جاها (ژ) ش شده و در مانند ژاپن اسمای که دیده

مانند شاه و شاهین و شاه و ژاپنی شکل و روشن و بخش شکل

شکسته هم بزرگ درست و افکار کنند راستی و روشن ساختن حکم تبدیل در همه صحیح است

و کلمه فرهنگ شرح و شکل بعضی هم در کثرت استعمال به صحت در آمده و جوانی

و تازگی و سخن و در خوشی و راستی و ملایم در دیگر جاها مانند استعمال ژ او در پیدا

کردن و آزادی را در این معنی بکار رفته است و عجب اینکه همین کلمه ژ ا

و ژو در زبان اروپایی بعینه مانند انگلیسی در همین معنی استعمال شده است

ژوئن ژو ژوژ ژوئن جوان جالب حاکم شاه امراء شاه

ژوک ژوئیل ژوا ژول ژن ژن شاهین تازه و شاد

شکفتن شادی تازه خیزان سنگ زنش ژدر زودی

ژوبه ژو در بعضی کلمات کمتر است روز روشن جوان و در شکم آمده است

آذرست آذر آذربیز و آذرون هم در معنی عدل است زانرو که
آفتاب هر زمین بر همگان شده است خلاصه هرگاه تربت مذکور شد
آذرین کلمه هم به اشتقاق الفاظ فارسی و فرهنگ در این معانی گفته شد
آذر و آذرابست که آفتاب است مه و ماه در زبان فارسی باستان و اکده
بمعنی بزرگ و مهتر و رئیس است چنانچه در کلمه | مهادیز | یعنی آن هم بزرگ
دیوان را می گفته اند بزرگ پادشاه را نیز مهاآذرست می نوشته اند
یعنی حاکم بزرگ و عادل بزرگ این کلمه هم یک لفظ بزرگی را مازدست که
و اکد هم در زبان فرهنگ معنی سند دارد و پادشاه و بزرگ و تاج دارد و نام بلاد آذرست
بمعنی اصل خود با قریه است و جمیع پادشاهان باستانی ایران را مهاآذرست
می گفته اند عرب ازین نامی و ایرانیان این لفظ را گرفته و معرب کرده اند
چنین تصور نمود در این اسم طایفه ایرانست و تمام اهالی قدیم [illegible] بدین
نام خوانده اند و هم بسیار [illegible] جمیع ملت ایران باستانی در قدیم زمان

در

در ممالک خارجه بسیار با وقار و جلالت و حشمت حرکت کرده اند و بنهایت محترم
بوده اند ازین و آذان را مازدست و مجوس گفته اند و کتاب مجمل
نیز بهمین معنی است که به شرحش خواهد آمد
این خواهش کتاب از کلمه لفظ مجوس در عصر حالی برابر تو استخوان است و استعمال
جنگ کرده و این هم یک حالت و بزرگواری و قدمت ملت ایرانیان نموده
مجوس نژاد دیگران ایران را بر طاق [illegible] نام داریش نهاده ایم
مقصود ما نه تجدید دین و آیین مجوسیان بوده که مورد طعن و لعن علمای مجوس
فانا [illegible] تا نه معنای آنرا که از کثرت تعصب بد معنی نزد بعضی رسیده حشمت
بزرگواری ملت و آبا و اجداد آنان را بیان مرکوم نوع و لعن کنند بلکه
مقصود رشته انساب و تاریخ است از الفاظ قدیمه و اکنون معنای آن هم کم از
کم نیست چه کلمه هم از عصر [illegible] در حق [illegible] مجوس انساب [illegible] که در [illegible]
به صورت پیدا کرد

خطاب به ... از جهل اندوده

مقدمه عصر قبل این بود مردم به دیدن شعقاید تمام عالم و مذهب‌ها از تری دیم از

چیزهای مجهول و مهیب می‌بوده‌اند و دیدن بیدین ... آنان مجذوب و به ترس و نیایش

می‌کرده‌اند و از عصر قبل ... که او را نیز نقطه

دیگری مخالف دیو قصد و ظلم اعتقاد کردند و گاه‌گاه در خشکسالی امداد میکردند

در عصر سوم درخت اعتقاد به دیوان چنان ریشه دار و بار و برش بود که هر

چیز مرعوب و مهیب و هر خوب و بدی را از او بدانند و به مرجعی دیوان و

فرمانده ایشان ... مایه ... و از طلب وسیله صلح آن شرارت درخت هر قسم نیاز

و نیایش داشته اند نیاز اولین تحفه ریاضات و مشقات و اقساب

در حالت سخت بود همیشه برای جلب از دیوان جلب اشرار ... نیز

می‌آمد و همه دره و کوه‌های بزرگ و غارها و کوه‌های سیاه ... کوه‌ها و دره‌های

مهیب ... که همه ... و دلان را ... میکردند برای نیاز و نیایش آنان نیز

رفته رفته آنقدر این درخت عقاید بد و ریشه دارد که بعضا در مقام خمی‌های بزرگ

مردمانی بوده اند در غارها معتکف و مقیم و انواع و اقسام مشقات و عجز و لابه بار

از گرسنگی غذا و نوشیدن آب و دیگر آسایش‌ها ... و دیگر نیایش‌ها بود

و تنها ... توانایی ... نمی‌رسد ... کار ... که در نیایش نیکو

شد و ... در میان ایشان ... درویشان ترک تعیش و ... کلی

در شهر و کار از میان آدمیان ... در غارهای تاریک معتکف میشوند

و کار خویش را منحصر به ستایش و نیایش دیوان میکنند و مردم این گروه را نیکو

و محترم می‌دانستند و واسطه کارها و وسیله مردم در مقاصد خویش در درگاه دیوان

می‌پنداشتند و در هر جا برای ایشان نیازها و قربانیها برده دارایی

چاره رفع بلایا و دفع آزارها را به شفاعت در پیشگاه دیوان می‌جستند

اندک اندک طایفه و دسته به جهت ... ملک رفته و کار ... بجایی رسید

که ... ایشان ... و خویشان را ... به ... و دستگاهی

دیوان جاودانه اتکا شود و چنانچه ما در حق پیغمبران اعتقاد داریم در
حق ایشان اعتقاد کنند آن گروه ایشان نیز از بدی و رفع بدبختی آن است
نیازمند بهی بزرگ و ستایش و بندگی‌های دلشان مقرر داشته و نذرهای و دعاها
دواهای مختصر دعاها و قبله‌های مختصر قرار دادند خورده خورده
عادت و پرستش دیگر و روش از این رو در گیتی پیدایش پیدا کرد
هر کس فرمان برداری و اطاعت امر کند و منفعت را در حق خود و مردم دیگر
در جهت می‌شمرد و تمرد را عصیان و خلاف و کفر و انکار و ناسازگاری بدعت
وضع دینی پس دین دیگر بسته بمنش و خوی کسی بود که پیغمبر بود هر گاه صاحب
طبع سلیم و خوشی بود احکام کتب ناهموار مخالف طبیعت پیدا نمیکرد و اگر
مالک طبع ظریف و خوی لطیف بود احکام و قوانین عبارت را
برای دلهای سیاهی و آسان و خادم طبیعت مرتب وار وضع مینمود
ای خواننده کتاب تا این نقطه هم بر ما آن طبع و دین تاریخ‌های

تمام مملکت و مذهب عالم را بیان کردیم اساس عقاید و دین و آیین هندیان
در دستان و افسانه‌های مصریان تمام جهانیان روی همین اساس شده و دیگر پیغمبر بهشت چنانچه
کتب مقدسه هندیان الواح قدیم یونانیان و آیین بت پرستی اروپاییان دورتر
و اساطیر پیشینیان ایران همه گواهی میدهند که خدایان متعدد قائل بوده اند
و همواره مردمان بسا نیاز و نیایش‌ها کرده و در همه‌ی روزگار و همه جای کار و
بار بر پیغمبری بزرگ و برابر هندیان و به جهاد و ید و گوسپندان
و برای ایرانیان و به زرتشت و به هرقل و غیره و هزاران دیگر
یونانیان پناه میبرده اند و تمام ملل و مذاهب اسلام در اعتقاد بخدایان متعدد
و نیایش ایشان از دودمان و فریضه شمردن قربانیات ایشان و دین داشتن
همه با هم متحد و متفق آمده و در همه‌ی دین و آیین با هم تا این نقطه شرکت
کرده اند لذا فرق بین ایشان مبهم زیرا که همه بخدایانی که ریشه او از
ترس‌ها و هول و هراس‌ها و از اشیاء مرعب و مهیب و موحش حاصل شده

معتقدند و به پیغمبرانیکه آنان را مقربان درگاه کبریائی خدا یا واسطه میان

خویش و آنان میدانند ایمان آورده‌اند و به آئین و دینی که آن پیغمبران از عجز و زاری

در درگاه خدایان تأسیس شده گردیده و آن کیش را آورده‌اند پس معلوم و مبرهن شد

که همه یا تمام دین و مذهب و کیش از اعتقاد و ایمان آمده است و اعتقاد بکند را

از زمان و چگونگی از ترس و هول و بیم های پیدا شد (معترضه)

هر که کاملا مطالعه نماید در امر خدا بروی اثبات خدای یگانه و دین اسلام

و حقانیت محمد علیه السلام هزار برهان و دلیل آشکار داریم و در اثبات هیچ

نیستیم بنده عرض میکنم فرض مسلمان و بر هر دلیل و برهان حقیقت معتقد

و ایمان داریم ولی سخن در تاریخ و پیدایش اعتقاد بخداست که در زمان

و چگونگی در حقیقت الهی و سایر ملل جهان پیدا شده این کلامهای و اولیه

ثابت است در زمانه های آن عصر و اخلاق سلیقه هرکاری داشت و حاجات آن وقت

ندارد حقیقت الهی درست هزاران سال پیش منطق بسیار مبهم

در ابتدا اصطلاحات برهانی و دسته‌بندی منطقی نداشته است و فقط عقیده بوده

و شده‌اند تا حال هم نیستند که آن تصدیق و اعتقاد آنان برای منطق و دلیل

و علم معتقد شده تصدیق نکرده‌اند زیرا که بنده عرض میکنم که کمال این کار چنانکه

هستند همان که به پیدا شدن و ابتدا برای منطق بسیار قوه و استعداد ادراک

برهان و علم و اثبات منطق برکار ساختن نیست ازاین رو و در ابتدای طبیعت ادراک

مجبور بپناه بردن به یکی در وقت ترس و از بیم

و چون علت چیزهای مهول و چاره و دفع و رفع آنها را نمیدانسته ناگزیر آنها را

ناچار آنها را بزرگ و مقدس و عظیم شمرده و مر آنان را نیاز و نیایش میکرده

مختصر اینکه اعتقاد تمام ملل عالم بخدا و پیغمبر و آئین از همین ترس و بیم‌های از

اشیاء مجهول‌الماهیه پدید آمده و در کلمه تا به همین درجه درباره دین اتفاق و

اتفاق است اما اختلاف مذاهب و ادیان بر حسب اختلاف

سلیقه‌های پسندیده و طبیعت‌های مردم و اعتقادات پیغمبر فارسی

چنانچه سلیقهٔ پیغمبران مینوی بود تا پیروان را بار زحمت و رنج و مشقت بدارند

در ریاضت و ستیز تن مانند پیروان دینهای دیگر نبود و همه چیز را بکام آفتاب و زر و جمال

در ریاضت سخت نمی‌انداختند و دین آنان از همه ادیان جهان پر از رنج و شکنجه نیست

با سایر ادیان عالم به عقیده کار نداریم

سخن از آیین باستان مه‌آبادیان کیانی میرانیم تمام پیروان و پیغمبران مه‌آبادیان

تا دورهٔ عصر ساسانی هر پیروان عقیده بودند در دره‌ها و کوهها و غارها پنهانی عبادت نکرده‌اند

نمی‌رفتند و در تمام ادوار عصر زندگی حس و ادراک انسان را زنده داشته به

زیبایی و رنگهای گوناگون رو به سرور و خوشیها و برکات و مسرت سال و ماه

و روزها را از آن لحاظ برگزیده و آن را ترتیب دادند و جشن‌ها و جشن و نشاطها بود در

برابر دیوان زمین و خلاف دیگر از ایشان با آیین نیاکان بر درز و پرستش آنان می‌نمودند

این مسئله را نیز باید دانست که هیچ و نماز در طبیعت مولد و نوشتن

و زاینده و مقوی‌ترین و محرک‌ترین است و آدمی بهره از آن برکامل‌تر برتر از آن

بهتر

بهتر است چنانچه در تاریخ ثبت است ایرانیان طبیعت را بهتر از دیگر ملل دوست داشته چون که هر جهانی دلداده

مقوی و جسم و نیرو بخش است برعکس عالم دیوانه و پوسیده در دنیای تاریک و دیو است

بنابراین قانون طبیعی در ادوار عصر خود هر چیز را با نیروی روشن شده برتری ایشان از دیوان

کاسته و بلند بالگان گروهی که ذوق نیز شروع نمودند به فضیلت و نعمت بهشت آیین و در هر

جهان و نما و دفع هر چیز و حشرات را بسان آتش شده از برای پرستش ... بهار

که کیفیت از بعضی طوفانهای بزرگ آبها و بناهای محکم و محکمت در هر جای

شهری و ملک بحفظ در هیز دیگری حاضر کرده و در هر چیز شروع به مباحثه کردند

و جنس منزل پر بها را در دل تر و زینت و نشاط سرور و خوبیهای جهان در جشن‌ها

و گلزارها و کشتزارها در چشمه‌ها و دره‌ها و کوهها ترتیم کردند از این جهت بود چون آمد

پرپای و در رضای خاطر آنان مجالس از جشن و شادی و آواز و دف در آیین کهن

فتح و فیروزی خوش آمدند و آنها را دهش نمودند و هی جهت ما تقدیم این قانون را

طبیعت به پیشانی آن خجسته و در فرمان و سماعت و شبها و روزها

و سورها و مراسم جشن‌ها و سرورها و جای جفا و مراسم آن غم و ماتم‌ها را

نمی‌نشینند و بر پای دوشیزگان را ضیافت دهند و نیز چنانچه گفتیم گوسپندان

در روزها و شبها چهره‌شان برپای را دعوت می‌نمایند و هم بر می‌آید که گوسفندان

ایشان نیز صاحب همین سلیقه و مشرب بوده‌اند چنانکه در آیین گبر

هنوز هنگام مرگ مردگان و نیز او را در آن جشنها گرفته بهترین شربت‌ها را آنجا

نگار می‌سپرند آنقدر که عصر دوم هم در برپایی شد و دوشیزگان در تربیت ایران

بروبا کرده‌اند از این رو اکثر ماهها و روزهای ایرانیان به نام

دوشیزگان یاد می‌شود مانند اسفندارماه مردادماه تیرماه اردیبهشت و

غیره جمعی از دوشیزگان استمداد می‌جستند از این جهت باسم‌های آنان ایام و شهور

خویش را نامیده‌اند و الله هم بهمان نامهاست

انسان و دیو و فرشته در مرتبه و دیو برکت اسکندریت و در عصر دوم

فرشته مبدء این عقل آگاه از ترس و امید هست زیرا که در طبیعت انسان اول

خوند

خوفی که بروز میکند ترس و بیم است و این جهانی که ترس و جنبش رهبر

احاطه کرده است حتی باران های بسیار تند و رعد شدید یک صیحه و فریاد پایان

برخود می‌لرزند و شیران از رعد مهیب با سطوت از استماع یک صدای

مرغ سخت می‌ترسند و می‌هراسند اگرچه دانشمندان جهان تاکنون در کشف

این اسرار کوشیده‌اند و جهت بیم و پیش این طبایع را در جنس انسان دانسته‌اند

اما به حق واقع و تمامه هنوز بیم این طبایع مکشوف نگشته همین قدر معلوم گردد

هر ترسی در طبیعت خالق طبیعی و نوعی است از خطرات این عالم و اگر ترس

در طبع حیوان و انسان نهاده نمی‌شد کمتر کسی از تقدم امراض و مهالک و خطرات

این جهان جان سالم بدر می‌برد و شبیه نوع انسان در حصار خوف از جمیع مهالک

محفوظ است بنا بر این هرچند حس و ادراک در طبع بشر خوف و غم

دو قرین و ادراک شدید الم است حتی که سنگ و کلوخ و بر همین را با حس

خوف و ادراک الم باید دانست از این جهت در آغاز ما که نوع

بشر دارای ادراک شد و از درس پند گرفت از همه بیشتر مفید برای آن فن تاریخ

دانسته و تمیز را یک و بدی و چون عالم طبیعی چیز نبود آن را اعظم شمرده ثبت کرد

دنیا پیش رفت است از این رو تاریخ طبیعی است مثل چنانکه بر تقدم و سبقت بر کسی

دو بر پایش بر پا زیرا که هر کسی از حالت رسید و سرور از جهت دشمن اسباب

برای خوف حاصل می‌شود چنانکه خواجه گفته است دیو چو بیرون رود

فرشته درآید تا آنکه این است مثل بر سبقت و طی مرور سال تاریخ طبیعی بود

اما تاریخ تمدنی اگرچه از ده هزار سال پیش از این در ابتدای تاریخ صحیح است

و از چهار هزار سنه قبل ابتدای تاریخ درست در عالم است و آنچه نوشته اکثر ابتدا

و تحقیقات بعد است ولی در تمام کتب متأخرین یونانیان و فرنگیان

و ایرانیان و مصریان و هندیان نوشته است هر دوره عصری که [illegible] در زیر نفوذ

قدر دوران بود که تاریخ آنها نیز شعرای معروف است هر دولتی

شاهان نامید و اولاد مقدم ملک که می‌خوانند و خلاصه نوشتجات

در

قدیم این است هر آدمی بقوت و قدرت در کتاب تاریخ دین و ادیان [illegible] از زمین برکنده

بشر [illegible] دیرینه ذخیره ذخیره این تاریخ با تاریخ طبیعی مرافق است چنانچه از پیش

گذشت هر بقوت و علم خود خوش و نعمت جمع را که مقوی [illegible] عدل و همراه کسی است

از میان برداشته و از رگ [illegible] گرفته عقلت خطر [illegible] نموده در بعد اگر دل

[illegible] محض [illegible] بصیرت [illegible] در تاریخ طبیعی [illegible] مختصر

بدین نشان [illegible] و آن [illegible] مختصر [illegible] آدمی است در تاریخ [illegible] و آموزنده مختصر است

از تاریخ بزرگان [illegible] کیفیت حالت و اطوار [illegible] تا زمان [illegible] مرکز [illegible]

بزرگ اطوار و حالت نوع انسان است [illegible] نوع است از این [illegible] در ابتدا [illegible]

حالت طفلی [illegible] کیفیت [illegible] عصر

[illegible]

[illegible]

و در عصر [illegible] عصر تمدن [illegible] مقام بلوغ [illegible] بعد از این [illegible] خواهد شد

هر کدام از عقاید عصر و زمانی در ایرانیان بفرنگستان و هندیان معتقد شده و به پا

پرستیدن کرده‌اند این عقاید در ایرانیان زاید از خصلت و خو

و طبیعت ایشان تولید کرده زیرا که آنچه باید دانست در هر عقایدی یک نوع خو

و خصلتی در ملتی تولید می‌شود و چه بسا در طبایع ایشان هم می‌رسد از این عقاید

بفرنگستان و هندیان فراهم آمده انجمن و جشن‌ها و رقص باغ و گلگشت‌ها دیدن

خواستن لطایف طبیعت را در کوه‌ها و چشمه‌ها و گلزارها و بهار ایشان عشقه

گل‌کاری و صنایع ظریفه لطیفه و ظهور دقت طبیعت و پوشیدنی

و بهترین آواز موسیقی مقام و دستگاه‌ها از آن و نمودار ایشان انس و الفت

و معاشرت با یکدیگر و تولید عشق و ادراک حسن و عشق و لطایف ممتاز است

و معاشقات و ترویج ظرافت و پاکیزگی و طهارت و زینت‌های دلربای نمایش

و غرور و کبر و بهر ایشان رشک و رقابت و جد و غیرت و دشمنی ترک و غارت

و آمدن تهور و شجاعت و جوانمردی و سماحت و بروز و فتنه قتل و جبار

وطرح

و طرح عمارت و معماری و بهر ایشان رنگ‌ها و خوش‌طرزهای دلکش و جمیع

اسباب آرایش و بهر ایشان حسن و جمال و امثال شراب و غیره در ایران و ایرانیان

شیوع و بروز بهم رسانید خلاصه از اثر عقاید پریدن و جادو با صفا و بهار جشن‌ها

و انجمن‌ها و گلگشت‌ها نیست و از اثر گلگشت و انجمن‌ها این خوی‌ها خوب و صفت‌های مرغوب

و بهانه آن در ایرانیان بروز نموده نمایش و بهار ایشان حاصل کرد

و چنانکه آنان در این عصر طبیعت را عبادت بهر او کرده تا قدرت بسیطی در پرستش هر

و بزرگی نمایند لیکن بعقیده مطالب مقصوده در اینجا یک مشرب و عادت و جود

هم در ایرانیان از آن زمان بهر شد اشاره می‌شود تا در دلیل و شرح افکار اهل

آن عصر معلوم و ظاهر گردد آنچه باید دانست دانشمندان فرنگستان هم

امثال هر خو و صفت و ادراک طبیعت را در این کار بدین هنر از برای تولید عقاید

و مشرب و عادت و چه در آنان نیز تشریحات و توضیحات نموده‌اند

عشق از غلبه شهوت و شهوت از غلبه و خون می‌باشد در دنیا است

چون مغز در وقت طفلی تمامی دقتی بر ایشان لازم نشود در باره خود جمع گشته

در عروق جریان می‌نماید و در اعصاب رود و در حرکات زود مغز از بدن دگرگون

جمع ایشان در طفلی مغز و زمان تشنه می‌شود

گوشت قوتهای دیگر مغز می‌شود بسبب در وقت ازدیاد مغز و مشتی بد داشت در

انسان نیز مانند حیوان عضو و زمان دم شد بنسبت طبیعی که اکثر

چه آن الله نیست در دماغ انسان مانع مخصوص تولید [illegible]

مبدء [illegible] و تصور [illegible] صورت و چیزی شود که آدمی [illegible] انواع [illegible]

الوجه و جای [illegible] در دماغ مرض [illegible] باید

این تفرقت [illegible] ندارند این مختصر [illegible]

[illegible] الحمد [illegible] این اعتقاد در عصر قدیم در [illegible] ایرانیان

از غلبه شهوت در [illegible] عشق و عدم [illegible] معشوق و [illegible] در جنس ایرانی بروز

و ظهور کرد و تخم این درخت در آن روز کشته گشت اگرچه

[illegible]

آنقدر که عصر قدیم مدت طبیعت ایرانیان کرد هیچ عصری تاکنون بیشتر رحمت

نکرده است بلکه افزوده در آن قضای [illegible] و زمین مستعد [illegible] این کم

گشته نه هر قبیله قوم عیوب هست ایران و ایرانیان از آن [illegible] چنانچه [illegible]

این عیوب و ضررهای اعتقادات [illegible] عرض خواهم کرد و هم در این عصر

ما ایرانیان دیوان [illegible] داشته و هر چیز [illegible] ملاحظه و

آنها [illegible] میمون [illegible] دیو [illegible] و اهریمن [illegible]

هر شر بد داشته و در [illegible] خوب و هر چیز خیر [illegible] از کار آنان [illegible]

دیگران کردند ما ایرانیان آنان [illegible]

در سال [illegible] تاریخ [illegible] عصر [illegible]

از [illegible] دیگر [illegible] ایرانیان [illegible]

بر ایشان رواج دادند چنانچه [illegible] وقت نظر [illegible] عقیدت [illegible]

هر چیز بد [illegible] جستجو کردند نتیجه این وقت [illegible] آنان [illegible]

چنانکه گلهای رنگارنگ بهاری لطیف و ظریف برگها و درختها و چمن زارها را

که هر ساله از اثر فصل معتدل بهار دانسته و آن سردیهای مفرط و برف را

مهلک و ممیت اشجار و ازهار بلکه همچنین از غضب و غیظ دیوان گمان کرده بودند

از تأثیر فصل خزان فهمیده و تغییر و تبدیل فصلها را هم از سیر و حرکت آفتاب و

سیارگان دانستند این نقطه آغاز علم هیئت در ایشان بود که بطرف نظر

آسمان نموده مؤثر و مدبّر در زمین آفتاب و ستارگان را پنداشتند

و چون از فرشتگان هم بی خبر بودند و ملائکه را نمی‌شناختند فرشتگان را بلند پایه

تصور نموده در آسمان منزل دادند و گاهگاهی نیز بزمین پرواز میکنند

و شاید پرستش نیز بهمین مناسبت ناشی شده باشد خلاصه جای فرشتگان را

در آسمان و هر ستاره را مسکن و منزل یکی از ایشان گمان کردند تا جمع

عقائد بفرشته و ستاره شد

و از آن سبب خیال ایرانیان با آسمان کشته و عقاید قدیم ایشان ستاره پرستی

و هم

و هم آفتاب بلکه پادشاه ستارگان و ستارگان را مؤثر بزرگتر در زمین

دیدند آنرا بیشتر ستایش و نیایش کرده پرستیدند چنانکه اهل

مجوسیان ایران نیز بر این عقائد باقی هستند تصور ما هم چنین است که

با آن وقت دو گمان در صورتیکه معتقد بقابلیت و اثر کواکب و ستارگان

در تمام کیفیات و آثار روحیه در زمین هستند و آفتاب و ستارگان را متصدی

شمرده ستایش کنند چه قرار مواضعت در حرکت و مدار و گردش آسمان معتقد بودند

و پرستش ستارگان کردند و تمام فکر و خیال آنان صرف این شد

و علوم نجوم و ستاره شناسی در این عصر در ایران ترقی کرد و رواج گرفت

و کار منجمان بلند شد عقائد مردم در آن زمان بر احکام و طالع و نحس و سعد و تقارن

و مقابله و تسدیس و تربیع و غیره بود تا بدرجه که هر چیز بلکه در عالم از آثار

ستارگان و تأثیر ستارگان دانسته و نیک بختی و خوشحالی بلکه آثار و تأثیر

زندگی فهمیدند تقسیم اقالیم هفتگانه و مشهوری که در جغرافیای زمین در آن (در زمان)

ظاهر شد چون در زمین بود نقطه از کره دیده در آنجا تا تمام طرف
زمین در وقت ظهر روشن است دستگاه زیج و تقویم و حرکات سیارگان
در آن قطعه بوده و اسم نجوم و تنجیم را که در پنج صحیح بود در باب خود
در باب علم نجوم ایرانیان با گذشته با بابلیان هم از قدیم تماس
و مصریان و هندیان هم مشابه مقارن و موافق گشته و از ترکیب این
دو علم فن شعبده و سحر بود اختراع کرده و مجمع مبنی آن استدراج قوای علوی
در مواد سافله و شرح آن تفصیلی در این جلدی رساله نگنجد
شاهد این مدعا اینکه فرعون معاصر موسی از برای معارضه و مقابله با او
ایرانیان بود که در باب کلدانی علم سحر نموده بود از فارس طلب نمود
از این دلیل معلوم می‌شود که علم نجوم از ایران به بابل رفته و از آنجا به مصر و حبشه
نموده و از مصر به یونان سفر کرده و عجب اینکه این علم شریف
از نقطه شرقش که ایران است تا آخر غربش که یونان است

به همان نحو از فارس که عرض شد سفر کرده ||| آنچه از ماست ستاره‌نامه است
که در علم نجوم بابلی عرض شد و بعضی از اهل مصر در عصر سلطنت مصریان به بابلیان بود
اما در علم آن یونانیان چنانکه در تاریخ خود آورده‌اند است و بطلمیوس از آن هزار و کاری بعد
این علم به یونان آمده است باجمله در عصر بطلمیوس قوت علم نجوم و ترکیب نجوم
به کمال رسید و تمام تواریخ ایران پر است از شرح این علم در عصر قدیم |||
علوم متروکه از این اعصار چنانکه عرض شد ||| علم حساب است و زیج
بسیار کار می‌کرده علم هیئت است که عقاید هیئت اندکی مرکوز و علم آن هم
در جغرافی و اوج حقیقی سیارات است با آنان نتیجه این عصر تعیین بر دار
ایران زمین منظر در قدامت و هم خیلی داشته هم نموده آن اعصار آثار صفیه تخیلیه
برقرار است و مختبر بعضی و مصنوع آلات فلکی که است و تا به حال
ایران لولا بزرگ است به واسطه همین عقاید فاسد زاده چنانکه در حکمت ایرانیان
از تاریخ زمان منجمان آنچه به احکام امروزه خویش که بحث در سال و طالع نموده

این آیین در حقیقت و بیان بست و از آن تازیان در اوج و قبایل دلهای
جنگجویان را ضعیف نمود و بزودی تن در دادند باری شرح عقاید کیشان را بکتب بهار موبدم
همای نجات ایران را گشتند چند کلمه هم از عقاید چهار دین در زمان بود زردشت
پاک سرشت است بیان نموده باشیم

ای جلال الدوله در اوایل عصر قدیم در تفاوت عقاید این آیین را ذکر نمود
در بزرگی و هم آن مرآت سمای را رسیده هم هیچ از فلکیات پیش رفت و به هیچ
از افکار و طالع پیدا نشد چنانچه هنوز هم این عقیدت در طبیعت این آیین موجود
و محبوب هستی و بودن شان همین است زردشت نیکو سرشت وای حکیم حکمت منش
خواست که نمودن این آیین را برای اصلاح زمین و تعمیر کره خاک کسی را از
از افلاک فرود آمده تا کارهای زمینی پردازند و دست از ترهات فلکی
و موهومات آسمانی بردارند تا کار زندگانی اشان تمام نمایند از این روی کار
کار را بطرز دیگر نهاد اگرچه زردشت اسم نوع است مانند فرعون و افلاطون

دلیلم

دلیلم اینست چند نفر زردشت ظاهر شده و آمده‌اند و از عجایب آنان یک زردشت
که پیدا شد ولی میتوان گفت آن زردشت یا زردشت نبوده هر یک صاحب داد
با حکمای فیلسوف ها اساس کار خود را همین ترتیب آسمانی و گنبدهای فلک را دو اصل
بر حکم صرف زمینی و مواد موجوده طبیعی نهاد هم از و نمونه دو از روحانیه و پادشاه برکات
و خیر و برکات در این خاکدان آتش است که او تأثیر حرارت آفتاب در این کره
پیدا شد و رفع تمام لوازم زندگانی زادگان این جهان از این است آن لطف‌ها است
و تقدیس لازم شد

مقصود این مرد دانا این بود عقیده اجتماعیه بشر را بکشف حقایق موجوده
در عالم مراد معطوف نماید و از افکار فلسفه اصل غرض صرف مکرر کرد اگرچه
طبع سرکش و فکر اهلکی این آیین را در ابتدا و دله و گشت مرتبه مراد او را
تصدیق با عقاید نهاده تا بجای پیدا گشته است شاه در عهد آن زمان بعد
مصداق آن از سلوک ملوکهم کم کم این عقیدت در ممالک ایران رواج

و ریشه دارند   در هر نقطه آتشکده‌ای ساختند و به آیین آتش‌پرستی رواج دادند
بدانسان که هنوز نیز آثار آن آتشکده‌ها برقرار و موجود است
ما نمی‌توانیم بگوییم که بعضی از این عقیدت‌ها برای ملت ایران مترتب گردید اما
یک مشت ملت را تفریق نمود و بر روان پاک زردشت آفرین و درود خواند
و آن این است که عقاید و مذاهب و ادیانی که تا حال در هر ملت پیدا شده بر
سه قسم و نوع بوده است   قسم اول مذهب و عقیدت با طبیعت ملت موافقت
داشته و اسباب تزکیت و ترقی قوای طبیعی آنان شده است   چنانچه عقیدت عصر چهارم
ملت ایران را ترقی داده و بسعادت رسانید و صاحب علم و معرفت و فنون
و حرفت و صنعت و ظرافت و لطافت طبع نمود و آن همه بزرگی و شوکت
آن ملت افزود که گردن دیگران در زیر امر و فرمان مردم و ملت ایران در آمد
قسم دوم   مذهب و اعتقادی مخالف طبیعت یک ملت بوده و ضررهای
ناگوار و بارهای ناهموار بر طبیعت آنان حمل آورده و بار نموده و گذشته
از اینکه

از اینکه طبیعت را در سیر طبیعی خویش تقویت ننموده طبیعت را از ترقیات ذاتیه و فطریه خود
باز داشته است   مانند اعتقاد عصر ششم ایرانیان که بواسطه سیادت ترکان و اعراب در ایران
انگیخت و ظاهر و تقدیر اعتقاد کرده و کلیه ترقیات مذهب و تمدن متروک گشته بلکه
میزان عقل و ورزش‌های دانش ایشان از دست رفت و هم چهار هزار سال تمدنشان نیز
چنانچه همان اعتقاد تمت و ظاهر است که هنوز ایران را خراب و عقل ایرانیان را
بسته نقش بر آب ساخته است
قسم سوم   آن است که اگر چه یک عقیدت هم موافق طبیعت یک ملت نبوده و لیکن
هم مخالف نبوده   و یکسره بر طبیعت ملت ما آمده   هر چند که مؤید و مقوی آن هم نیست
مانند اعتقاد عصر چهارم که پس از آن سلسله زردشت نمود   این اعتقاد از جهت اینکه مادی
و عنصری بوده   مانند که آن بند پردازی‌های احکام ایرانیان را فرونشاند نیز   اما چون
اساس آن بر ریشه طبیعت نهاده نشده بود چندان قوی نبود که ملت ایران را نمود
مقدمه عقاید عصر چهارم ایرانیان آتش‌پرستی بود که بواسطه عدم استحکام آن در

اسباب جنگ و احتیاج آنان در این خصوص بر ملل دیگر و آیین تازیان با ضرب
شمشیر جانشین آیین و دین ایرانیان شد و شرح آن در جای خود ذکر شد   این مطلب مجملاً بیان
نمودیم مذهب ایرانیان تا زمان غلبه تازیان بر ایشان در عرض بود و هرگاه در دفتر عقاید قدیم ایران
قصه جمشید شاه پیشدادی را بدقت ملاحظه نمایید خواهید دید هنوز آن حکایات از حقیقت

عقاید عهد سالفه در خزینه دماغ و دفینه سینه ایرانیان باقی است

در اینجا لازم شد مختصری از تأسیس سلطنت در ایران و حکم قانون عظمی ایشان بیان نموده
محض استعداد کوشش و فهم شنوندگان از برای خطابه‌های آتیه مقداری از آن عرض خواهد شد

از جمله دلایل ادوار تاریخ روزی که انسان محتاج پوشاک و خوراک بود
این احتیاج عقد معاشرت و مواصلت و معاونت مابین افراد نوع بنی آدم بست
زیرا که انسان بر خلاف حیوانات را قوت طبیعت و زور و بازو و پنجه و نیروی دندان و طاقت
بر زحمت و الم از معاونت و مددکاری یکدیگر مستغنی نباشد از آن روز که خود را بر ترقی قرار داشت
دوستی زن و کرم لطیف شد به حرکت قوی که سر از سختی آن شد از محنت بار هم

و زحمت

و زحمت غذا و زینت خیاطی و تعلیم صنایع کلیه آنچه در راحت
در آن زمان که پنجه خنجری و بازو در تکاپو و نیروی کوه کردی و دندان و دشمنان
بود آفات و جان فرسا از زیغ کشت و زراعت و زحمت شبانی و قصابت
مشقت طباخی آزاد نمود و استراحت بخشود   ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
اما انسان ناتوان از آن زمان که نعمت دید به پنجه یا بکشتن گرسنه و کبدی تشنه
ضعیف و بیچاره و عاجز و زبون بجز تحمل و طبع خونینه و مغرور و جوانه طرفت باشد
و بر طبع بر پرورش سرشته گشته در امور زندگانی محتاج معاونت دیگران است
این احتیاج پایان کردی بنی آدم را منجر به اجتماع و تفرقه ایشان را مبدل
به حضارت و فرقه بعضی نموده دسته از انسان در جایی هم پیوسته و آن را از
نشیمن خویش ساخته بنای زراعت و فلاحت را نهاده مسکن و ده و قریه و قصبه
و مزرعه نمودند تا اساس حرفت و صنایع گذارده جمعیت‌ها و طایفه‌ها منعقد گشت
این طوایف و جمعیت‌ها در باب معاملات و معاشرات ناچار محتاج به یک قرار

ده قانون و نظم دیگر دادند و بعد هر قرار و قانون دیگری مقرر و متعلق و حاکم می‌خواهند
بنا دادند علیحده از این روز که قرار و حکم در میان یک طایفه معمول شد قرارگذار و حاکم
در ایشان پیدا گردید ای حبیب بروز حکم اند و پادشاهی در هر ملت و طایفه
بوده است و باید این زبان و ملت و الفاظ که در این نقطه اجتماع شیر مردانم
و بعد از این بر این معنی اقامه برهان خواهیم کرد حالا بگفتن فقط بوضع اهل سلطنت
ایران پرداخته و بیان ملت و جنس و زبان ایران را در خطابه‌های بعد مشروحاً
خواهیم نمود خلاصه این حکومت و قرارگذاری در عصر اول پادشاهی ایران حق
هر قوی پنجه و سطبر بازو و کش دینه و دلاور و زورآور و شجاع بی باک
حالا که رشک خودکامه خداوندی بود و رفته دسپوتیزم از نوع حکومت
ایران رفته و این مسئله نیز مبرهن است بعد از آنکه زور بازو
صاحب حکم و فرمانده شد بلکه کثرت نعمت و دنبال آن مایه مذهب قوی می‌شود
در حکمداری شرط گردید یعنی اساس پادشاهی بر خوف و امید وضع شده و این

و این اساس بر پایه طبیعت نهاده و پدید آورده و آخرکار به جایی رسید که هر در هر طایفه از
هر کس چیز بیشتر داشتند و اسباب بیشتر داشتند برای اطاعت از فرمان او میشتافتند و هر
می‌پاییدند دست اول همان سبب است و از او گرفته در تحت حکم او می
زیستند و او را رئیس و فرمانروا دانسته هر روزی که پادشاهی
قوت و دولت و غیره قدرت و سلطنت بوده است و این مرتبه همیشه در تمام عالم بوده و در طوایف
همین مرتبه حکم می‌نموده است و یا احکام و قوانین مذهب و دیگر احکام دولت پادشاهان
بنا به این مراتب در همه طوایف عالم بوده و هستند نهایت در هر ملتی بنحوی
دیگر بوده گاه جدا جدا استعمال میشدند یعنی سلطان غیر از کاهن و پیغمبر بوده
و گاه با هم استعمال میگشته‌اند یعنی سلطان پادشاه و خود هم سلطان و هم پیغمبر بوده است
در صورت جدا جدا استعمال شدن نیز دو صورت داشته گاهی حکم پادشاه بر حکم کاهن
غلبه داشته و مرجح بوده و گاه بر عکس آن نیز حکم کاهن بر حکم پادشاه غالب بوده
اکنون با این حالت قوت و سلطنت ایران را بطوری در صدد تحقیق آن برمی‌آییم

در دولت ایران هر چهار قسم حکومت بانواعه مجری شده ولی در هر عصری یک نوع
دیگر غلبه داشت از این رو پادشاهان ایران را نیز به چهار عصر تقسیم می‌نمائیم
پادشاهان ایران در عصر اول چون در آن زمان قوه مذهب و سلطنت هر دو ضعیف بوده
پس پادشاهان ایران این دو قوه را مرکباً باهم آمیخته نمودند تا قوه نفوذ او در مردم و حکام
ایشان بیشتر و سخت‌تر باشد چنانچه هر پادشاه مجبور گشتند یعنی برای نفوذ حکمش در
قلوب مردم باید از آن احکام که از خزانه‌ها محض آتش و تقدس در ضیافت برای دیوان
میفرستند و معبدها در آنجاها آباد کرده مردم را ببرکت ایشان بهتر پادشاه می‌
مرکز دانستند و کاهنیه که پادشاه واسطه بین حق و خلق نفوذ امر او در دل مردم شد مجبور
بر قبول فرمان او بودند و کاهنیه با دیوان می‌گشت زیرا که مردم او را کافر و از دین برگشته
شمرده احکام و اوامر او را وقعی نمی‌نهادند ناچار قوه سلطنت خود را بقوت دیانت
تقویت میخواست و گاهی اظهار زهد و گاهی بخوبیها میرفت چنانچه تواریخ
ایران پر است در خیال پادشاه تا که تمام سلطنت همه تعادل بکار رفت

خدمه

خدمه در عصر اول میزان پادشاهی ایران این بود که پادشاه خودش مؤید و فرستاده هم با
دراز است و در مطلع ایرانیان تا این زمان جاگیر شده و پادشاهان کیان جمشید و کیومرث نیز
وحی آسمانی میخواندند و شاید پادشاهان ساسانیان بازگشت از غارها و عودت به سلطنت
احکام را مخصوص آنچه در وحی بدست احکام و دیوان آسمانی بلکه تا مردم مجبور باشند اطاعت آنها بشوند
وحی و الهام و کتاب آسمانی از این اساس برگشت چنانچه موسی نیز چنین کرد
و بجای دساتیر شد که گفته پادشاهان ساسانیان است الآن بهمین مناط ... آنها ...
در جدول الدوله در آخر عصر اول پادشاهان ایران همه مردم عقلاً آنها را شناختن
آورده و از دیوان رسمی شمردند پادشاهان ترک منافع نفوذ خود را گفته و آن
اتحاد مخصوص و از مؤبدان و کاهنان داشتند به در رفت زیرا که مردم از عقیدت از
کاهنان و دیوان برگشتند و هیچکس در نسبت بشریت آنان شک نمیکرد و دیگر در هم
داشتند بدین واسطه قوه سلطنت در ایران ضعیف شد آنوقت پادشاهان
چندان وقعی نمی‌نهادند و اعتقاد عظیمی داشتند بدینجهت ... در اینجا ...

و آن اینکه برابر قوهٔ پادشاهی و دولتی در خود مردم قوت یک قوهٔ طبیعی است و آن قوه
غیر از قوت سلطنت و دیگر است یعنی پادشاهی از احکام پادشاهی و دولتی است در ممالک
قوهٔ طبیعی ثابت است و این قوهٔ طبیعی قوه‌ایست جمیع بزرگ و نافذ به مدار عالم جاری
بیان و این جمیع و ترتیب آدمی از آن است و جمیع جمیع در خانه‌های خویش جمع
بقوهٔ طبیعی هستیم و از این رو از برای تشریح و توضیح قوهٔ طبیعی در این مقام خطابهٔ مخصوصی می‌نویسیم

در مورد دانائی با انصاف دو سخن در این خطابه

هر جا و وجود هر کلام است بایست از آن حس نور اندوختی طبیعی و قوت عقل انسانی
بانصاف فطری تو خواهش دارم که این خطابه را بدقت خوانده و با بصیرت در آن تفکر
نمائید و با مروت تحقیق صدق و کذب آن کرده آنوقت اگر مرا تصدیق نمودید
در همان انصاف قرار نموده و اند مرا به تکفیر علمای فانتیک و اگر آزرده آنان
خوشحالی این کار را فارغ خلاصه خطابه اینکه در آن زمان هر دست قدرت
این اساس با عظمت را تأسیس نموده حاکم و کارکنان و کارپردازان این دستگاه را

قوهٔ طبیعی قرار داده است بنحویکه این چیزها که اراده است ندارد اگر دقیقهٔ از وظایف خدمت
خود کوتاه کرده ترک کند تمام اساس آفرینش از هم می‌پاشد
از اینکه در ازل تا ابد دائماً بلاانقطاع در تمام مراتب و طبقات موجودات این مشغولیت بزرگ
را کرده در کار خود قرار دارند هر ذره و ذره‌ها در حرکت خویش از اثر این قوه
بقا بقدرت ایست ادبی ورزیده مقصود از این عبارت و خلاصه این اساس
اینکه دست قدرت پروردگار بقوهٔ طبیعی تمام اساس کارخانه هستی را در
گردش دارد و قوهٔ طبیعی بمنزلهٔ قوهٔ بخار است که در فابریک‌های بزرگ
و دستگاه‌های تلگراف و ماشین حرف و جهازات در تمام چرخهای بزرگ آورده
میگرداند و اگر آن بخار نباشد آن نباشد جمیع چرخها از گردش و رفتار باز
مانده معطل میمانند و در سرعت و بطالت تمام چرخها مربوط و بسته
بسرعت و قوت و سستی و کمی بخار است این قوهٔ طبیعی نزد هر
ملت و قوم و شخص نام جداگانه مثل بخار است بلکه در تمام موجودات

یک حالت را دارا است که از جنبه زیبایی حالت قدرت و قدرت سلطنت قوه طبیعی را
در این کارگاه آفرینش فهمیده باشد آنچه هر روز آمدی کارخانه وجود چنین رازهایی به اطلاع تمام آثار و نوادر
بحجم‌ها در قوه طبیعی بنماید حتی آنکه هزاران هزار کتب در علم طبیعی نوشته‌اند هنوز بکنه یکی
پی نبرده‌اند محض از دیده بصیرت قوای قوه طبیعی نباتات شد تا حیرت و بصیرت
در این کثرت را دست بدهد آیا هیچ نگر کرده در آن قالب زمین ریشه و کنده بار
در برگ و شاخه پروازی که آنهمه برگهای کوچک با یک را ده دو بار در درخت
قیق است در یکی دو دانه دسته گذارده. و آیا این چه نکته است که هزار گونه
درخت قیق را به یک مقدار و ترتیب وضع میدارد و آنهمه اطراف آنها
و ریشه‌ها و شاخ‌ها و میوه درخت قیق را به یک نسق و نظم انتظام میدهد
سبحان الله از این گلهای صبح خیز این رنگ شگفت آفاق برزد هر برگها مزد
و آن لون لطیف سفید ملیح با شف تمام رنگش را بدان شکوفه‌های درخت قیق میزند
و آن رنگ دلربای زرد آلوده بقرمزی را به همه‌ها درخت قیق میدهد که گویا

و به طور

و به طور دیگر دارم کرده است العظمة لله
آن دیگه قنادی در شیرینی لطیف را در دانه‌های قیسی میریزد که به بزرگیش دیگر کم
فروش است و مزه ترش سرد بجا دهمین قیسی میکنند یا هم بگیرش دکان روغن
فروش است و هسته‌های آن را چوب میکند که ما هیچ نمیدانیم آن کیست
و ترازوئی که تا هر شیرینی دو جنبه و ترشی را بدان سنجیده بگینه در کجات [illegible] در خور
هر دانه با اندازه کیفر [illegible] میریزد و کمتر تخلف میشود بلکه محال است
آن درست‌جات با نظم و ترتیب و تربیت دهندگان با علم و صد هزار طول
برگ و شکوفه و دانه و میوه را چنین و ترتیب داده و نیز در آنها میریزند و رنگ به آنها
زده میرود و انسه و یکبار برهم خلطانی کنند و نقطه رنگ شکوفه را با هیچ با علم میوه شکوفه
نمیدهند یا آنکه رنگ آن را با هیچ و شکل او را با آن نمیکنند الله اکبر یا لله
عجب اینکه آن نقاش باهر و بنگاه مستند و این همه نقش و نگار را بر اوراق شکوفه‌ها مرتبه
دانگاه نقاش خوش [illegible] یا در هان جنبه [illegible] آنچه [illegible] دارد است

تکفیر سازی در آن است   با اینکه در صندوقچهٔ دیگر است و جواب ابواب آن در آتش

نمی‌سازید و کهنه می‌گردد و شهوات آن را نمی‌خرد

مختصر اینکه جامی در خواهش کتاب حقیقی الحق الذهب فرهنگ   با اینکه سال‌ها در

کشف این اسرار فکر کرده و رنج کشیده باز از دور آن رتبه و حقیقت این قوه طبیعی جا فرمانده

و بکثرت در آن گاه است   آن سعی و جهل و شعرای نامدار غزل‌ها و مقدار این تفکرات که

و خواجه حافظ شیرازی این دستگاه عدیم المثال بزرگ قدرت حق تعالی در عالم طبیعت

و قوه طبیعی است   چه عظمت و جمیع جا و در تمام دستگیر نیز از آن تقدیر کرده و باز

تکفیر نمی‌توان ثبت نموده   آنکه وصف نموده از جای طبیعت بزرگی در صفحات

آب تر از آب آمده   حافظ گفته و فکری بر آن است   تا که در جای طبیعی بر کون

دیگری یک سو از چه بردن   قسم عظمت و بزرگی این دستگاه و قوه طبیعی در این ارواح

مقدس رو بقدر طاقت جاری که فیلسوف فطری است   قوه متفکره و حاکمه

و عاقله مستدل نموده   و الله دستگاه قدرت آنکه لا یتناهی است حقیر و کسی

عاجز شد

نمی‌شمردند   و حال اینکه تمام ترقیات حالیه [illegible] تفکر در این دستگاه حیرت‌افزا

بوده است   باری چیزی که در نوشتهٔ این کتاب مسلمان و صاحب حق را بعدم

از تکفیر شعر بر جهت صرف نظر کرده‌ام از تکفیرشان چشم بر بسته چه ترقی قرن بیستم است

خلاصه این قوه طبیعی را محرک همه چیز دانسته و در هر جا یک قسم دستگاه و دوری بکار دارد

آیا این دستگاه بخودی خود قائم است و در وضع و نظم خارجی مؤثر و در جهان دیگر تحول

طبیعیون می‌گویند   با اینکه دارد چنانچه قانون کمال و عالم غیر از این عالم هم در هم

برای ما هم روا است   زیرا که مرض ما بابل بزرگی و عظمت قوه طبیعی است دیگر هم

دوری طبیعت حاکم است   نه چیز دیگر   قرآن بر عهده ما نهاد و در قطع مطلب

بر گردیم مطلب اصلی خویش در قوه طبیعی حاکم بر این عالم است   و در برابر قوه عظمت

و دین مشرب سکندر ایستاده   و از برای ترکیب قوه دین و عظمت با قوه طبیعت

چه ضرورت حالی می‌شود در ذکر نمایه طبیعی علم است   و مقصد آن اینکه کاه قوه

دین و عظمت   با قوه طبیعت می‌شود موافقت و مقابل داشته   از این جهت

هزار گونه ترقی و سعادت برای آن است داده و معنی نیست

و گاه این وجه با قوه طبیعی ضدیت و مخالفت پیدا نموده از این سبب هم تنزل و پستی

و نکبت برای آن قسمت روی داده ما تا این صورت بوده که گاه دیگر ممالک و سلطنت

مخالف و گاه سلطنت موافق و دیگری مخالف طبیعت بوده رجوع به همین جهت خواهیم کرد

هم در یکی از این دو گرفتار خواهیم بود هم ترقی در صورتی است که هر سه موافق طبیعت شود و آن

یکی دیگر است و پستی در صورتی است که هر سه با طبیعت مخالف شود و آن

یکی دیگر هم است و ما از برای تایید و توضیح در این یکی از این دو هم محتاج به بیان

یک مختصر مقدمه و افاده یک حکایت هستیم

در مقاله گذشته این رساله به اشاره گفتیم که در ریشه درخت طبیعی هر شخص قوه ترکیب

روییده و در خود هر شخص دو قوه عظیم موجود است یکی بسط و دیگری امساک

و حفظ تمام قوای طبیعی در حفظ این دو قوه است زیرا که فساد طبیعی هر چیز در افراط و

تفریط می‌شود و قوام طبیعی همه چیز در اعتدال است که حافظ قوای انسان است

از افراط

و امساک حافظ آن است از تفریط یعنی هر گاه در انسان شدت بسط خلق

شهوات و حظ نفس بر کسی غلبه نماید اول امساک به درجه قاعده آن خلق را باز دارد و بسط

امساک به او که اصلاح پذیر نیست و در این باغ وقت افراط خلق شهوات است

اما امساک سبب بسط وقت و سبب تنگ و بسط خلق شهوات و بسیاری طبیعی است

و اگر امساک بیش از قدر شد امید از حیات و این سبب و علت هم از اطراف

حیات و لذت کامل انسانی را اعدام نموده و فقر را به طبیعت ملول آورده

که طبیعت او از سیر و ترقی باز مانده است بنابر این ذکر تمام

کیفیات این حیات در کمیت این دو قوه است به عبارت اخری قبض و بسط

با هم دو ضد هم هستند و در انسان سبب قبض و فزون داشت و امساک سبب

بسط و تعادل و هر کدام از این دو قوه قبض و بسط در انسان بیشتر دیگر

غلبه نماید آن انسان یا آن چیز را از حد اعتدال خارج نموده و

فاسد می‌سازد و هلاک می‌گرداند و عدل حاصل از تفنن و اتصال

دین و قوه می‌گردد با کمال عادت شهوات و اغراض در هر ملت که

تصور فرمایید ملاحظه این دو قوه هم بنمایید نهایت کار قوه ضبط و ابلیس

بر قوه غضب و بیم غالب گشته و از این رو اخلاق آن ملت بواسطه شهوات

نفسانی و میول ذاتی و تن پروری و نرمی و سستی و تنبلی و کوری در درجه

فاسد و تباه شده در جهان دیگر چون آنکه دستگیری نفس قوه غضب و ترس که زور و

زبر و شمشیر ملت دیگر را داخل آن ملت نموده تملک شود آنکه هر ملت و هر قوم

که مغلوب شده قوه شهوات و تمایل طبیعی در آن ملت و هم قوی زیاد

شده بوده است چنانکه تاریخ مغلوب شدن یونانیان و ایرانیان و هندیان

و رومیان در هر زمان این مسئله را بخوبی نشان می‌دهد

خلاصه قوه غضب و ترس در هر ملت حافظ و معتدل قوه امید و سلطان آن است

و جای قوه سلطنت و دین محض این حکمت در هر ملت وضع و تأسیس شده است

که در واقع این دو قوه حافظ قوای هر ملتی هستند   و ما از پیش

گفتیم که اساس دین بر عقیده و بیم و ترس از دیوان نهاده شده و جای سلطنت بر ترس و بیم

از دیده وران و مردمان ستمکار و خونخواران

بنا بر این بعضی سلطنت و دین در یک ملت از حکمت طبیعی است و اگر بنای طبیعی

و اساس ربط قوای طبیعی ملت را لگد فراوان خواهد کرد حالا شما خوب تفهیم بنمایید

که بر این دو سلطنت و دین از اصل طبیعت نه حیث پیشروی بهره شده و هر ملتی

چرا در یک عصر و زمانی مغلوب ملت دیگر گشته‌اند و برای چه قدرت و عمارت

در میان ایشان برپا نمانده تا اگر شمر و چنگیز و تیمور را بر سر ایشان فرستاده و لعن نمایید

و نفرین بر آن ملت که بزور بخوبی نگذرد و دم و ایران کرده که بدان در هم

دین و مذهب شده و هزار و ار شمشیر حق و مذهب دیگر را داخل گردیدند چنانکه شرحش

در تواریخ هست

خلاصه مقصود اینکه برای هر ملتی ارشاد و دین فرض طبیعی هستند که در واقع حافظ وجود

هر ملت این دو قوت است که از قوه غضب و ترس رسیده ولکن گاهی در ملت مانند

دو قوه اتحاد رفته بود قوه بسط داد این طبیعت ملت ادراک است و اتحاد دو را

طبیعی قوی مردود است چنانچه در پادشاهی درست است یا حکم شود فانا تیک

که شارع دکا میدانست هر یک که با تمسک طبیعی رای آن قوم درست باری تا دولت

و در غلبه این دو قوه ملت تکان آن ملت هم که شد چنانچه تاریخ ادیان عالم

ملت و دولت اسلام شاهد این مقالات است چنانکه ملاحظه می‌شود در بعض

و بالطبع طبیعت هر دو است حالا در ایشان نیز همچنین است و در عصر سلطنت

دو دولت همیشه در هر حالت بود یعنی مردم از پادشاه و دین همیشه بیم داشتند

امور مالک ها و جان و زن و خانه خود بودند و این دو قوت دین و پادشاهی

حال ضد طبیعت ملت و حافظ تمام دولت ایشان بوده است و همین قوه

خدا پادشاه ظل خدا دین خدا قرار گرفت چون خود در دستگاه چنین حقیقت است و هر کدام

اگر نمی‌بودند نظام طبیعی عالم بهم می‌خورد و هر که دم از طلب آزادی می‌زد تاریخ

پادشاهی ایران در عصر جدید در زمان دولت ... بود

از بعد

از بعد الی امروز بدبختانه تا عصر پادشاهان ایران قوه دینی و پادشاهی را

با هم ترکیب کرده و در تقویت ایران حکمرانی می‌نمودند اتحاد این دو قوه طبیعت ملت را

در زیر پا شکسته قوه پادشاهی طبیعی استقلال ایشان را از دیوان و اهتمام برگشته

و بی‌غیرتشان گردید چنانچه سبب پادشاهی بوده در عصر تاریخ سلسله پادشاهی را

مقدس دانسته و نایب خداوندگان می‌کردند اتحاد چنین بکند است و دادگر

و احکام آنان بود و هر نمی‌نهادند

این رفته اسباب و منع و دستور قوه پادشاهی و همچنین غلبه قوه ملت را

و داد تا عصر جدید اتحاد ملت ایران ترقی کرده در مملکت خود تمام اهل عالم شوند

زیرا که آن ترتیبات مفرط و مهلک بوده از دین و پادشاهی جدا شده بار طبیعت

ملت منع از حرکت آزاد و دست طبیعت ملت حیات پیدا نموده شوکت

خوب کرده و وضع ترقی برداران ... اما در این عصر جدید هم

روابط تمدن ... و پیوسته ... ضعیف پادشاهی طبیعت ملت را

محتاج بیک قصر فوق العاده نیز تا زمان بستن در آن را که اینان می گفتند

با شمشیر تیز و اسب تندرو از اقوام جنگجو وارد مرز و بوم ایران شدند و یک هزار سال

سلطنت کردند که عبارت از کوتاهی تا زمان دیگر اینان در ایران است

در عهد نخستین که پادشاهی به خوبی قوام و با هم اتحاد شدند و دوران بود

پادشاهان سلسله در آبادی و جهانبانی میکوشیدند زیرا که آنها ایران را از زمان شروع

و آبادی نیز بهمین نسبت است جهانبانان نیز پادشاهان و بزرگان

آبادی ده برابر آن حکومت میکردند شاید که موبدان گفته‌اند [illegible]

بود چونکه همه پادشاهان را پیغمبران و موبدان میشمردند

در عصر دوم پادشاهان را کیان نسبت داده که این لفظ زنی است

به معنی آفتاب است و در این نسبت جلالت و بزرگی و فیض بخشی اشتهار میشود

و فریدون سلسله فرزند آبتین خوانده نیز [illegible] آبادیان است و از

[illegible] کیانست و از همه دیان کیان نیز نژاد بزرگان ایران بوده که [illegible]

دیگر

و جمشید که باشد

تاریخ عصرهای سوم نیست و از آنکه بوده است اما انقراض پادشاهی عصر نخستین در

زمان جمشید بود عصر جمشید اول عصر دوم است و در فرهنگها [illegible] و تاریخ بیشتر

جشنها در زمان دولت جمشیدیان دیگر نیز در ایران است و طنطنه و دبدبه آن

عصر خیلی بود و اوج ترقی ملت ایران در آن زمان است و منقصتها

بیشتر در آن دوره بود و اینکه پادشاهی جمشیدیان منقصتها گرفته‌اند نیز پادشاهی

جمشیدیان نه اینکه یک نفر منقصتها از پادشاهی کرده باشد

آخر عصر سوم که هنگام وقت پادشاهی ایران از هر جهت نیز از جهت مرکب بودن با قوت

موبدی [illegible] از جهت غلبه قوت سلطنت ملت ایران ضعیف شده و آنقدر ناز

و نعمت و خوشی دارا [illegible] دشمن به دوری و [illegible] [illegible] عیش و [illegible]

و سرور و شادی و جشنهای مهمی در ملت ایران بود [illegible]

غضب [illegible] از میان [illegible]

بالنتیجه طبیعی کلدانیان و تازیان را بشناسیم جای کیشان برای بیدار کردن چشمهای خفتهٔ

ایرانیان و دیگر یک هزار سال ایران در تصرف تازیان بود اگرچه

تاریخ ایران در این یک هزار سال کلاً مفقود است زیراکه رشتهٔ علم و داد

و معرفت را شرارهٔ آتش جهالت و غضب تازیان در ایران سوخته و هنر و شعر

ذوقی بی ترتیب شده و مردم خط خواندن و علم تاریخ از این سبب مجهول و متروک مانده بود

آغاز می یابد تاریخ طبیعی شروع کرده و اینک در هزار سال که کلدانیان بوده باین

پادشاهی آنان در این هزار و هشتصد سال در ایران مطابق کرده باز بیان

اثبات خواهیم نمود اکنون باید دانست در طبیعت کلدانیان و تازیان

چگونه بوده است بعد وضع حکومتی و پادشاهی آنان که آنها را در ایران

معلوم شده و واضح می گردد

ای جلال الدوله نسب شناسان جهان ملت کلدانیان و عبرانیان

و عربان را از اولاد سام ابن نوح حساب نموده و آنان را سامیک نامیده اند

[illegible]

این قوم در جزیرة العرب و اطراف بادیه نشین است و گردیده و گاه به الجزیره و بیت

المقدس و غیرها دست اندازی و بی تربیت می کرده و با صنعت و حرفت و اهل صنعت

و کسب و زراعت در میان ایشان رواج نداشته و حکومتی در میان آنان

در طوایف مختلف مخصوص رئیس آن قبیله بوده و هر طایفه را رئیس آن طایفه حکومت

مینموده و هیچ گاه سلطنت بعضی از ایشان دست نداده زیراکه همواره طوایف

و ایلات عرب با یکدیگر در جنگ و جدال بوده و هرگز مابین طوایف ایشان

عقد اخوت و اتحاد که شرط تمدن و سلطنت است بسته نشده است تا عصر

شد طایفهٔ بزرگ عرب در سه عصر سلطنت موقت بدیشان رسید که یکی از

کلدانیان بوده در عصر ضحاک در ایران و بابل زمین دعوا کرده و دیگر حبشی

بیان خلق شد دیگری پادشاهی عبریان و از شط فرات عبور کرده و اطراف

مصر آمده و بعضی بقیه آنان را عبری می نامند و چون مدتها در ثبات دولت خویش

باقی نماند و تاریخ مشخصی ندارند و دسته از آنان آخر عمر تا فرات و مصر آمده

و در مصر سفلی هم حالا در نزدیکی بوتیس واقع است دیگر آبادی‌های کهنه در آن

دیده می‌شود نزول کرده و اسباب از او هم و ابراهیم از هم در عصر او به مصر آمده

و در زمان یکی از فراعنه مصر هم در نتیجه‌ی ضعف ... بر طایفه ... بستگی خودشان

نسکنی ... مصر سفلی کرده‌اند و در بعضی قرن‌ها ... از آنجا باج و خراج گرفته‌اند و پادشاهان

بنی اسرائیل هیکسوس ... و سلطنت ... در آن زمان بود ... پادشاهان سلطنت در اینجا ...

... فرعون ... مصر سفلی آمده و ... طایفه بنی اسرائیل ...

از مصر سفلی به جزیرة العرب رفت چنانچه در تاریخ قدیم مصر هم در این عصر ...

کشف کرده‌اند ابداً در هیچ زمان بنی اسرائیل در مصر علیا هم مرکز بزرگ پادشاهی

معبدهای سلطنت نداشته‌اند و ابداً در ... و در بناها و الواح دیگر اسمی از

عبریان و پادشاهی ایشان تا حال دیده نشده و دیگر اینکه مورخ دیگر که در

آن زمان در مصر بوده هیچ ذکری از موسی و عبریان ننموده است بقیه پادشاهی بنی اسرائیل

در جهت ... محتاج بیان نیست مفصل در تواریخ مذکور است

یکی

یکی در سلطنت پادشاهی عبریان از بدو ظهور اسلام است و معلوم نیست و ما در اینجا هم ...

شاید به جهت ... مطلب محتاج به شرح پادشاهی ایشان در ایران هم بشویم

خلاصه در جهت کمک فقط پادشاهی موقتی در این عصر هم بی‌وضع بوده است.

در پادشاهی ضحاک و پادشاهی بنی اسرائیل سلطنت عرب و عجم در وقت اسلام هم ...

ایرانی زمان ... حکم ... در عرب نبوده است ... آنان ...

تاخت و تاز و چپاول و تاراج ملل ... و از اینجاست که آنان را

تازیان می‌گفتند

البته در عربستان که حرفت و تجارت و صنعت در آنجا نبوده ... چاره نداشتند جز

دزدی ... و البته باید دانست که ... در بیابان کم آب با ...

و برکه‌های آب باران هم ... از هر قسم حیوان گرفته مرده ...

از ... میوه‌دار جز خار ... درخت ...

نداشته ... انگور ... میوه بهشتی می‌پنداشته ...

ریگ‌های بیابان و بیابان‌نهاد و آواز جنبیدن بادم لکهٔ ذهنیه نشنیده وزوزِ

زنبور و آب به‌جز تیر شتر مرغ و کرکس چیزی ندیده نفس مرد بیابان و دشت

و جنون اینها آن بود آمیز و چنین جابان‌گرد و صحرانوردان نامرد

و سوسمارخواران خوار شترچرانان بی‌ننگ و عار دزدان مُبَرد و با دزدی عصری خشک

برای تاخت و تاراج به پایهٔ تخت و تاج از طرف خدا دستور آمده

یعنی مملکت ایران چنانچه از پیش گذشت در مدت متفقه بالاترین چند سال

در ناز و در جهت مشق ترتیب و نگاه ساز و آواز و تعلیم با تعیش و تنعم و کار

مغازله و معاشقه و ترقی بود تعلیم قوه جنگی و رعمدی دولت و ملت ایران

به باد رفته و کلمات مدافع و تعاقب عرب را اگر چه تازیان بیابان تاخت و تاز

ایران مال را نهب و از اسباب ثروت و آلات و ادوات خویش ملت

ایران هم بسیاری غارت برده قصبه‌ها و قریه‌ها مستقر خود کردند

و چون دسته قبیله عرب را به تاخت و تاز و تحریک ارکی طمع و آز بیشتر

هجوم و انبار نیزه علی الخصوص بر فارس هجوم آوردند ایرانیان را اسیر و گرفت کلیتان

و چون در جشن و بهجت برای دوستکامی مجال مدافعه و مقاومت و مال و ملح و فاتحان نداده

ناچار پادشاه و جمعیت این را فرار پیش گرفته پایتخت سلطنت ایران

بدست تازیان افتاد و چون عرب قانع به پادشاهی ممالک دولت و چند و سعت

مملکت نمی‌توانست اینان طوایف مختلفه بودند و پادشاه و رئیس مخصوص داشته

هر مملکتی از ممالک ایران را به نیروی بازو می‌گرفتند باج و خراج ملکی

تاخت و تاراج در قریه باسم طالیه نامزد کردند و عقب ممالک ایران

در آن زمان بدست تازیان افتاده بود الا نقطه همدان

و تبریز و فرغانه زیرا که هوای آنجا سرد است مخالف طبع عرب

و نمی‌توانست جای آنان بود فارس و گرمسیر بیابان کرمان

بغداد و بصره و ممالک سایره هم مناسب با طبع ایشان داشت در تصرف آنان بود

وضع حکومت آنان در ایران شبیه به ملوک الطوایف بود و حکام و امرا

بخصوص نباشد فقط از جهت برای خود قلعهٔ خونین بنا کرده صرف
مصروفات طبع عرب را می‌نمودند بی‌ناموسی و بی‌نظمی و هرج و مرج و بیحسابی
در آن زمان در ایران شیوع گرفت آن طور جهت و دانسته در هیچ
درگاه تهمت و ظلم رعیت در حق یکدیگر و مکر متداول نبود با زبان فرد جمله
کرده خندق املای ایران را در آن زمان هر گاه فکر و فرد را بخواهد
تشریح کند خوب بتوان و اگر عاقل کامل وضع حکومت کند ایشان را
توضیح بگفتن را آسان است زیرا که از ترکیب خود خط عرب
وحشت زبان با خود طبع نازک ظریف متمدن ایرانیان اگر غریب
و هیئت عجیب زاید و تنگی می‌شود و با یک اشارت کفایت می‌نمایم
خواننده عزیز قرار دهد به هر نقطه از این عبارت و چشم دقت
نظر کند تا درست ترکیب فکر و عکس آن را در زمان
پادشاهی تازیان در ایران مجسم بیند با حس و الطاف خوانندگان

دیگر از

و دیگر اگر دیدیم و قصهٔ حکومت ضحاک را مایهٔ ضحکه نه بلکه سبب عبرت دانستیم اما
این قوم چون به رسم عرب گیران خوردند و دو دو تا بیند و در پیش ایشان خضمه بودند
و دیگر حالت به نظر ایرانیان قبیح و غریب بود ایشان را مار دوش می‌گفتند زیرا که
سر تراشیدن در مذهب قدیم ایران فریضه و واجب بوده آنهم جبهه دارد
چنانچه الآن مجوسان بر می‌تراشند
اما در اسم ضحاک که حقاً دلالت بر این می‌رود شاید ده آک بوده
چنانچه می‌گویند در عرب ده عیب است و حقاً می‌رود ایشان را
به نسبت آن کیوان از ده آک می‌گفته‌اند و در خندق و عادات
تشبیه به اژدها می‌کردند اژدهاک مانند دزد و نادان و تابلی و نامثلی
منع آک و نم آک و مناک و منکر بیان آنهم محض است بینش را
محض بسط فکر خواننده در اینجا می‌نویسیم اگرچه دیگر و اینش تا زبان
در آن زمان به ایران نیامد زیرا که دیگر تازیان مرکب از

کمتر عادات و رسوم ملل بیگانه را در کتب نوشته بودند و نه
برای ما ثبت شده در آن کتب و بابلیها به ایران پا نهادند و با ایرانیان
بیامیختند آنچه که با گوش و ناز و مدرسه انس نیست و راست بود از ایران
برخاست و دیگر گاه پرستش فرشتگان هم در آن زمین اندک اندک به
جلوه شد و چون شاه پرستان هم با آنگاه پرداز کرد و هم می‌شد که
بابلیان در آن زمان به ایران آمده بودند و علم سحر و جادو و شعبده
و نیرنج و معتقدات آنان از آثار نیاکان ما بود به ایران زمین آوردند و این مهمترین
مایه تیرگی معتقدات ایرانیان از فرشتگان به نیاکان و ستایش نیاکان گردید
قصه جادو و جادوگری در فرهنگ نیست ضحاک سه سر با یک چهره است
و این قصه مغز سر ایرانیان را ضحاک خورش خود میکرد افسانه تیرگی افکار
و تیرگی معتقدات ایشانست که در آن زمان در ایرانیان پدید شد
و از این جهت که منافی با معتقدات اصلی ایرانیان بود کاوه آهنگر پیشه را

عنوان و بهانه ساخته و در باره نقوه و این طرح اساس پادشاهی کیان را انداخت
این است شرح سلطنت و حکومت ضحاک در ایران و بیان علت اینکه ایرانیان
در تحت پادشاهی کلدانیان
خواننده کتاب تعجب نفرماید از این مطالب و بداند برای آن ایرادات
نوشته‌ام چنین نیست برای اینکه پیش از این عقاید علمی و آنچه که دارم و سبب آن
هر کس در این باب دقت کند و تحقیق نماید اینکه انکار و انکار که بود پیرامون آن
سیصد هزار انکار و انکار که بود ده هزار سال قبل چه طور بوده است و تقلب
دقایق و تمام خطه و جوارح آن در این اوراق
ورق با تمام آن پنج هزار و چهار هزار سال قبل است که
در این که خانه ... است همین قسم ... نیز رسیده
یکتنه که چهار هزار سال قبل ... و ایران را تاراج و ویران
نمودند البته در میان ایشان کشتی ... و قلعه کوب ... و با ...

دو وانگهی در دوره ... ایران را ضبط نمایند جمعی ... در آن تشکیل ...

لشکر نظامی و پیاده و توپخانه و تفنگ ... ترتیب ...

با ... قورخانه کارخانه ذخیره و انبار ... جمعی ... بودند

چند جلد ... از ... و ... که ...

نیزه های بلند و شمشیرهای کج ... خودشان و ...

و ... شان ... از ... برای ایران ... آمد ...

هر کاتبی بنگاه دقت نظر نماید ... کرده ... تاریخ ... ایران

برای ایران از مجموعه چند علم ... منطق و ... استخراج نموده ... از ... ایشان ...

در ... ایران ... کرده داریم العبرة ... البصیر

اکنون ... تاریخ ... است ... از ایران ... و در این ...

بیان ... علم ... در شرح کیفیت ... منفعت علم ... را

ذکر کرده ... از علم و عمل ... حکمت ...

دیرا

و دیگر هر جا ... نادان ... در زبان عرب ... از نطق و دانا و عالم گویند

در حیوان ... ریشه علم ادراک و ریشه ادراک حیات است

و از این ... ادراک ... خود ... و ... آن ...

و بینش را فهمیده ... حکمت آفرینش ... طبیعت را

... قدرت ... بر لوح ... با ... نوشته شده

شروع ... علم ... است و میوه درخت علم ...

هر چیز است ... و استعمال کردن هر قوه ... در جای خویش ...

همه چیز را ... است و ... که ...

... علم در ... ظاهر گردد ... آدمی ...

... هر چیز خوب ... و ... آن ... از ...

بفهمد و علت ... و ... ادراک کند

پس علم مبدء اشیاء ... هر چیز ... و علم ...

و علم آنکه چه خواندند بدانند این کاغذ برانند و علم ... حالی بنای بشر را مربوط

به یکدیگر است و اما از جهة شروع نمودن حالی دانسته نمودند و تا حالا دانسته نبود

تمامی فهمیده نمی‌شود چون پیشه‌های سابق این اشیاء در این طبیعت تمام شده و ادراک

آن تا کنون برای نوع بشر ممکن نگشته است اما در فرنگستان لوازم حیات و ترتیب

است تا اندازه‌ای درجه دانسته و برای ایشان کشف شده است زیرا که چنین آدم طلبا

تا چند درجه محتاج به دانستن اسباب بقاء زندگی است

از این جهة باید ایشان تمام اکثر منفعت و منافع خویش را بدانند و بشناسند

لهذا در فرنگ بقدر ... در زندگانی همت نه ... محتاج به دانستن نفع و ضرر زندگی

حیات خویش بوده‌اند دایره علم سلوکیت داده‌اند لیکن در چیزهایی که دانستن

آنها شرط حیات و زندگانی آنان نبوده نه علم به آنها حاصل کرده و نه

در صدد تحقیق آن برآمده

مثلا تمیز سم الفار ... به تفصیله ... قراری مفید و چه اندازه‌اش

مهلک

مهلک و مضر است خوب تحقیق نموده و ثبت کتب و اوراق هم کرده‌اند

و از این طرف هم یک قوم از برای علت ضرر و سمیت آن در ایشان پی برده‌اند

اما در قوم مرحوم ما ماده سم الفار و شکر و قند یکی است چرا این سم است

و آن دیگری نیست حیران مانده‌اند

اگرچه آن حرص بر علم آنان شاید گفت این مجهول را نیز نماید لیکن حالا چه در دانستن

آن چنان اهمیت نبود و جز و ضرر در زندگانی بقاء ایشان نبوده و نیست

حتی می‌بود در مسئله‌هایی بر حال خویش باشد و در این عصر حتی نگردد و غرض ما

این است ما منظور که از برای دیدن در ایشان بقدر کفایت قوه جهة ... گذاشته

به منظور در ایشان بقدر ادراک منافع و مضار بقاء زندگیت خود قوای ادراکیه

که داده شده و شاید این قوی زیادتر از آنچه بقاء ایشان احتیاج بدان دارد

نبوده چنانچه سامعه و باصره و شامه تا بدان اندازه‌ها باید ادراک

نمایند نمایند اما در ده فرسخی دیده درست نبینند و یا از نیم فرسخی گوش

خوب نشنود یا از شنفتن همین شانه در حیثیت خانه‌اش نیست چیزی ندارد

زیرا که احتیاج بدو نیست و شاید دیگران به این سبب بیاید محتاج به آن شده

تا آن وقت البته دارای این ادراکات بالطبع خواهد گردید

بنا بر این قاعده کلیه هر ملت طایفه بقدر اینکه به دولت و یکدیگر خود دلبسته باشند و از

ضرر و شقاوت احتراز و اجتناب نمایند قوه و ادراک در آنان کم و زیاد است

که تمام افسرده‌اند یک ملت را از ترقی و تمدن و پیشرفت از حکمت و صنعت و خوشی را

باز بمانند اما البته این حس و ادراک در آنان ملت نهایت خفته است

و احتیاج به بیدار کردن دارد و حسهای مرده و قوه‌های پژمرده یک ملت را هم چیز

بیدار می‌کند و جان دار می‌گرداند یا شمشیر دشمنان یا زبان فیلسوفان دیگر

مقصود ما از بسط این سخن در مسئله علم این بوده علم عربی راست اما ادراک

منافع و مضار این علم و عالم ملت آن فیلسوف است که منافع و مضار

ملت خود را دانسته و حسهای خفته ایشان را به سخن یا به تحریر بیدار نماید

تا با این پیران حالا خوب بتوانید در چه جهالت تمام علمای ایران را بفهمید هرگاه که

تا حالا یک نفر از آنان هم کلمه مفیده‌ای به حالت ملت ایران نگفته و ننوشته

حکمت مقصد را و جمیع شیخ‌ها از تقریر و تحریر شیخ احمد و بیان باب و فقه

شیخ مرتضی برای این ملت ممکن نزده چه فایده کرده نه بر ثروت ملت

و نه بر راحت و عیش و عشرت آنان افزوده و نه دفع مضرت دولت روس

و انگلیس را از ایشان کرده و نه قوه فقر و فاقه آنان را نیز و غیرت دو قسمان

زیاد کرده است فاولئک هم الجاهلون از آن زمان که تا زبان ایران را

تصرف کردند و قواعد جنگ و دولت دولت ایران هم در خزینه بینه غیر تمدنان

در رده شهوت و عشرت خفته بود بیدار کرده طبیعت را احتیاج به تشخیص دانا

و قوه دولت دانا و فرزند و بار و نجات افتاد کاوه آهنگر که با عقل زن و دانای

ضحاک و پسر آهنین که فرزند ره اهرمن و تمام پادشاهان کیان و جمیع ملت

ایران را تاج بود قسم‌ها در دربار آراسته و دو کرد غیرتمند مرد بابک

چنانکه دهاک نژاد ترنده بار بزرگ زادان فریدون فرزندان ایرج که بمرز رسته و رد

بیت المقدس پای تخت کلده یعنی بابل است

میسترا گفت در سرگذشت فریدون اکثر مردمان و نشانها و اهمیت و نشانها بودند

در خانه کرده و جاها داده دماغ ایشان و ادراک پاک را ساخته بود و حرق غیرت

ایرانیان و کیانی در آن باقی مانده بود خلاصه دوباره گرفتن فریدون پای تخت را که

پادشاهی تازیان را که غیرت و قوه ملیت ایرانیان بحرکت و هیجان آمده

بیک حمله مردانه و حمله شجاعانه تازیان را که برهنه را از مرز و بوم گلستان ایران

بوادی ریگستان جزیرة العرب و یمن نشانیدند و فریدون پای تخت پادشاهی

ایران در این زمان استقرار یافت

این جدول … ما استقرار فریدون پای تخت ایران را عصر ترقی

پادشاهی ایران میگیریم … عصر ترقی عصر دیوان و … پادشاهی کیهان … بود

عصر سوم عصر فرزندان … و پادشاهی جمشید … عصر دوم

رفتن تازیان و نشستن فریدون بر تخت کیان است

صورت پادشاهی این عصر ایران از این قرار است اما معنی کلمه کیان در اینجا چه بوده است

باید بود کیان جمع کی و کی بمعنی … و کی بمعنی صاحب و بزرگ است که خسرو

و کیقباد یعنی بزرگ خسرو و بزرگ قباد و کلمه کی که اکنون در فارسیان هنوز متداول

معروف است مانند بهرام کی خورشید کی … که است بمعنی صاحب و بزرگ است

کیان و کیکاوس و کیخسرو و کیقباد همه آن را تلفظ میکنند همه از الفاظی است که

از زند است … معنی آفتاب است زیرا که این قوم را ترقیات

و آفتاب پرستان … از قراریکه از تواریخ … زمان پادشاهی

فریدون ایران سه قسمت شده بود یک قسمتی از سواحل دریای هند و عمان تا …

تا بغداد در تصرف تازیان بود و در هر نقطه طایفه از عرب حکمرانی داشته اند

فریدون بعد از ضبط بغداد و بیت المقدس این حدود را تصرف کرد قسمت

دیگر آن هم همان … بود … در تصرف تازیان … بود

در دست حکومت مملکت بود و قسمت دیگرش که خراسان و افغانستان کنونی باشد

بود تا هنگامی که خوارزم نیز ملوک الطوایف بود و بتصرف تازیان نیفتاد و بعد از

بیرون راندن تازیان از ایران مدتها ملوک مازندران و همدان جنگیده تجزیه نکردند تا

در عصر سلاطین بعد این ممالک بتصرف کیانیان شد

این است نه آنکه رستم و دیگر پهلوانان نیکان شدند ازین است که پادشاهی کیانیان قسمتی از ایران را

بدست مملکت فارس و سیستان کردند اما خراسان مدتها بعد از تصرف مازندران

بدست کیانیان شد و در سلطنت عصر رستم و رابطه جنگ ایرانیان با ترکان

و در هزار سال در اطراف جیحون شد داشتند ایشان را از بیرون

فرار بر جیحون نمودند اگر اثبات شود که ادبیات جنگی و لشکر کشی ثروت

شد در واقع جهت سلسله دایره جنگ میان ایشان در کنار فراز دریا بود

و بهمین سبب است که ادبیات ایران در این عصر جنگی و دلاوری و جنگ و ثروت

شد بر جنگ عصر همیشه هر چه بر ... وراث ملی ... عشق و حشمت ...

در این عصر بیشتر لشکر کشی جنگجویانه و دلاوری زینت میشود

در این قسمت فیلسوفان فرنگ خیلی سخن گفته اند که آیا ثبات جنگجویی مفیدتر

برای ترقیات آن است یا جمع طلب و علم بودن و بعضی هم فرقه از دانشمندان

در این باب بر این رأی داشته معتقد است که اگر کسی در علم و سیاست ... متمیز بی

تمیز می باشد در تفریق کدام طایفه را نام

با اطلاع جهانی اشاره بآن در دو آخر حاضر نامه که آنها سینه فاتح ... بود

نخست جمع طلب علم بوده آن دانشمندان رابطه از علم در معرفت بدون آنکه فاتح جنگجو

شدن جنگ فاتح شده یا قوم دیگر بعد با دست خوش قدرت او خود را در

دایره خطر انداختند در خانه خوش مجموع ثروت ملوک و کشف ... خون ملک

تکمیل صنایع و حرف و تکمیل اسباب راحت و ثروت و توسیع دایره

تجارت در حیات ملی است بیشتر ... ملت جنگجوی غیرت بوده با

قوه شجاعت و بزرگی و سطوت و دلاوری و جلادت و جلادت و ...

علم نمودم فتح قلعه را چو یاران و جان بر کف در میدان جنگ نام و ننگ را می طلبد

یا بر تلف شود یا سروری بکف آرد شب تا صبح نخفته خیال مخالف بهر

تاز و راحت و عیش و عشرت آنان در گلستان میدان و آهنگ باد و دود است

در نیزه و تیر و تیغ و شمشیر زود گزند و قدح قدح خون خورند و از مکر [illegible]

و دشمن زخمدار و صدای توپ و تفنگ در آهنگ تار و نغمه هزار و خوشی اینهم

تربت رقص کنان کف زنان پای کوبان در میدان مرد [illegible]

اینست ده و جان دادن را آماج است [illegible] سرفراز گردد گردن

[illegible] ایران ببندند آنانه در تصدیق این مطالب قدری تاریخ اول

و ملل سابقه و حالیه را نگرید آنوقت حق ظاهر میگردد

ملت سابقه یونان و ایران و اهل آن زمان زیاده سلطنت آنان که

بهره از علم و حکمت و دارای هزاران حکیم و طبیب معروف بود

آنقدر فیلسوف و دانشمند در آن زمان در یونان بوده و از کتب و تألیفات

آنان [illegible] در بازار دنیا [illegible] اسکندر میفروشند

آنوقت که ایران در بیست [illegible] بقدر علوم و حکم در مجلس دانشمندان

و ظرفهای [illegible] مشروح [illegible] هر شیوه حکم [illegible] ایشان اگر بتحقیق [illegible]

سخنان جانستان تازیان را می کرد اوراق کتب [illegible] و معارف آنان

بهر تیر [illegible] ایشان میشد در دفعه ثانیه آن [illegible] کتابخانه ایران را که عمر

آتش زد در ذره کوهها [illegible] کرده بودند عرب [illegible] از ایشان

در ایشان [illegible] با این علم سحر و [illegible] و جادو [illegible]

ایشان دست عالم [illegible] و چشم فلک را خیره [illegible] عاجز

دست ستمکاران [illegible] آنان بودند [illegible] ایشان

بستوه آمد [illegible] کعبه سحر [illegible] ایشان [illegible]

اثر گذارد

اما بر عکس آن زمان که اسکندر فتح عالم کرد [illegible] ارسطو

و چند نفر دیگر عالم در پای کسی دیگر نبود و خود ارسطو هم جزو شاگردان حکیمان بود

اما تازیان که عربان هستند از دیوار چین تا حد جبل طارق را فتح کردند

و دولت ایران و روم که بزرگترین [illegible] بودند منقرض ساختند یک

کتب در میان آنان جز همان جلد قرآن بخط عثمان در منزلشان معنی

آن را نفهمیده نیز نبود چنگیز که تمام دنیا را قتل و غارت کرد یک

یک حکیم در همه لشکرش نبود چنگیز در تمام دنیا را قتل و غارت کرد

یک عالم یا یک حکیم در همه لشکرش نبود چه جای اینکه در تمدنش جز

ملاحظه وقتی که ملل گذشته را بنظر دقت نظر نمائیم فتح و غلبه همواره

در قبضه شمشیر بوده و بس نه و هیچ ملتی اسیر و ذلیل نشد مگر اینکه

اول شمشیر از دست آن افتاده و پس بر خاک مذلت نشسته است

ما برای مختصر مقدمه ما میتوانیم بگوئیم ترقی حالت و بازگشت

کیانیان بواسطه جنگ ممتد ایشان با ترکان افراسیاب

اسباب

اسباب کوشش حالت و شکوه ملت بیشتر از عصر جمشید بوده

دهم برهان طبیعی این مسئله محقق و مسلم که قوای ذاتیه در خوف و خشیت

و ترس زیاده است بیشتر نشو و نما میکند تا در عیش و عشرت و تن پروری و شهوت

و هر فرد انسان در نزد بزرگتر اسیر و فاتح تا آنکه چشم از راحت بپوشند

و تن بزحمت و خطر ندهند نه آن علف برد و نه این شرف برد هماره

قانون طبیعت و سنت احدیت بر این جاری و ساری بوده و لن

تجد لسنة الله تبدیلا و لا تحویلا در اواخر عصر کیانیان که افراسیاب

و ترکان مغلوب دست ایرانیان شدند و دوباره تن پروری و راحت

طلب گشتند و منتهای این حالت گذشتن که نتیجه حالت جنگجوئی ملت

ایران و قوه حربیه آن روی بضعف و سستی نهاد و بالاخره در

عسکر و کشور در دست اسکندر رومی مغلوب افتاد کار پاسبانی

کیانیان بشورت با موبدان و دانشمندان و منجمان بعد

در زمان او دین زردشت پیدا شد و چون قوه سلطنت را غالب
بر قوه ملت دید تا بیش از پیش دینی تازه و آئین نو کرد و بر آن دو سلطه
دانست که قوه پادشاهی را بکشد تا حکومت در حق رعیت بعدالت رفتار
نماید

در مذهب زردشت اختلاف بسیار است آنچه معلوم میشود چند نفر
زردشت بوده اند که درمیان عقاید بابلیان و ستاره پرستان را بر
دین ایشان نمی پسندیدند زیرا که ستاره پرستی بر دو کیش کشیده بوده و پادشاهان
بدون اذن و تجویز منجمان آب نمی خوردند و رعایا را اعتقاد بعلم نجوم و منجمان آن
معتقد بودند و هیچ گاه کاری بی دعا و رخصت منجمان و کاهنان نمی کردند
اگرچه کهنوتی در ایران کم بود اما باز از بابلیان سرایت نموده بود
چنانکه بعد عرض میشود نتیجه این عقیده پوچ که هر چیز را از اثر
سیارگان و ستارگان میدانستند همان شده که در این عصر مسلمانان همه را
از تقدیر و قضا

از تقدیر و قضا و لوح محفوظ میدانند و بشمار آرند بکلی در علم و ترقی
و دانش و سعی و کوشش بسته گشته و باب تبلیغ و بلیه روانی و نادانی و بی
ناموسی گشوده شد مقصد آنکه زردشت خوب سررشته‌ای داشت در باب
دیگر این مردمرا امداره جهالت و نادانی سوق بدهد پرستش شیئی مجهول
نمایند البته باید معبود ایشان مجهول الکمال و غیر ممکن الوجود باشد
وحدت احدی که مردم بفهم آن رسند بیچاره زردشت محض رفع
این عیب بزرگ عناصر چهارگانه را مبدء موجودات دانسته احترام
آنان را فریضه شمرد و در همه محترم تر آتش بود چرا که در تمام اسباب
طبیعی قوت و فایده آتش را در امور زندگانی محتاج الیه تر میدانست
و حق چنین است چون الان مدار تمام فابریکهای فرنگ بر آتش و بخار است
خاک و هوا که را که منفعت کمتر باشد در ضمن زیاد احترام مینمود زیرا که هر عنصرا
مبدء خاک است آب و هوا این درجه و قرب را در نظرش نداشته

و آنها را اکاربردار آن خاک و آتش نگفته‌اند فقط صحه او ردی

ارتباط دین جدید با خیالات فقهی و موهومات اسلامی ایرانیان

عنوان همیشه را که در آتش فرزند گردش آفتاب است هم باز اهل

زمین عنایت فرموده و کواکب و سایر سیارگان به عناصر دیگر دخل داشته

چنانچه هنوز بروج آبی و خاکی و هوائی و آتشی در نجوم ایرانیان

معروف است دیگر دینکه خیرات از ارواح علیین که ساکن بهشت‌اند

و شر را از ارواح سجین که در دوزخند معتقد می‌باشند و زردشت

اولین کسی است که نام بهشت را بهشت و بیان بقای روح را در عالم دیگر

نموده دیگر آن دین بوده که اخلاق مردمان مرا بنوید بهشت اصلاح نماید

و سعی پیش خیالات فاسد ایشان را از ترس دوزخ بوده باشد

دیگر جمله حفظ زیاد شدن حیوانات اهلی و بعض مصالح طبی گشتن حیوانات

زنده بار بغیر آنکه حیات و زندگانی آن سبب دلیشان مفید تر

وا بارورتر است

و بارورتر است مانند گاو و گوسفند که آنها را نکوه شمرده‌اند دیگر در دو وقت است

در روزهای مخصوص که تاکنون آن ایام میان مجوس ایران معمول است

در روز بروبار میگویند که بر سر برزین دوزخ دنابر نکرده است

دیگر جمله حفظ امراض سرایه مولد از گربه‌های مردگان قرار داده که

آنان را بقعه که در آنها بدن مرده‌ها را برده بر روی سنگها بگذارند تا گوشت

آن را مولد سگ و دب است مرغان صحرا خورده و اگر از بقیه آن مسکره باقی

جزئی تولید شود در زیرهای در ... مردم از بوی عفن آن آسوده باشند

اگرچه علمای مجوس دین خود را منحصر به احترام از خاک میدانند ولیکن

نمی‌فهمند زیراکه هرگاه برای احترام خاک بود سایر کثافات را با آب اندازند

یا بکره هوا یا رنگین میفرمودی دیگری دروغ گفتن در مذهب زردشت

بدرجه زشت و قبیح است که آمرزش بر دیش نیست و مغفرت پذیر نخواهد بود

زیراکه هر نوع خلق و خوی بد در زشت را میتوان در بوعی بکار برد و از زبان

فایده‌ای گرفت جز دروغ و کذب را مانند دیگر مردم خو نکرده جوار در

مرتع هنگ بسیار یکبار میخورد   دزدان در ده نشان دیده‌اند مسلم

دولت عرب را پایدار کرده و در تجارت نموده   بخشیدن و جوانان را در

تجارت دنیا را در دریا و دریا دارد تا در کوه‌ها چون اعتماد ملت

و دشمن را نخ بیند یا باز کند پره را مانند که نه خوردنی است و نه کوفتنی

و هم رز دشت در برابر پادشاهی ایران در قرارها نهاده که مبالغت لازم

همان قرارها رفتار نمایند و در تنها بر هر گونه بود با خارجه دولت و باد اهله

رعیت   پادشاه ایران به هیچ دولت باج و خراج نمیدهد

و هرگاه چنین کند رعیت مرد را تمکین کرده خلعتش نمایند

رعیت ایران در بلاد خارجه محکوم بحکم دول اجنبیه نباشند

و هرگاه در خارج ایران با یک نفر رعیت ایران بدرفتاری نمایند و پادشاه

انتقام بزا نکند و سهل انگارد تا بر پادشاهی نیست   دستهٔ خارجه

در برابر

در برابر دستهٔ که بخارجه میرود گمرک گذاشته باشد تا دیگر ملت مجبور آید

در حق جابجا شدن از ممالک خارجه کم بلکه قطع شود   و هرگاه دولتی تمکین

این قرارداد نکند ذره‌ای از مال التجارهٔ خود در ممالک ایران نیاورد و دولت

حق دارد که دولت ایران باشد   هر سردار که در خود استعداد غلبه بر یکی

از ممالک اجنبیه ببیند از طرف پادشاه ایران مرخص میباشد و مبلغی پول

ایران داده و با قیمه خویش برای ضبط ممالک خارجه برود

و بعد از غارت چند آن مملکت را به پادشاه ایران تفویض نماید

چنانچه سیروس و کیخسرو و بهمن همه با مبلغ حقیری از ایران قشونها که در اختیار داشتن

دنیا را گرفتند و آن حدود میرود بر هم تکیه با حفظ داری پادشاه ایران

مرز و باک و خودی از افراد ایران بوده آن همه فتوحات نمود و اما رفتار

پادشاه ایران با رعیت داخله

مطلقاً پادشاه در امور آئین دیگران دخالت نکند و خود [illegible]

در باب دیهی باشند که بزرگ مطیع گیرد و آئین دارند

پادشاه باید همیشه بگیرد رعیت ایران شد و هر وقت تکلف [illegible] غرضش را شاید

پادشاه از رعیت ایراد [illegible] از وجه خاصه بعنوان مطالبه کند والله پادشاهی ایران [illegible]

آنچه از مالیات در خزانه دولت جمع میشود ده قسمت شود یک قسمت خرج شخصی

پادشاه است و یک قسمت خارج [illegible] یک قسمت [illegible] دیگر

و آئین ملک [illegible] چهار قسمت خرج عموم رعیت مانند ساختن راه‌ها

تنظیف شهرها بنای مریضخانه‌ها مدرسه‌ها تنقیه قنوات و [illegible]

[illegible] کار کردن در معادن و غیره یک قسمت حق ارباب

قلم و نویسندگان قسمت دهم بهره‌داران و [illegible]

[illegible] داده شود معادن و چیزهای بی حساب بقدر لوازم [illegible]

لشکر و در خزانه عسکری محفوظ

و [illegible] در خزانه مخصوص از برای روز لزوم مصارف فوق العاده که رو

میدهد

میشود محفوظ بود گمرک صرف چیزهائیکه باید ترک شود مثل [illegible]

نفت [illegible] باشند خارج [illegible] ایران [illegible] وزرا

وزرا در دستگاه پادشاهی و خرج ایتام [illegible]

پادشاه در باب رعیت از روی قرارنامه‌ای فرهنگ باشد [illegible]

امور اتفاق شود [illegible] در فرهنگ [illegible] حکم آن [illegible] پادشاه [illegible]

معین میکرد در امور بزرگ مثل جنگ و صلح و [illegible]

سه مجلس [illegible] مشورت میکنند و در

مجلس [illegible] پادشاه [illegible]

حکم پادشاه بر آنها [illegible]

[illegible] پادشاه هر کسی [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] در هر هفته یک روز پادشاه سلام عام نشسته و بار عام

داده و شکایت بعرض متظلمین دادخواهی رسد

خلاصه آنکه کیش برای دین و دولت و پادشاه و رعیت ایران قانون و کیش

زردشت بود و گمان ندارم که هیچ کیشی تاکنون بطبع ایرانیان موافق

دین زردشت شده باشد زیرا که این فیلسوف دانا و دانشمند آگاه کیفیت

طبیعت و خاصیت ملت ایران را از اثر قوه مذهب و قوه پادشاهی خوب دانسته

و قوه نوع ارادی پرورده و نظام و ترقی ملت ایران موافق طبیعت نوشت

و بنظریان عصر کنونی خط در قوانین دیده باشد میزان دینها و در نقد

مذاهب داریان در عصر هر ملتی این است که هرگاه کیش موافق منش هر

کس بود چه در تمدن چه در اخلاق و چه در علوم و ترقی اسباب پیشرفت

آن فراهم کرده آن کیش را دینی بهینه و آن مذهب را آیینی متین دائم و قدیم

بهیچ نشمرده در بسیار است طاعون مهلک و بدتر از منی انکار هم

دیگر در عصر زردشت برای ملت ایران بهتر از آیین او نبود چرا که این

فیلسوف دانا در قرار دادن قوانین خود چهار قوه را معتدل فرمود و احکام

چنان تاسیس کرده که این چهار قوه بدون غلبه یکی بر دیگری هر یک در مرکز

خود نهایت کمال را پیدا کرد قوه پادشاهی قوه دین موبدی

قوه طبیعت ملت قوه جنگ با ممالک دیگر و نیز زردشت بر این چهار ستون

قرار داشت ستون اول حق پادشاهان بر رعیت و بایستی رعیت پادشاهان را

بکمال احترام حرمت نموده اطاعت ایشان را فرضیت شمارند

ستون دوم بایستی پادشاهان حقوق رعیت را چه از امنیت داخله و چه

محافظت خارجه و چه شرف و عزت که ایشان در ممالک دیگر دارند از هر جهت مرعی

و مجری دارند ستون سوم حق رعیت بر یکدیگر و طریق سلوک و معاشرت

و رافت و مروت و انصاف مردم درباره هم بچه طور منظم و مستقل باشد

ستون چهارم حق خدا بر خلق چه چیز است که در واقع آنهم راجع بعقول فکر

و وسعت مشرب و تزکیه دلهای مردم میگشت و خدا را از منش و ماننده

وی بری و فرزند مقدس و منزه دانند و هیچ گاه بت پرستنده و تنزیه

برای خدا قرار میدهند و بخدایان متعدد ذکر میکنند و گاهی ادعای حلول و نزول خدا را
در بدن و جسدی میکنند و او را از همه چیز بزرگتر میشمارند بنابراین دولت که هیچوقت ملت
ایران بت پرست نبوده و بخدایان متعدد اعتقاد نکرده‌اند حتی همان زمان
که ماهان بودند و پیروان اعتقاد داشتند نیز همه دلاورانرا فرمان برده تحت حکومت
مهاباد و پیشدادیان شده و آن زمان که بفرشتگان و پریان اعتقاد داشتند
ایشانرا مقربان درگاه خدا و واسطه کارهای خیر تصور مینمودند و از ایشان
دستگیری که مردم را نیاز و نیایش میکردند و آن عصر هم اعتقاد بستارگان
و ستارگان پیدا کردند و آنها را بسیار بزرگ شمرده جای ارواح نیکان گفته
و فرشتگانرا در افلاک و ستارگان توهم نموده از ایشان دستگیریها
میجستند و آفریننده این عالم را همیشه منزه از تصور و توهم دانسته و بتوحید
خدا همواره قائل و معتقد بودند چنانچه در هفتصد سال قبل از میلاد عیسی
در ماوراء النهر و سمت افغانستان جنگهای بزرگ میان ایرانیان با یک
طایفه

طایفه از آنان که طریق بت پرستی اختیار کرده بودند واقع شد ایشانرا
در ایران راه ندادند و ایشان مجبوراً از همه جا بطرف هند رفته بغلبه و اقتدار هیچ
هندوستان که قوم قدیم هند را بکیش کشیدند و هندیان هنوز هم آنها را
که قوم قدیمه نجس دانسته و با ایشان جدال هموار میباشند و این رسم نجس
که بت پرستان قدیمی ایران برایشان نهاده هنوز هست و هندیان در دوره
همان جشن قدیم قدیمی را زنده میدارند خلاصه ملت ایران و ساکنان این خطه
مینوشان قبل از زردشت و بعد از آن هیچگاه بت پرست نبوده همواره
خداپرست و قائل بتوحید بوده‌اند و عجب تر اینکه در خیلی موارد ها از
فرمایشات و کلمات زردشت نیز تصریح باین است عنقریب خدا
نفرستاده است معتقد بود در شرق که دین خداپرستی را در جهان رواج
دهد و این سرزمین بزرگ بوده که پارسیان و ایران بعد از شکست از تازیان
یقین بر درستی دین اسلام نموده بر دیگر ادیان زیرا که همواره منتظر

بروز یک حالی مقتدر و مقتدر بوده که دین خداپرستی را در عالم رواج میداد

و الآنکه هنوز بر کیش زردشت باقی هستند نیز منتظر قدوم شاه بهرام دین آورند

با مجمله کیش و آئین زردشت مطابق و موافق خوی ملت و دولت

ایران بود و ملت ایران در عصر او انقدر ترقی نموده بر چینیان تاخت

آورده تا سرحد چین در تصرف ایران بود و همواره از حکمداران چین باج

و خراج میگرفتند و الآن بقعه ایران از خیلی محترم میداشتند

ای جلال الدوله شاهزاده میدانید که در وضع طبیعت عالم یک ترقی نوعی است

که لاینقطع آن ترقی رو بارتفاع و بلاغت و حرکت مینماید

از این جهة است که اعصار روز بروز متفاوت و مختلف میشود مانند

عصر چهار سالگی و چهارده سالگی و چهل سالگی در انسان در این جهان

هم سنةً یوماً فیوماً بواسطه ترقی تغییرات کلی پیدا میشود و اعصار هم

مختلف میگردد از این رو تکالیف و احکام و طبایع و صنایع

و سیاسات و هر یک از اوضاع عالم تغییر کلی پیدا کرده است و اینکه شنیده‌اید درست

و صحیح بوده است و لیکن حالا چنانچه انگلیس و فرانسه امروزها در تمام اوضاع سلطنت خیلی

طبیعت و علوم و صنایع و معارف و بدایع در یک حیثیت و شأن و لیاقت و بلکه

و غیره با انگلیس و فرانسه در هزار سال قبل هزار تفاوت دارد

همچنین پولتیکات و قوانین حالیه نظام لشکری و کشوری ایشان نیز با هزار سال قبل

فرق و تفاوت کلی پیدا نموده است در ایران نیز بهمان حال کم ما کوم بوده است

ملک ایران کاهی بوده و امروزه کشمیری با محمد زردشت که تمام

اطوار آنان و احکام و قوانین ایشان البته باید موافق عصر حالیه باشد

هرگاه کسی که امروزه طرز و وضع هشت هزار سال قبل از این ایران

رفتار نماید با پای برهنه سر گرسنه و روی از آفتاب تفتیده و از

سرما یخ بسته شراب چرکین در خمره خاکی با میوه های کهنه از

و دست لیکن با کرباس صحرائی پوشیده و از برگ درختان و علف بگیرد

هراسیده و بیچاره و پریشان شدند و در زیر فرمان زنده اهریمن و ...

چونکه از ضرر بزرگ دور نیست که بنا بر این مقدمه بدیهی که عصر ساسانیان

قیصر روم است احکام و تکالیف دینی و دنیوی مردم نیز به شبیه قیصر روم خود بود

و هر گاه تکالیف عصر پیش را در عصر بعد استعمال نمایند بالقدر زمان خسران دارد و حکم

بکوشند در این زمان بوضع معیشت و زندگانی هشت هزار سال قبل از زمان ما مینماید

از این جهت بود که ما احکام دین زردشت را در عصر کیان ملت ایران را

باوج سعادت رسانید همان احکام در عصر ساسانیان باعث خرابی و ویرانی

و بر باد دادن دولت و ملت ایران شد کتاب دوم بعون الله تعالی

در آخر عصر کیان آنقدر ترقی یافتند در جنب دین زردشت که ایشان در کمال

نظام لشکری و قوای جنگی و عسکری در این حد بر پا داشته همه اساس بر حکمت

و آداب حکیم و دیانت زردشت بود و بس عقاید کهنه و اخلاق حسنه

قرار گذاشتن در خلال آن با کمال تندی است و تا نیز قرار در حکم

کرام

در که دم یک از برج است و کلمش مه خورشید بود

آتش پرتو خدا از غیب مددی است و حال که سینه را با آب داد آتش

در این قسم عشق بدو افکار که سد و قید است و این نوع اندیشه

کی سته هجوم سپاهی سکندری بکرد با دفع و سپر تیر و نیزه ها را

بتر رد بیان می شد اساس دین در آخر قرن کیان اسکندر را

آتش بوراق مان و صمیمیت ریزان سامان سرداران برز و بوم خطه مینوشان ایران

گشت و فرحت و ملت ایران را با یک هیبت جهانگیری بر هم پیچیده

رطاق اسکندر گذشت چنانچه شرح تاریخ فتوحات و جهانگیری او محتاج

به بیان نیست

ای جلال الدوله

همینکه ایرانیان در جهانگیری اسکندر از اثر جهالت و سفاهت دل را باختند و بیچاره گردید

در عصر چهارم ایران ملوک الطوایف شد و هر قطعه از این خاک پاک بزیر حکم ظالمی

سفاک افتاد تیر آن که سینه نبود زد تا تخت و تاراج لشکر اسکندر هر چه اسکندر

حوزت ایران را در تحت قلمرو اقتدار خود جزو روم قرار دهد بواسطه
تباین جنسیت و ملیت دیگر بود اینست ممکن نشد از این رو اندیشه کرده
و قطعات ایران را مابین بزرگان ایشان تقسیم نموده هیچگاه بواسطه
رقابت ملت ایران متحد نگردند و در صدد انتقام از روم بر نیایند
و بهاره بسبب حکومات متعدده جنگ و نزاع داخله باز کم فرصت
تاخت و تاز بر ممالک خارجه ننمایند از آن روز پادشاهی ایران ملوک الطوایف
گشت و آنقدر هرج و مرج در ایران روی داد که شرحش محتاج بتواریخ مفصله است
و جای درهم نیست که در حالت دیانت ایران در آن گیر و دار تغییرات
کلی پیدا کرده باشد چنانچه از عقاید قدیم یونانیان و رومیان ما در اختلاطها
عقاید مجوسیان بسیاری بینیم از این بر می آید که خیلی جرح و تعدیلها در اعتقادات
ملت روم و یونان در زمان فتوحات اسکندر داخل عقاید
ایرانیان شده است هر گاه کسی خوب با تاریخ یونانیان را
مطالعه نماید

مطالعه نماید با عقاید ستاره شناسان ستاره پرستان مناسبات
چندی از آنها در می یابد فذلکه در آخر عصر چهارم ملوک الطوایف
بود آن قوه طبیعی عالم یک حرکت معتدلانه که محو دارا اساس انتظام را
خواهان است در آن گیر و دار هرج و مرج بی اندازه ایرانیان
اردشیر بابکان را که اول سلسله ساسانیان محسوب میشود برانگیخته
دوباره طرح تازه و اساس جدیدی برای زندگانی و حیات ملت
و ملت ایران بچیند ذی جلال الدوله اردشیر بابکان
بقوت طبیعی و غیرت ملی که در او نهفته بود بهبودی رعایت
و پادشاهی ایرانیان برخواست و مقتضیات عصر و مقویات طبیعت
او را معاونت کرده تأسیس اساس پادشاهی در خانواده اش نهاد آنقدر
غیرت وجود نژادی و استقامت در این پادشاه با قوت موجود
بود که ریشه اختلاف ملت و ملوک الطوایف را بصورت استحکام

ارجاع دجله و سر سلسله ساسانیان گردید   و این همه زمان جلالت
تودمان گرد از امرا برای انتقام از روسیان عزم جزم نموده عقب
ممالک روم را مسخر کردند و هند و چین در عصر ایشان از دادن باج
و خراج با ایران مجبور گشتند   قوه کشورداری در ایران نه بصورت
وضیع بلکه بصورتی مرکب از عقاید یونانیان و رومیان و بابلیان
در ایران رواج گرفته ترقی نمود   در این عصر که از این جمله عصر
میخوانیم ترقیات ملت ایران روش مخصوص پیدا کرده بود بدین
معنی که قوه سلطنت با دیانت و قوه ملت با طبیعت با هم
بصورت اعتدال همه خادم مقصد واحد که ترقی باشد شدند
و الفت عدل و داد در رفتار و کردار و گفتار پادشاهان در حق رعیت
و در اطاعت رعیت از احکام پادشاهی پیدا کرده که غبطه اکثر
ملل عالم در آن عصر شوکت و ثروت ملت ایران رشک بردند
در دنیا ادج

در این ادوار حکمای بزرگ و فیلسوفان دانا در ایران بسیار پیدا شده مزدک یکی از
نامداران ایشان است   در آن زمان میخواست همین حالا که هست و دعوی همه باز
دیمه رحمت و فرهمتی آثار و آرش حاله در اروپا پیدا شده در ایران پیش از
این فیلسوف دانا معاصران ایشان برقی دوخواند   و خواست منشا اشتراکیه
همه اسباب تحقیقات است   و ریشه قوام ملت و ترکیب ده ضرر است در ایران طرح نماید
جمعیت دولت حکومت و جهد و فیاره جمعیت که سبب خلل در رتق ملت است ردی ترقی
فقرا او را مال و دولت فقرا نه مثال و ز احیا جمله مرقوم کشی نام نهاد
نوع انسان را در این ملت هست   دیگر قانون عدل برای دفع ظلم انواع دیگر
ظلم و ستم ریشه فواید فقر امم است از میان برداشته میگردد و در هر وقت که پایه عدل
و نظام را در این مرتبه طبیعت پایه خیال ساختند   آن ملت از فقر و ضعف ذل
و ابقا شخص متصدی حکمران بود   بنابراین گفته نخست به ملا از فقرا بالم
و نه آنکه از رنگ ها میپرزند تا قانون نظام محله در ما از استقلال ایشان

بکلی از انحصار ثروت در حفظ و ثروت دنیا بین دو هزار نفر بهره ور کرده‌اند

زیرا که رواست یا از کرسی متمکن باشد هر چه قوت و مدیریت دارند و دیگر

از پیری بر کرده‌اند و تمتع از کدام غذا از لذت متعلق به ... آنکه انسان

حالا که در خدمات ... اجتماعات طبیعی قوی است باید قانون عدل

و مساوات ... همگان بهره‌مند ... اینصورت هوا و غذا از

غذا و حرارت و برودت و کارگاه‌های رسمی ... و حوایج انسانی

و قوای ... صوری و تمام مشتهیات طبیعی همه مردم برابر ... گشته و از

همین منظور از نعم و فضل ذی‌الجلال باید ... در عالم ... بهره ور گردند

تا کلمه ... تولید گردد

هر ... هم باید دارای ملیون ... و ... غذا

خواب و ... عیش و حظ و طرب و ... و باغها و ... تا ...

و میهمان برایم ... از قسم عشرت فراهم کرده و فقدان ... کدام ... دارند

دارند

و گرسنه برهنه هر قوت خود را خرج ... قرار داده و ... کمبود ... است

و خودبخود ... خانه و در ترتیب این همه ... هر که ... با عدل و داد

خدا ... نیست و ظلم ... آفریدگار ...

زن تا ... صاحب ... با ... قانون عدل ... نقاب ...

یا جاکارات ... دارای ... عبارت ... گشته ...

جاریه ... است ... و فقدان ... از صبح تا شام ...

بیچاره هزار زحمت کشیده در آفتاب گرم عرق می‌ریزد ...

شب ... یک لقمه نان ... یا ... است ...

خود را از برای خدمات ... خدا ... آیا در کدام

قرار داده ... کدام کتاب آسمانی است ...

و ... یک ... خوار ...

و دختر ... و حال آنکه ...

خدمت رفت که گفته شده است هر ملیت آنجا جمعیه ظلم و ستم با تمام دارائی

کرده خونها ریخته چپاول کرده قوت اقتصادی ملیت است و در حالیکه هزاران هزار جوان

عزب رسیده خادم ملت و دولت بی همسر بسر میبرند و هزاران دختر زیبا و فقیر

و بینوا آرزوی شوهر را بگور میبرند که شاید ازین هر دو عشق رسیده

صاحب ثروت گردیده دختران باکره و بیوه‌ها را بنام خدا آورده در

بگرد خود جمع کرده در قوه شهوانی آنها زائل و ضایع شد که شده است ازدواج را

آن زمان نگیرد شبهه در این در جمله ناز با شغل رنگ که هر قدر بر نهد بار پیوسته

کرده آیا ازین ظلم شنیع تر چیزی ممکن است فلسفه این موضوع در

دو هزار و چهارصد سال قبل ازین این نکته بزرگ را مخالف قانون عدل و حکم حق را

دارا شناخته این عیب را دانشمندان هم‌کیشان درک کرده‌اند و ادراک فرموده

درخواست قرار دادن قانون عدل در تعیین این عیب بزرگ تن ندادند که موجبات

دیکتاتوری در ملت ایران در این دوره عمل نشد اگرچه

حال

قادر او و چند اندیشه عمل دادار تصدیق این فقره را فرمود و پیروان مزدک بسیار

کشته را چه فقره این سبب بطلان این مذهب است فقره اولی عدم استعداد آن زمان

و اهالی ایران که خصوص موبدان و دیگر شاهان فقره ثانیه مخالفت چند ان

و رؤسای طبع حوکشندگان و هزاران هیچ دست و رقابت انوشیروان

پسر قباد و از طرف پادشاهی دیسپوتی خودش مدرسیه و بر اعتراض استقلال

سلطنت موبدان تا شاهنشاهان میرسید باعث عدم استقرار این اساس

عدالت آمیز گردید و در واقع بنیاد این قانون داد باعث

انقراض حکومت و کشت و اتفاق همین ایرانی که در امر و نهی است

انوشیروان بدین این اندازه جمهوری خواست سلطنت مستقله دیسپوت

خود را مستقل نه تا چارچوبی عدل و داد را اختیار نهاده طبیعت

صاف ساده مردم را از اثر افکار فیلسوفانه مزدک بهمان آیمن

منحرف شده بار ثانی مستقل را بجمهوریت تبدیل کنند از آن

خیلی منصرف می‌سازد خلاصه آنقدر خوش رفتاری کرد و در
محاکمات قیمت بود هم خود را مشغول لفظ عاشقانه قرار داد و در حدود حق
و اعدام مزدک و تا جانش بر آمد و هدم اساس عدل و مساوات را کرد
در این رجعی به ارتجاعی از آزادی طلب را طعمه شمشیر غدر و مکر و دسیسه و تزویر خود
ساخت و جا به اثبات مستقله لغو برای اتوریته خویش نهاد
و هزاران فطرت پاک را پایمال هوا و هوس ناپاک خود کرد در نیم
ای خوانندهٔ این خطابه البته این عبارات بیان شهرت
عدالت انوشیروان در فارسی و عربی و لوله خواهد انداخت و مقام
رد و تکذیب خواهی برخواست تا بعد از اثبات مدعای خود در این مقام
در بیان یک خطابه و میزان بعد از بیان حق و باطل و عدل و ظلم
و انصاف و ظلم ای جلال الدوله
در این عالم معیار و میزانها که داور رفتار یزدان است

باید در هر کار رفتار کرد که کارها را در کار خویش قرار داد
آیا مقصود حق از آفرینش نوع انسان چه بوده و چه خواهد بود در این مسئله هزاران آیه
و احادیث در انواع و جهت دارد تا این مسئله را بیان به ترکیب عطف عنان
نمی‌کنیم از بقاء خود نوع انسان نمی‌دانم برای هر مقصود به ... بشر خدا
خواسته هر نوع انسان در این عالم باقی ... و در این مدار اختلاف نموده
در بقاء انسان در این جهان خدای خواسته دیگر برای چه کدام است وجه مقصود
لطف این مقام هر نوع تا کرده لطف وجود در حال لطف شده آن
نشویم البته تمام این اسعیت را حکمت پروردگار از ... ظت نوع
انسان به کار برده و میبرد پس هر چه ... و هر چه ... شده آن
بلکه ... هر فرد آن حفظ نوع آدم و آدمی زاده مسئله ایست مهمه و مقصود خدا
بنا بر این نقطه ... از این ... نوع انسان
باید ... برای اینکه زمین زیست و دوام کند و همه طبقات ذوق انسان

میترسند و حفظ او را بدی میخواهند مگر دیوانه جاهل یا مجنون غافل یا
دهری و درویش عاقل و ظالمان بیکینه آدمیزاد و بنای بنیه زندگی شب و روز باید در فنا
و اعدام خویش بکوشد و این عقلا را هیچ صاحب شعور تصدیق نخواهد کرد
خلاصه هر چه باعث بقاء نوع و زندگیت انسان در این جهان بیشتر مفید است
حق و عدل است و هر چه مخالف و منافی این است یعنی مانع زندگیت آدمی است
ظلم و ظالم است بنا علیه پادشاهی و حکمرانی که در اعصار سالفه
منافی این بقا و تمدن و ترقی و آسایش انسان بوده تا اینکه قصد و حکم پادشاهان
بنای داد و عدل میان آنان نگذارند کاهی دیده شده که نیکوترین شاهان
منافی عدل و آزادی و مخالف انتظام زندگیت آدمی میگردد که پادشاه یا
حکمران بواسطه اغراض نفسی و شهوات شخصی و منافع ذاتی خویش تمام خلق را ظالمانه
عدل و قانونیکه قوام نوع انسانی بدو است مرتفع و ازین دیده شده هستند
چنگیز خان هزاران هزار نفس را از برای کام دل و استقلال سلطنت

و حفظ

و حفظ منافع خود بجنگ و بهانه ساخته تا دمی بکام ناز و جاه خویش
برسد البته این ستمکاران غدار و پیداگشتگان خونخوار
منافی منظور پروردگار و مخالف طبایع دهر روزگار و ضد آسایش انسان
رفتار نمایند و در شأن از هر حیث ترقی نداشته و دستشان حال که اکثر شیروان
برای استقلال پادشاهی ظالمانه دیسپوت خود آن فیلسوف دانا و شجاع
او را که بهواخواهان صلح و آزادی و مروجان حریت و آبادی بلاد
هلاک نمود اگر چه بظاهر هزاران هزار اسباب و شواهد زور برای
احتجاج و اقناع عامه در حق آنمرد بزرگوار عدل شعار فراهم آورد
اما در واقع چنین مانع خیر عامه و مخل ترقی عالم و الهام وی و اغراض
شخص را بر منافع عمومی ترجیح داد ما او را خوب میخوانیم و نیک بخت میشماریم
ولا خوانندهٔ این اوراق بعد از اطلاع بر احوال و اخلاق آن بزرگ
بزرگوار و استحضار بر مقصد مقدس آن عظیم المقدار انصاف میطلبیم

هر روز روح مزدک پاک را از کیان شاد کردند والقصه دوره‌ای چنین
دولا میتمارند که هیچ رهنما بر سر حکومت خویش را بر دگان کار
در هزار سال قبر ریوهند و آنهمه شعشعه و طنطنه که قوم آنانرا شیمت
نهایت دارند از قوت روح پر فتوح اوست

باری انوشیروان ستم بنیان بیدوشان سد راه برای ترقی و تمدن
ملت ایران شد و در واقع نه همان اساس مزدکیات و آزادی دوا
را بر انداخت بلکه ملت و دولت ایران را از جهان محو ساخت
خدای خیرش دهد و مکافاتش بخشد دولت ساسانیان
در هجوم سعد وقاص بر ایران و تاخت و تاز تازیان بر آن گلستان
مینو بنیان از بیخ و بن بر افتاد و ما تاریخ انقراض دولت و ملت
ایران را در اوائل قرن دهم بقدر مجموعه از مذهب و کیش و پادشاهی دولت
و ملت ایران تا این تاریخ بیان کردیم حالا چند کلمه هم
در ذکر

در ذکر اخلاق و عادات و اطوار رعایای ایران بیان مینمایم
ای جلال الدوله بایست دانست بفلسفه طبیعی دانست که اصل خود
خلق در طبع از کجا پیدا میشود و بچه تغییر مییابد و ترقی و تنزل آن
از چیست در اصل اساس زیست آدمی به دو چیز محتاج است
یکی خوردن که مایه زیست نوع و شخص است دیگری ازدواج که سبب
دوام و دوام نوع است باری حیات آدمی بر این دو قوه نهاده
شده و القدر که انسان در بدو پیدایش بر این دو چیز محتاج بوده است
بهیچ چیز محتاج نبوده است و فابریک و دستگاه خوردن و
ازدواج را حکمت بالغه چنان در تن مردان قوی قرار داده که آنها
در مطالبه حق خویش باز نمیمانند دو ماره این دو چیز که مایه
حیات نوع و شخص است در طلبند شما میتوانید حالت بدوی بشر
و بداوت قوم را تصور نمائید که جز خوردن و کار کردن در آن

حکمای بعضی شیخ نوشته‌اند که چه اندک اندک جنبانیدن بواسطهٔ زیاد شدن
بسیار گشت بر وضع خوردن گردن تغذیه و محمود کرده فی الفور گره
یک درخت میوه‌دار در اطراف یک زن خوش رفتار گرد آمده همه خوردن
آن میوه و از مزاج آن زن را می‌خواسته

این قصه تولید خون خشم که قوه دفع و منع دیگران و همکاران است در نمو
و در حصه دراز دیگران برآمد معلوم شد که تولید قوه غضب به دفع و رد
دیگران است پس از تولید قوه شهوت که جذب مشتهیات است از خوردن
و جماع کردن پیدا شده است تا آن نوع عهد انسان که ...
پس از زمانی که بر شهوت تنها بود متعلق به شهوت و غضب باهم گردید
دارای حکومت در او با هم گرفت چنانچه در حیوانات طبیعی است
پیدایش شهوت و نیز غضب هر کدام از ... تمام ... خلق
و حکمای که در آدمی پیدا گشته به ریشه شهوت و غضب ... کار

و در

و در طبیعت هر قوم هست باید است و هسته رجا از قوه شهوت گرو ...
و عشق و همت و لطف و رحمت و حلم و شفقت و حوصله و قوت و شجاعت ...
و هم از آن خوی ظریفانه تولید گشت که آنها را بر وفق ... می‌نمایم
و از قوه غضب ... و بمکافات ... و ... و تهور و ... است ... و ... آمده ...
و ... و ... و هم از صفت دیگر تولید گشت که در اندیشه معلوم می‌کرد
و احتیاج طبیعی انسان ... و از احتیاج قوه اندیشه و فکر ... در آدمی ... گاه کرد
و لطف ... در جلب نفع و ... دفع ضرر و ... آمد و ...
کردن گرفت ... آسمانی ... و ... قدیم ...
پیدایش ... از زمان پیش ... قوه متفکره ... در او ... آن وقت ...
است ... و ... و ... و ... خواست
آن ... که ... قوه متفکره ... در آدمی ... از ... دارا
به ... و ... و ... چنین ... و ... دو ...

افسرده از انسان لطیفه و تکالیف وجوهای مخصوص دماغ‌اند و تحقیق نموده‌اند

که هر لطیفی مخصوص به کار مخصوص است یعنی هر حجره برای یک طور و نوع قوه بنا گشته که آدم

در مدت حیات خود جمیع ترسیم حجره مخصوص ترین دماغش بزرگتر و وسیع‌تر از حجره‌های

ترس دماغ تابع و دیربدیک و تفاوت کات است هیچ تربیه یا خیالم یک آدم

در هر جوانی بسیار فکر کند حجره مخصوص فکر دماغش مرتب و وسیع‌تر از آن آدم بی‌خیال

قدیم تمتی تقوی در وی است همین طور از بیرون عصب که از حجرات

دماغی بیرون گشته شد از اثر آن عقده در آن حجره دماغی آثار و کیفیات مخصوص هر یک

میگردد مثلاً اشخاص که به واسطه پیاده رفتن یا سبب دیگر بیاری تنی

بچگی پای خود بریده‌اند آن عصب در آن حجره به کار رفتن پا بریده است بسیار

قوی ورزیده گشته است ولکن آنکه بازوان خود را در زمان حیات وقت

الماده هر کس رو داده‌اند در تشریح آنان پس از مرگ عصب در حجره متعلق در وسط

عصب بازو بسیار قوی و ملموس دیده شد و کوران مادرزاد یا کسی که

شبکی او کوری پرده از عصب چشم و حجره متعلق به آن بسیار ضعیف یا بالکل مفقود و نابود بوده است

کران مادرزاد نیز در باب ایشان عصب شنوائی و حجره آن بسیار ضعیف و یا بالمره نابود آمد

بعد از فهمیدن این مقدمه ما می‌توانیم بگوئیم آن کیفیات دماغی یعنی فکر و خیال و ادراک

جمیع چیزهای دیگر هم در آن یافت شد تا آنها در اعصاب و دماغی و از کار کردن آن حجرات

در هر نوع آدم پیدا گردیده است و چون جای تنگ ما بسته به همین مقدمات باید

خوب شرح و بسط این مطلب را داده تا خوانندگان درک مقصود ما را بهتر

بنمایند اکنون می‌گوئیم هر قسمت و قوم جمیع حقوق و عادات ایشان اگرچه از اعصاب دماغی

دماغی و قوای مرده هر یک در کالبد ایشان است اما آن قوی و اعصاب البته

در بدو بعد از رشد جنین نیست همراه بالعصر رو به دیگر آثار آن اعصاب و قوا

کیفیات در آن پدید گشته باید یک آدم هم بسیار متغیر شده

آدم باید دانست هر آن حجره دماغش هم جای قوه خوف است بزرگ شده و بیداران

باید فهمید هر بدن چون در عالم تمدن در خوف و وحشت و ترس دو هشت بوده

یا مادرش زمان حملش خیلی ترسیده یا بسبب حوادث و زحمات دیگر بسیار دیده

متأذی شده از زمان طفولیت او لطمه به دماغش و جای ترس است بزرگ گشته

یا اینکه مرضی داشته یا بخیرها باهم راجع به چیزی می‌ترسد به این عارض شده که

باید بترسد. اما هر گاه در آن طبیعت دخول او را زا ابداً

دائماً هم این ترس پیدا شد و بتدریج این صفت در خون و خوی او کرده

معالجه این با آن نازنین عشق نشسته برطرف است پیروان نمی‌توان کرد

اندر روزگاران ولی هر گاه تازه عارض شده و هنوز در جای درخون

نگشته دفعش نزدیکی ممکن است و علاجش بسیار آسان است بنابراین

آدم که یکبار از مارش گزیده و از زهر آن زحمت دیده البته از آن بسیار

بسیار است که اگر ریسمان سیاه و سفیدی بنگرد بترسد زیرا ریسمان متفکر بد

گزنده مار تا آخر کار هر آن با چیزی هم از شنیدن اسم مار هم می‌ترسد

یک آدم هم از باروت آتش گرفته و زحمت دیده و خیلی ترسیده

ازوی

از وی باروت گلوله رسیده و از آن تیر می‌ترسد حالا بعد از این قبیل مثله یک

ملت هم مثل یک آدم است اقلاً هر گاه یک هزار سالی در دفعه دوام بزرگ

دیگری و وحشت و دهشت زمین که به شبه اینها در خونش و ماده او در خونش

خوف و وحشت طبیعی گشته و طبیعت مرتبه و در دماغ آن ملت و اسم از آن ملت

جای خوف و خطر از بزرگ و وسیع خواهد کرد و بهمین قسم است در جنگجویی و غیرت

و مردی و غیرت هر گاه یک ملت ده کرت بر ملتی دیگر غلبه کرده و فتح شده

البته در آن ملت خوی شجاعت و مردی و فتوحات و مردی جای خواهد گرفت

و جای این صفت در دماغ آن بزرگ و وسیع خواهد شد

از این برهان طبعی معلوم شد هم اخلاق و خوهای طبعی در هر ملت بتدریج زمان

و عهد پدید آمده بلکه غیر از خلاص و دکان تمام خوها و صفتها و حالت‌ها در

هر ملت از عادت و حیثیات طبیعی کم کم حاصل شده است

شعشعه زمان ابدیست و چه کنند در رابطه آن عادات و حالات پایدار گردد

و کجا و آن دوره نوردی و همیشه در زندگی خویش دانند   هرگز از هیچ وادی بیرون که

با صحرای بی‌حدی بعد از آن که خانه نشسته و در بسته شهری که تحفه نرسید و شهرها

شهری از جنس یک مرغ یا صدای یک کبک یا وکش یک شاخه درخت بترسند

و بر خود بلرزند   امّا آن شیرزن‌های قبایل در فریاد جنگ و غرش ببر و نعره گرگ

و صدای صاعقه و برق   و باد و باران سخت و رعد بعد از آن شهری‌ها از آن فریادها

و خوکش می‌ترسند نمی‌ترسند   چنانچه پیرزنان زنان ایلات در تنهائی تاریک

برای آوردن آب به رودخانه‌های بیرون که رفته و در تنهائی بیشه‌ها و بیابان درختی دیگر

به جنگل و آن سو طی کرده   و بیم از نیست و ترس کند ولی اکثر مردان شهری

در حجره خواب خود از ترس جن و پری و غول تنها نمی‌خوابند   میتوانم گفت اهالی

از عادات تمدن شدند که مرتبه ایلیت بسیار خوب است   امّا امیدم

ما به وسیله ایشان می‌توانیم قدری نمائیم   و اینکه باید به تاریخ هشت هزار

سال ایشان خوب مطلع و متبحر باشیم یا بفهمیم آنان را به خداوند ملت خود

شوکت

شناسند هم باید دانست در ورایت نه تنها حیات اجتماعات بلکه ترکیه و خلق و صفات

و عادات و خوی‌های ایشان را می‌کند

بلکه دین و سلطنت ده برابر در جای یک ملت اثر بخش که هر ملت چنانچه اعمال پدران

و ویران   یا پادشاه می‌تواند رواج دهد از آن آنقدر رخوت و طبیعت یک ملت را

می‌زد و بر پا می‌دارد   و آنقدر ترکی و هم در دنیا تند و حیله و غیرت و قوت و غیرت

جوانمردی و همت است و آن ملت مدام از آن مملکت کرده هر قدر هیچ جز آنقدر

و بر عکس و بر عکس

با این همه گاه در دست ما تاریخ پادشاهی دو دیگر و این هشت هزار ساله

ایران و وقایع و آنکه را بود   ما هم به دقت یک حساب ناتمام یک

جزم صحیح صریح حکم می‌کردیم حضرت ایرانیان چه طور در هر عصری بوده

و به چه طور شده   و چه صورت پیدا نموده است   امّا چون تاریخ درستی در دست

نیست   آنقدر که در تاریخ پادشاهی و ملت ایران نوشتیم   اگر چه در جمع

و تفتیش آنها خیلی زحمت برده‌ایم ولی چون مفصل و شرح آن را لازم نمی‌دانیم برای ما در

استنباط حالات و اخلاق ایرانیان کافی نیست

تاریخ ما بیشتر آنهم از قسمت عالیه اخلاق و طبایع و توجه ایرانیان بطرف

استقلال فکری آنها ما بطور مختصر شرح عادات و وضع کنونی ایرانیان را

بیان کرده ایرانیان را بهتر بشناسانیم نیز ذکر حقیقت حالیه که طبیعت ایرانیان

هیچ با پادشاهی و کمتر سازگاری است در این هزار سال آخر که گرفتار جنگ تازیان

شده‌اند تشریح کنیم اخلاق و عادات و خواص و طبایع امروزی

ایران را نسبت اوایل درخشان آفتاب برای ما عیان می‌شود اگرچه در کاغذ

نخستین تبدیل اندوده حکایت نوع مذهب و کیش و نفاق رفتار پادشاهان

برادری ایران بود در حق آنان نوشته‌ایم ولی در اینجا مفصل از دلایل تغییر

خواسته در جواب مختصر این طبایع ایرانیان از چه بکار انداخته‌اند که

و اخلاق آنان چرا این همه پست و تباه گردیده است و از چه رو نابود گردید

۱۴۹

این دو قوه بزرگ که با رشد می‌روند در دین است در حالتی که طبیعت و تولد

و خواهش است در اینجا وضع خطابه بیان کرده ما در اینجا شرح و بیان می‌نمایم

چون همه قوه دیگر قوی‌تر از قوه بالا می‌باشد بلکه حاکم ایران می‌شود اگر

شرح کردیم آیین ایرانیان را خواهیم نمود و هم تاریخ آنها

از جمله اول در هزار سال گذشته در همین اسلام در ایران رفت و آمد کرد

عکس آن بود و به واسطه این کیش را جعل کرده

تاریخ ایران نشان می‌دهد که تا کنون اسلام و تا زمان علیهم السلام نصر بشمشیر

عرض این آیین بود به ایرانیان نموده در میان قاطع و حمله صریح و دلیل همه

ایشان تیغ و تیر و سنان بود و بس هر کس ایمان آورد خود را از خون

محفوظ نمود کشته می‌شدند با شرح حقایق ایرانیان مملکت چنانکه در کتب

فتوحات آنان در ایران وقتی دست داد یک شهر آنها

قصد رعایا و برای از برای سپاهیان مو غالیه تمول فراهم با پادشاهان

و سپس ایشان را آنچه ثروت و سامان قدیم مقدم به غنیمت ملزم تازیان

کردید زیرا که معجزه که با قرآن پیغمبر بود بغیر از آن نبود قرآن کریم بود و ایرانیان

از خواندن و فهمیدن یک آیه آن عاجز بودند چه جای اینکه ایشان تمثیل نمایند

حکمت و همین کار را محمد نیز تا گفت معجز قرآن بر یک آیه آن را نفهمیدند

و الله محمد است لا اکراه فی الدین الغدر رحمی [illegible] صاف و ساده

و کیان زادگان آزاده را به ناحق مجبور کنند و با فرمان وحشیانه خود

در سراپرده نازدار تربیت پرورش و در سراپرده عز و عصمت آرمیده بودند بزیر

مهمیز تیز و شلاق کلفت تازیانه نواختند تیر [illegible] آن

نشینان حرمسرای [illegible] از اسلام [illegible] بودند نمی کردند و آن

البسه فاخره زربفت مرصع و تاج های پادشاهی که از طمع را

هستند که کلیه [illegible] از خویش بر هم می دریدند خلاصه

ایرانیان [illegible] تا زمانیکه از ترس شمشیر و سنان و تیر

تصدیق

تصدیق می کردند چنانچه در مدت [illegible] ده نفر ده آیه از قرآن

بلد نبود اگر [illegible] پیغمبر [illegible] از آنان [illegible] ایرانیان [illegible]

زیرا که اعراب [illegible] عقیده [illegible] و آیات [illegible]

[illegible] در حق اطفال صغیر [illegible] آنچه [illegible]

[illegible] و دیگری [illegible] خلاصه [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] تصدیق [illegible] ایمان [illegible]

[illegible] این قسم [illegible] آیه

[illegible] قوله [illegible]

[illegible] تصدیق ایرانیان

[illegible] تا زمانیکه زیر شمشیر و از ترس دم نیزه و تیر [illegible] و تصدیق و بدون

تصدیق [illegible] تصدیق را

نمی فهمیم ولی به پیغمبر می گرویم و تصدیق از خوف دیم و بدون تصدیق حقیقی

متهم به خود و کلام خشک در آخر توبه بکند انوقت باید دانست هر تصدیق بعد

هر کس سکینه در دلش ریشه درکرده و به اراده خودش ترک آن تصدیق خود را بکند

با اعتراض ملزم نیا شود زیرا که عقل حاکم بر همه چیز است و هر تصدیقی که تصور ابدی دارد

عقل در انسان پیدا نشده اگر هزار دلیل در نزد عقلا حق اقامه شود باز دچار

به شک و شبهه نمی شود و در تردد و اعتراض و تزلزل و ثبات و به ... در شک

خود و در کلام دیگر قرآن آب و آتش و ... تا که یک شبه کرده

دچار شکوه کرده در روشنی روز و تاریک شب کسی خیال کرده و در زمین در ... چهار

شدن ... که اعتراض شود ... است

اما در کفر و مذهب ... تصدیق کرده ... شک و شبهه

دچار اعتراض و ... نمی شود است

ترس اینکه هر ملتی ... تصور تصدیق ... ابدا ... نمی شود

جمع ... عقل ... علم

خیال

خیالی محکم ناشی است زیرا که تصدیق بعد از تصور حقیقت تصدیق نیست

و مجازا گفته می شود باشد باور کردن بدون فهمیدن در مکان حوالی و دار که

ایرانیان تصدیق تازیان را بعد از تصور کرده و بدون فهمیدن یک آیه از

قرآن باور کردن آن و ۵۲۱ آیه را بدون فهم نمودند البته از عقل جاهل که

حاکم بر همه تصورات و تصدیقات است القای اعتراض و شبهات وارد

داشته است در طبایع ایشان می گردد بنا بر این از زمان تشرف ایرانیان

به دین مسلمین از زمان تا این زمان صد هزار ملیون و ملیاردها شک و اعتراض

و شبهه و تردید در خود طبیعت آنان تولید شده و کار آنان نمی کشد

از علمای ایران تا کنون هر متفکر و از هر ادیان ... یک مسئله

گفته شد در آن متهم تمام علمای ایران شد یا اینکه عده ای حدود ... داد

شک و شبهه کرده شد یا دیگران هر از اعتراض وارد بر آن نکرده

باشند مسئله در معراج نبی صلعم الوف الوف شبهه و اعتراض

برای علمای ایران نیز داده هر تعرض نمی‌توان کرد اما در وقوع غزوه بدر و احد

شبهه نکنند چنانکه شیخ در معراج‌نامه تصریح کرده تصدیق نموده و اما تفصیل آن در صدد

اخبار خبر داده و بمقام رد و انکار بر آمده و در برابر آن قوه رای که اسباب

تصدیق گشته آمده شکوک و شبهات کرده است اما در حق غزوات

حضرت ختمی مآب چون تصورات و حکایات معتقدند انفس تصدیق نکرده‌اند

جای هیچگونه شک و شبهه نیست و هم گمان نمی‌کنم در وجود ختمی مآب دیگر

معنی معراج را درک کرده باشند از این رو چون علمای ایران از

ادراک معراج عاجز مانده‌اند و در نتیجه تصدیق نکرده‌اند عقل که حجت

و حاکم مطلق تصدیقات و تصورات است از ادراک و شکوک و شبهات

در ادراک آنان معراج را بر معنی تصوری و معنوی می‌پندارند که

بنابر این مقدمه در این منطق تصدیق بکمرو ز در وجدان از این هم بدر

به تصوری شود و تصدیق به تصور مولد شک و شبهه است و این

دماغ

دماغ ایرانیان را چنان شک و شبهه خراب کرده است که در کرامات و بدیهیات

شک می‌نمایند مانند اینکه با وجود آیه مبارکه که آفرینش بمسیح مرده را بقدرت

زنده کرده نتوانند در برابر قبر پیغمبر مرده هزار ساله ایستاده او را بزیارت

متعلق‌اند و چه بسا بوسه باشد یا قبر و تأثیر میشوند و مطالب و تقاضای خود را

از آن گور طلب دارند و یا در خواب به او مراجعه میکنند یا اینکه مرده را در لحد

مخاطب با سمع و با فهم بپندارند که حال اینکه در حیات نیز یک کلمه عربی

نمیدانسته و تو هم را همه حال تحقیق و اینها تصور میکنند که در حکمت و کلام جسد و طفل

چهار ساله را مرده کرامت عظیم و تحقیق نمیخواهند باری بجمله ایمان تصدیق بدون تصور

که در ایرانیان از بیم تکفیر تا زبان جای شک و شبهه در معراج است حتی

بر نهیان است بیگر از شیخ رئیس تصریح و اما از ایرانیان از آنان

مسئله تقلیدی است اگر ایرانیان به تصورات عقلانی و تحقیقات وا هم

مطلب را تصدیق و حکایت کند در مجلس احتدال نیز اگر عقل عالی شود

در بعضی مقام مجبور است ندانسته تقلید کند و لکن بعضی اینان آنقدر که تقلید بار آورد
دنیاها دارست که تقلیدی در کشیده است ولی مغز تقلید شده و عقل‌شان را از همه چیز
بیشتر میدانند زیرا که مقوم و میزان آدمی عقل است و بقرار موضوع آن
تقلید قلبی شده تقلیدشان برپا داره. در چه هست برای تقلید با
تقلید کار یک ملت یا یک امت شده بجائی می‌رسد که بالکلیه میزان
(وزن ترازو) عقل و ادراک ایشان را ضایع می‌کند نمی‌دانند چه می‌کنند
و چرا می‌کنند و بکجا چه وقت می‌روند

چنانچه در این ملت که امروز ملاحظه می‌فرمائید که بدبخت شده و بقدر هزار سال عقب می‌شود
یا بکلی می‌رود و تمام ثروت شده تلف و خاک و مملکت را مدرک می‌سازد آزاد
برای مقصود از ادای تکفیر چه و فایده که برمی‌دارد کدام است در جواب
حیران و سرگردان که آخر آنها هم جز اینکه خدا قرار داده و پیغمبر فرموده
و هر که تکلیف کند کافر و اینها تقلید است جواب تکلیف دیگر ادا مقصود
مقدس

مقدس حضرت حجتی ما است از زیارت که مسلمانیند و غرض خود را از زیارتش برید
نمی‌فهمد و ندانسته فرو رفته و گاه و بیگاه می‌کند و چنین اشتیاق عقل خود را
چنین میدهد که اگر خوب نبود چرا دیگران میرفتند چرا زیارت است
ثواب است نمی‌دانی اگر خوب نبود چرا دیگران میرفتند چرا گاه نمی‌خورند
اگر خوب نبود چرا ..... دیگران می‌خوردند خلاصه تصدیق نزد
تمیز شمرا این تقلید شده و ضرر تقلید بسیار بیشتر از هر چیز بیشتر است زیراکه
عقل اقدام هیچ کاری بدون ترتیب نفع و فایده بر آن نمی‌کند اما تقلید
هر کاری را بدون ملاحظه نفع یا نتیجه خواهد کرد از این جهت ملیت ایرانی
بواسطه تقلید از دیگران و پیشینیان خویش ایشان نزد و بی‌تمیز تقلید کرده‌اند
آنقدر خراب شده که هیچ کلمه حرف موافق منطق با وجدان و مطابق
عقل ادای آن نمی‌باید در تمام عقاید ایشان نیست و ما از کجا اثبات
مدعای خود محتاج شرح مایه تقلیدیم هر مقلد جمیع اعمال

خود بر فرض زوال عقل نبوده چاره است در جای دیگر اظهار کرده و ده هزار شرح تفتازانی
در آن را مد گفته و در جای واحد به مقصد نبوده شده از انی مقصد است در شب معراج
هنگامی که پیغمبر بمقام قاب قوسین او ادنی رسید و از پشت پرده خطاب ارنی
یا محمد ربک خطاب رفع قال الله انت الحبیب و انت المحبوب و انت الحامد و انت
المحمود لولاک لما خلقت الافلاک و لولا علی لما خلقتک روایت شده این حدیث
شریف روایت شده از ائمه در فضائل علی از حضرت صادق روایت میکند حال این
حدیث و این جمله را درست تشریح کرده و دو جمله و تفهیم الفاظ را از آن تخریج
نبوده و هیچ ملاحظه شرایط ظاهری نشده آن پایان مرتاضم تا بدینجا نرسیده که
به درجه عقل آدمی با مطالب منحرف از صدق جریان میکند و ادراک محور را تصدیق
مجاهدت و اظهار بدین بیانات میکردند ادعا صادق آل در شب معراج
که با پیغمبر بود در این هم کیفیات و مخاطبه روشنی نیز هرگاه بوده در
صلب پیغمبر بود نطفه که در صلب کسی است قوه احکام و ادراک ندانسته
زیراکه

زیراکه ادراک بسته بعقل است و اثر شعور است فرع وجود و اثر عصبات دماغ است
و در نطفه دماغ نیست و کسی هم قائل نشده بر فرض بگوید در نطفه این قوه بود
که حضرت صادق در صلب پیغمبر بود بلکه در صلب علی بوده و علی علیه السلام
هیچگاه ادعا نکرده من بمعراج رفته ام تو در نطفه بودی تا که شیعه ادعای بودن حضرت
صادق معتقد بیک محال عقلی شده اید در ادراک پیش از نطفه در صلب است
و لقمه ای یک خدعه شرعی و دینی نمیدهید تهمت بر علی و صادق آل محمد است
ناشی از مجاهدت عقل بلکه با جمال و الفتی محمد و امکان برای پروردگار
جسم از جسم نطفه و ادراک شیعه نیز محتاج بوجود حضرت و بوجود جسم نطفه و امکان وجود
ادراک نبود در معراج گشت بنهفته و در عالم جسم خارج و پیغمبر را ببهانه
حضرت نیز باید بگویند خدا جسم دارد که پیغمبر نزد خود میخواند و این هم
محال عقلی است و هم خلاف شرع و دین و اگر بگویند خدا از جسم و جا منزه
و مقدس است هر مکان و زمان و مکان نبود نشستن هم محال و هم

جمع ضدین و هم مخالف شرع هر دو است اما قاب قوسین آیه شریفه را
شما نفهمیده و نه دانسته تصدیق نموده اید هزاران هزار احتمال در امثله
که یکیش مقصود پیغمبر نموده و از آن احتمالات معانی بکلی بیخبر است
دیگری از محالات اینکه با این جو لایتناهی است چنانچه اعتقاد دانشمندان
جهان است که فضائی است بی انتها و در آن کرات بیکران پیداکه ما
آنها را ستارگان میخوانیم یا اینکه بتوهم شما سقفی کبود و از نقره خام
است هفت لایه و آنها منتهی میشود باسمان هفتم که این در آن و آن در این در توی هم تا برسد
بهفتمین و او در کرسی و کرسی در عرش و خدا در عرش است که الرحمن
علی العرش استوی در هر صورت سیر انسان حتی بوسائط
و آلات مانند بالون یا قوه حرارت دیگر محال است و از جسم
کره زمین گذشتن در ده ذرع ارتفاع بالا برود بر فرض محال که برود این بدن زنده
حتما در دو هزار و یا صد ذرع ارتفاع بواسطه سبک شدن وزن هوا هلاک
شریانات

شریانات نموده میمیرد بر فرض محال که نمیرد و باسمان رفتن برسد از آنجا
چگونه سوراخ کرده بر زمین در میاید بر فرض تصدیق صد محال عقلا و حتی
از آنجا که عرش است دیگر پرده پیغمبر و گفتگو محتاج بکام و زبان و لب است
که خدا داشته باشد از کجا پیدا گشت و هم مخالف شرع است که کسی لب دهان
و زبان برای خدای جهان قائل گردد دیگر اینکه یا محال نیست آدمی
هم عابد باشد و هم معبود هم ساجد و هم مسجود هم حامد و محمود اگر عابد است
معبود نیست و اگر معبود است پس عابد بودنش یعنی چه و چه معنی دارد و هیچ
دین سخن معقول نیست و هم خلاف شرع است زیرا که خود پیغمبر خویشتن را
عبد الله میفرماید دیگر اینکه تقدم شیء بر خودش محال نیست یعنی پیش از
پیدا شدنش بوده باشد و تقدم الشیء علی ذاته غیر ممکن چگونه میشود سبب که
پیدایش جسم و وجود محمد از عنصر خاک است و کیفیات افلاک همه بعد از
ظهور پیغمبر پیدا شده باشد مرتبه عیسی کجا و کجا قاب قوسین گشت بر وجود را آسیب تاب

و هم مخالف شرع است زیرا که خود خمینی بارها میگوید [illegible] و در قرآن هم

چهار جا آیه مجاهده ذکر است که خدا پیغمبر را به جهاد خواندن [illegible] و در کتب علمای [illegible]

هم دستگیر شده است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و کتب تاریخ مانند کتاب [illegible] [illegible] اما با وجود این همه آیات و اخبار

عقیده تقیه را تا اثبات می‌کند خمینی در کتاب [illegible] [illegible] را به [illegible]

میرود [illegible] دست خود را برابر [illegible] [illegible] [illegible]

باز این همه حدیث صحیح و روایت [illegible] [illegible] [illegible] آل [illegible]

در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

آن این است [illegible] بدون [illegible] و [illegible] از زور شمشیر

تازیان در ایرانیان [illegible] [illegible] کار [illegible] [illegible] [illegible]

داد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کرده

یکی از مفاسد این ضرب شمشیر و [illegible] [illegible] [illegible] ایرانیان [illegible]

تقیه است. در لغت اگر لفظ تقیه اگر لفظ تقیه را ایرانیان در ضمن کلمه

[illegible] «التقیة دینی و دین آبائی» به تغییر دروغ در آیه «ان اکرمکم عند الله اتقیکم»

«اتقیکم» [illegible] به تقیه [illegible] [illegible] تفسیر نموده و [illegible] خود را

بدین الفاظ تازی را ضمیمه [illegible] می‌کنند اما غافل از اینکه نصف اخلاق

ایرانیان را مسئله تقیه در روزهایی از ضرب سیف تازیان در ایشان ریشه‌دار

شد و بعد بواسطه عقاید [illegible] این ریشه محکم [illegible] اخلاق ایشان [illegible]

آمد [illegible] باید آدمی تقیه کند یعنی [illegible] عقاید خود را [illegible] مردم [illegible] کرد

صفت تقیه ریشه دروغ و حیله و [illegible] نفاق و تملق [illegible] اخلاق [illegible]

و خوش [illegible] چنانکه در ایرانیان جایگیر شده کارشان را به جایی رسانده

که یک کلمه حق و یک حرف راست یا یک [illegible] صحیح از ایشان [illegible] نمی‌گردد

خوانندگان [illegible] [illegible] [illegible] در تمام [illegible] ایران از عالم

تا عامی [illegible] زن و مرد [illegible] در دروغ و تزویر

دیگر چیزهای شگفت و چنانکه ریشه این عقیده از اعتقاد بوجوب تقیه

و توریه جای گرفته و تخم تقیه را سرنیزه اعراب در بدو خلافت تازیان

در سینه ایرانیان کاشت و بدبختانه ریشه آنرا استوار نموده بار درخت

بقسمیکه امروز در هر اتاق و هر گاه بهر ایرانی اعتراض کنی که چرا دروغ میگوئی

دفعة بعینه و جمله معروف جواب آنکه تقیه واجب است و

لا دین لمن لا تقیة له چرا فلان حرف حق میگوئی توریه محبوب و مطلوب است.

دروغ چرا قسم ناحق چرا التقیة دینی و دین آبائی را حجت آورده

بگفته مرشد دروغ بی فروغ بر چشمهای فلان آهن میزند فلان چه

از اثر شمشیر تازیان و تاخت و تاز آنان سه صفت و خوی زشت در اصل

طبع ایرانیان پدیدار گشت اول آنکه و آنها عبارت در هر جهتی بر بیعت

و کمرویات دوم تعدی و بطور دایمان بدون تعارف هر

تفهیم یقین کنند و تسلیم بادرهم اگر چه از سادات را جمیع

جشنه اد بود ترس تقیه و توریه را در هر موقع دروغ تقیه بعد حق را

جلوه بدهند در هر چیز دروغ قسمهای غلیظ و شداد خورده اسم

آنرا تقیه و توریه گذارند

دو جمله الاولی هرگاه کسی کوشد چنین حق و صفات دیگر که

از این سه ریشه درخت خبیث دیگر و تصدیق بی تصور و تعقیبهای بیهوده

و آنها میوه های زقوم هم از این سه درخت بار آورده خوب بنگر که چه

صفت بد زاییده در هر شاخه از این سه گونه گنه گنه میشود

دروغ این سه شاخه را شمشیر و نیزه تازیان در درون ایرانیان جا داده

دروغ کردنند و آنها ایمان بضرب شان آنان مجبور به تملق شدند و

تعصب کردن به این خندق و صفات خو گرفت اکنون تاریخ بود

ظهور اسلام را در ایران و ترکیه خندق و عقاید که از زور شمشیر تازیان

در ایرانیان جا گرفت باید نمود از سه عصر تقسیم نمود که

عصرهای قدیم اسلام   عصرهای اسلام در ایران عرب بی‌رحمانه تولید

کردن سر خلق و خود را دست ایران را   خیر نیک نهبه   حکیم تصدیق

چند قصور   آرام تقیه در تاریخ   اما فقره اسلام برای تازیان ابرهای شمس است

کمال نعمت چنانکه شریعت غرای محمدی رفعت عرب بدوی را از فاک ذلت باج

سعادت رسانید   و حاجب آنهم اسلام و شهرت و ثروت و عزت کرد آن

هیچ نیرویی هیچ ملتی را بهیچ درجه سعادت رسانیده هم   آن گشت عرب

کوه بی‌پروا نعمت گرسنه شتر چران سوسمارخوار را بر تربیت حکمای جمهور ریاست

بر تخت قیصر داریکه کسری نشانید چون ثروت و حشمت هزار ساله ایران را

در عصرهای لقمه انقیاد ایشان کردانید   کفر آنکه در سعادت فقه شد

به بهشت موعود و آخرت مستقر را قصور عالیه و حوران گیسو غلمان

فرزندگان آزاد دمکان پادشاهان کیان لقب کرده چنانکه میرزا

فتح مدائن بهکه هم شد لامی دانند هم نمه کینه آنکه گفته تربیت

اما ایرانیان چون زردشت تسلیه آنانی که خبر داده بود در دین

خدا پرستی دو هزار هیچگاه به پرستش خود عرب قبیح عالم گیر خواهد شد

و مردی از مشرق ظهور کرده به دین خدا پرستی را تا آخر لفظ مغرب رواج

بدهد   از این روایت ایرانیان بعد از آن شکست فاحش و حمله خود را

بوعده‌های زردشت خرسند نموده طوق انقیاد تازیان را طوعاً

کرهاً بر گردن نهادند   و ثمره مال و منال ایمان و رسم آنان

چه شده است   موقوف بر تصدیق خواهند   در عصرهای

پادشاهان بنی امیه و بنی عباس رای ایشان پادشاهی کردند

و در واقع سلطنت عرب منحصر بهمان دوره بود چون نقطه ... و

بتصدیق و شهادت ادبیات عرب از علم و معرفت و دانایی

و حکمت عاری بود   و اعراب اشد کفراً و نفاقاً و اجدر

ان لا یعلموا حدود ما انزل الله در حق ایشان جاری شده

کتابخانه‌ها که به گفته مورخین دارای دفتر دانشمندان و اوراق کتب علم و حکمت بود

هزاران ساله ایرانیان را به یغما برده و به آتش کشیدند این مسئله اگرچه از نظر عرب

قابل اهمیت نبود زیرا که هر چه خواستند دانشمندان ایران را بزیر طوق بندگی خویش

در آورده غافل از آنکه آنچه در ملک قدیم جمع شده بود و از آن بهره نبرده در آن

علوم و حکم هر چند و چون آن ایرانیان ذخیره و دفینه بود با آن همه

تکبر و نخوت هم در آنان و دولت اسلام شد دفعه واحده بهم ریخت

بهم شکسته گردید سلطنت از نو زنده و احیا شد تا زمانی که برابر آنان و در مدت

آنان که به جای آن تا آن پایان هر ماه که وقایع روزنامه عربیه العرب

هر چند ملاحظه این نکته بعد از آنکه اساس سلطنت کیانیان و ساسانیان

از میان برداشته و قوه و شوکت ایرانیان نیز بهم شکسته عطف عنان

نظر بطرف دانش و حکمت و علم و معرفت متوجه ایرانیان نموده برای

هر فنه قوه علمی آنان ما بهتر از آنان نمیه مایه کنند دنیا آن

داده‌اند

و اوراق و صحایف علمی ایشان را از دفتر روزگار محو نمایند خصوصاً بنی امیه

و دیدن منطق و حکمت قطعی را تبدیل بروایات و اخبار و احادیث که ... زیرا نه

هزاران حدیث بر آیه و بیشتر از صد هزار بر علی منقط قال النبی و امثال آن

علیه و آله در مردم منتشر کردند خواستند از حقیقت ... حکمت الهیه ایست

دور است و در دفع ... دروغ ... آن ... حکمت ... بیگانه

تر ... بر روی افکار و احادیث ... آن در دفع ... را ...

حق ... می‌نمایند و ... بدعت ... تا در صدد اعتراض

و رد و انکار ... بر نیامدند و ... حقایق علم ... را ... درنگ

مستور ماند

از آن زمان خلفای امیه و عباسیان ... کشیدند اساس سلطنت تا زمان

جبر ایرانیان زمینه از ... هزار حدیث در دفع ... عقاید ... کرده

و خود آیندگان و ... ایشان در ... آن ... را

شهرت داده منتشر شد طبایع مستقیمه عقلی عمیقه آن احادیث مجعوله را که همگی

مخالف سنت حکیمه حضرت باری است بنابر آن قوه که اذعان داشت و در مقام علم اعلم بود

ناچار برآمده در حاشیه کتب خود میزانهائی خوب قرار داده هر گونه حدیث

مروی غیر قطعی را تصدیق ننماید یا یک کلمه اعتراض بر صحت روایت کالی بنماید

دائم صلعم که خوش هدایت چنانکه در مجلس هارون الرشید حدیثی

ذکر شد هم که رسول اکرم غیر موسی را چون هاشمی دیگری پرسید

آیا در کار رسول خدا موسی را ملاقات کرد و این گفتگو از او شنود هارون

از شنیدن این عبارت به احضار نطع و سیف اشاره کرده امر بقتل آن

جوان کرد حضار در مقام اعتذار و التماس برآمده هر قدر بر او اعتراض

یا انکار بر حقی نبوده بلکه نوعی است گفتگو و سخنان میشد نهار داده

واماندند و بهانه و توبه و ظهران وجود آن جوان هارون از قتلش درگذشت

و هم مهدی عباسی در ظرف یکسال در بغداد زیاده از پنجهزار آدم را بنام تکفیر

کشته

کشت چنانچه تاریخ مشحون است

از پیش هم گفته شد باید دانست در رتبه عقلا و نوابغ ادیان در هر قوم و ملت

در زمان جهالت و نادانی کاشته شده است و بجهت علم و حکمت آنان گمراهند

عقاید دیگران بطبقه بشریه خود معتقد بودند اعلی که همیشه هادیان و دیانات

و قری و قصبات ده برابر مردم شهر عقلائی دیگر داشته و بیا رییه

... از درخت و سنگ مراد و مطلب می طلبند و عرض حاجات خویش را

به پای رفتند پیش یک درخت کهنه یا نزدیک سنگ بزرگ به ذوق آنان

میفهمند و بهمین نسبت عوام هر شهر عقلائی آن بیشتر از دانایان

آنان است و در واقع علم و دانش و عقل و بینش ما مخالف دین

دیگر نیست فاصله در آن ملت که تمدن تربیت بروفق طبیعت شان

نهاده شده از این رو در جهت قوه علم و حکمت زیاده از شهرها دهات از

قوه عقلانیت مذهبی ایشان میکاهد تر اینکه انبیاء

همیشه در ملتی مبعوث میشده‌اند که آن ملت در علم و حکمت خالی بوده‌اند و
آنقدر در تکالیف خودشان و جاهل و محتاج برهنما و هادی میشده‌اند که از
هیچ راه نجات را بر ایشان نباید دانستن از کم ذهنی و نادانی بر ایشان دلیله
معلم برای جاهل لازم است و ما حکم ابرا استحق آیهٔ کریمه نیز بر این معنی
شاهد است پیغمبر را که میفرماید لتنذر قوماً ما انذر آباؤهم فهم غافلون
هر جای دیگر ما آتیهم من نذیر از این جهت بوده پیغمبران بر قوم حکما
یعنی اهل اسلام مبعوث شده‌اند چون این ملت هیچگاه دارای علم و حکمت
نبوده و همواره در دانستن تکالیف خویش محتاج برهنما بوده‌اند اکنون
میگوئیم در طبع ایرانیان چون سرکش بود هر علم و حکمت پرورش یافته
اگرچه جعلیات و خرافات در تازیان بر دین پیغمبر آخرزمان افزوده
بودند انکار میکردند سلاطین عباسی که بر دولت پادشاهی خود که بر دوس
دین تازیان نهاده بود بسیار وحشت داشتند و میترسیدند که آن
یعنی

چون مخالف طبع ایرانیان است مبادا که با قوهٔ علمیه ایشان منتجه
دفع شده بکلی اساس پادشاهی ایشان را براندازند از این رو دست تکفیر را بروز
شمشیر جبر که طبع ایرانیان نموده هر که در ایران تا این زمان به شمشیر
تکفیر رانده از ده میلیون نفس کشته شده آیا باز چه قدر کشته شود خلاصه
در آخر پادشاهی بنی عباس مسئلهٔ تکفیر شایع گردید و سبب خونریزی جهانگیر
شد در مقام دفاع شر و ضرر این مسئله ایرانیان طبعاً مجبور بنهضت
گردیدند و اولاً تقیه را پیش گرفتند ثانیاً ریا و حیله در ایشان بسیار گشت
ثالثاً در دایرهٔ نفاق آنقدر بالا رفتند که پدر از پسر و پسر از پدر در عقاید
خود را پوشیده و با او بتقیه رفتار میکرد در اینجا باز طبیعت تازه ریشهٔ
خوف و ترس بهر کس شد حیله و دسیسه و تزویر پدید آمد و هزار قسم
میوهٔ نفاق و بی‌رحمی و شقاق و بی‌مروتی میدهد و این درخت و بدرس
از ضرب شمشیر و بیم تکفیر تمام اخلاق ایرانیان را فاسد و خراب کرده

ایشان را بر ارتکاب هر نوع دروغ و حیله و تزویر مجبور ساخت زیرا که بغیر از دروغ [نمیکند]
حیله و تزویر نمی‌شد و دیگر اینکه ملت ایران در خوف و ترس و بیم و هراسند
همواره کارشان بر این بنا است که در دل خویش هم با دیگری تشویش دارند و با خود هم
تزویر میورزند زیرا که زور خارجی باعث ترس باطنی گردد
بنابراین مقدمه ما میتوانیم بر این اعتقاد باشیم که در عصر اسلام هر نوع مدارات
تا اقتدار فرمانروائی عرب و در زمان دوره عباسیه ریشه‌های تملق نافره
و عبارات از تکلیف دل‌ها و تعریف بد تقصیر و تقیه و توریه و ترس از تفتیش و تکفیر
و حیله و تزویر در ملت ایران جایگیر گردید
خوشبختانه که آنقدر هم از دوره ظهور اسلام در عرب و از زمان سخت و تاز
تازیان بر عجم همانا طبع ایرانیان با کثیر تازیان فرق را همه دیده قرار
ممکن نبوده این ستم شرع متین را نشر و ترویج و با جمع ایرانیان را
ولقمه نمیکرد و این حصار جمعیت شرع از فرسوده شده است
عملا

شده طبع ایرانیان در دوره عصر عرب بیک تمایل طبعی پرده
دینی را پاره کرده جمعی بیرون از آن کانون و فروع مذهب حقیقان در ریشه ایرانیان
در اینجا بود که از قید احکام خلفاء برتافته والقصه فارجان بود
بیش از همه آیین قوم گرفته قرآن که فرمان یزدان است قانون
مالداری نیست میکنند هر فردی از افراد مسلمین باید حافظ و مروج قانون
بشر یکی احکامات تمدن فلسفه یا تمدن پادشاه برای جمع نمایند
شرع و مخالف شرع و قانون اسلام بود مملکت خمس ملیات الدوله
بر اثر شخص خود رکند و البته این برحسب قانون اسلام گناه و ظلم است
عمال یکه استحقاق بر مردم خدمت میکرد و با از جاده شرع
بیرون نهاد و جمعیت اهل مسلمین را بر باد داد خود حصر آن
حمله آنها ضعف در بغداد در پایتخت پادشاهان بنی عباس رود آورده
و تا آنکه در کمرشد فتح کرده بلاد عباسیان را از صفحه

و حیثیت خویش را رنجانیده‌اند دیگری عقیده به مهدی را زاده دیگران و خویش را قربانی

حکم داده و با اسم مهدی موعود در حیثیت المقدس ما بین کار را برقرار کرده و رواج نموده

و تا هر قرن بعد و دیگران به تواریخ شرع ما را اسلام کرده و از آثار آن ارزه

بر تمام اسلام و سید بیان آثار و عقاید آن است که هر زمان و عصر پیغمبر و امام بر

هم عهد پیغمبر آخر از زمان مخصوص تا زمان و مشهور بر ایشان بود قسمت دوم

القرآن و نیز حدیث در زمان پیغمبر را مخصوص همان عصر بوده است و امروز در ملت

اسلام کوشیده نمی‌کند شرح و اثبات آن در این مختصر نمی‌گنجد دیگر

در زمینه بوده و عقاید مسیحی اسلام را دروغ کرده بر تمام جامعه امروز تا حد

بیان بهره … اسلام را … و خواندن قرآن را حرام پندار شده

و جمعیت شیعه در ایران نیز خلاصه طبع ایرانیان چنین موافق تا زمان نفاق

در عصر … طرف قلعه محکم اسلام را دروغ نموده و … خویش

تر از … شرایط … مهدی … اما طبع ایرانی باز

را

راهی نمی‌شود … بلکه شریعت اسلام را انکار کند چرا که امروز ما تمام

ملل عالم را با ادیان آنان … حفظ می‌کنیم با شرح مختصری از همه ادیان

با … عقاید و بحث … آن فلسفه … که از اغراض

… در عصر … آن علی … اسلام

… موافق … کرده … آئین دیگران حتی

صریح آیات قرآن نیز … انکار می‌کند …

در … صریح … عبادت و …

… اقرار و اعتراف به معجزات امام علی … شیخ عبدالله

… کفر ورزیده … مخالف شرع و اسلام … اولاد …

… حقانیت خلیفه رسول خدا کرام

علی و عمر و عثمان و معاویه و ابوبکر و غیره هر کدام خدمتی با امت و اسلام

بیشتر نموده‌اند … خدا داشتن علی

بهانهٔ خوش است از برای طعن دیگران اگرچه اصل ریشهٔ رفض و تشیع

در طبع ایرانیان بود لیکن همین خرق شرع مبین و سوراخ کردن کشتی

سید المرسلین شده زیرا که تمام یاران پیغمبر را شیعهٔ ایرانی بر

میدانند و سرا و خفیه لعنت همهٔ ایشان بر ملا بر سر آنان علی

دو صفت بر ایشان باقی مانده اما ما عقیده داریم در هیچ مقام علی را بر پیغمبر

ترجیح ندهیم و فرقی میان اصحاب نگذاریم علی مانند عمر و عمر چون ع

عثمان مثل معاویه و او چون عثمان عایشه شبیه فاطمه فاطمه شبیه عایشه

لا نفرق بین احد منهم خلاصه اصل مطلب در بیان ریشهٔ اخلاق

و تشریح صفات ایرانیان در این مکتوب در سابق بود برگردیم بر آن

زمان که دولت ایرانیان پارهٔ خرق حجاب شد و شروع به بردن دشتی

ستائی تازیان کرده در بارهٔ پادشاهان عرب جلوانی سیر طبیعی

ایرانیان را بزور شمشیر تکفیر بستند ملت ایران دو دسته

شدند

شدند یک طایفه خوارج و زیدیها و قرامطه تقیه و توریه را حرام کرده

مردمردانه پا بمیدان نهاده حفظ اخلاق خود نمودند یک طایفهٔ دیگر

زیر حجاب تقیه با ترس و بیم زیستند و جمیع اخلاق ایشان را ترس

شمشیر تکفیر بر باد داده تن بهر بی‌ناموسی و دروغ و بی‌شرمی در دادند

دلها با علم نقطهٔ نفاق واصل شدند این بود شرح اخلاق و تقلید

ریشه‌های صفت ایرانیان در عصر اول اسلام)

ای جلال الدوله چنانچه از پیش نوشتیم طبیعت ایرانی‌ها

هیچگاه مطابق آئین تازیان نبوده است و همواره در بارهٔ پاره کردن

نظام و اساس آئین تازیان وسیله و واسطه میجسته‌اند و چون مذهب

تشیع و رفض و ترک خلفا راست آخرها با مخالف آئین عرب و

بضد مشرب تازیان بود ازین رو رفت مطابق سلیقهٔ

طبع ایرانیان افتاد چنانچه بعد ازین عرض میشود در لقمه دادن

از مذهب تشیع در حب علی بعد در بغض معاویه و خلفا با طبیعت ایشان
مطابق افتاد و الا همه بلاد هند خلفا معاویه خلفا عثمان خلفا عمر خلفا
علی که از بغض حب ایشان ... از این جهت تا اواخر انقراض سلطنت عرب
طبایع ایرانیان بیک تمایل فطری با رغبت خلفا و سلطنت عربی را اراده
شرطی ان ولقا ... پیش گرفتند و سلطنت تازیان لکن از ایران منقرض
در عصر سلطان محمود غزنوی ابدا خلفا و عباسی را کلیه حکم فرمائی بر ایران بود
فقط علی الرسم اسم آنان را در خطبه ها ذکر می کردند خلاصه همین در
انقراض دولت تازیان از ایران آن ترس و بیم از ایشان در دلهای ایرانیان
تخفیف یافته اندک اندک مذهب و خواهش طبیعی و مشرب مذهب در جنس
ایشان تولید شد از آن روز خون کشتن بجهت و شان فروتر بی سبب
دعوت در دوره ایشان ظهور یافت
و شاید نیست که ... ظهور ... از اندک فطرت و در واقع

حفظ

حفظ نوع و شخص آنان از قوه انانیت وجود می شود و در هر ملت ای
طبیعت کبر و خودی و انانیت بیشتر است آن ملت با شرف تر و محفوظ تر
و عزیزتر گشته زودتر ترقی کرده تمدن و حقوق بزرگی در آنان ظاهر می شود
چنانکه امروز نیز ملت انگلیس به جهت جنس متفرعن و متکبر هستند و
ما در تمام حقوق بزرگواری صفت کبر و تفرعن است در آدمی هیچ به شرف
و بهتری کبر و تمکین در آدمی دیده نمی شود و قیمت جان آدم از حیث بزرگواری در
عزیز و در عوض ننگ و عار ... قدر می شود پس تمکین است در هر انسانیت
بیشتر است تمکین بر ذلت و ستم و ظلم دیگران کمتر است و در آن کس
آنقدر که متکبر است جان او به نظرش عزیز و شریف است
مثلا یک صاحب منصب انگلیس اگر چه یاور و یا کلنل باشد در موقع جنگ
اگر ده هزار نفر از انگلیس به عنوان رشوه به او بدهند ممکن نیست که حاضر شود که
ذره حقوق و حرمت دولت خود را برابر یا تلف و در ... زند

دشمنی در موقع جنگ بغض حفظ حقوق ملت و دولت خود حمایت و دولت

شان و شرافت ذات خویش بر خود تکلیف نهاده و جانها را هدف گلوله‌های ترک یا

می‌زند اما مقدس‌ترین ایران در برابر بیچاره انگلیسی از فروختن شرف خویش

در باره داوری حقوق بیگانه و خویش و ملت و وطن هم خودداری ... نمی‌کند

مگر اینکه از انگلیسیها بزند آنکه نیز برتری دارد تا به مقام از بدنامی و بیشرفی

و دریوزگی نگاهداشتن چیزی افتخار است هزاران حمله انگلیسی

خونخواه در جنگ آزادی ایشان را رانده یا بهتر از خویش دیده مگر اینکه کار

ملی بسیط ق و چاره خود نگاه ... فرشتان نشود ... با ... حق

باطنی یا زهر خود ... شرف دیگر و اهمیت خویش کرده است

اما حمله بر سوی شاه زاده با آنهمه کار که در جنگ ترکان کرد و دو هشت

هزار سرباز ... این ... بزرگان ... تیز بدان ...

روز ... آن نیز و ... بزرگتر از همه در داده که او ... با

... است

بر بنه وارونه بر ... کرده و در اطراف شهر طهران با سازوق ... کرده بودند

بدون اینکه نقره مسخّره باره ایشان اثر کند در باره لکو ... فراوان

باید و ... نفر قزاقی و ... به ... شرف بزنند

در ... به ... از هزار نفر ... انتقامی در ...

و ... کرده اند یا برای ... نمودن یک تن خود را ... کرده اند اما ... آن مسلمانان ایران مبادل ... قرار ... مانند

... ایرانی و ... و نامش فطرت گشته شرف دیانت را

سرمایه افتخار خویش ... نیز با آنکه از اهمیت دیگر ما در ... اخلاق

بزرگوار است اما ... شاه ... خدمات ... شرط ...

اینکه هر کس در برابر ... و از ... و سرمایه هر در باز از

... صاحب ... داشته ... هر کس ... از اهمیت

و ... دیگر ... خود با ... ایشان ... است

کرده‌اند و صاحب صندوق بزرگی گشته‌اند تا بتوانند بر ایشان بگروند
و اشیا روشنان بفروشند و اما اینها نه که خود را مالک ترتیب اسم
و بزرگی علم بدهند و آنقدر زر کبر و غرور فروشند در ایران چه بزرگوت
تا بیدا و رتبه بیابند و خوردن مال از مردم در دین و بزرگ کردن خود از
کثافات کندیه چیز دیگر نمیدانند اینان هیچ حق افتخار ندارند و غرورشان
با هیچ و کبرشان آلت بیچارگیست و از دنیا دنیا بر ایشان می‌خندد
تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف مگر اسباب بزرگی همه
آماده شود اتفاقا آنکه بر مردم کثرت می‌فروشد باید در حقیقت از آن
همت یا صفت خود بهتر کرده باشد و اما خوردن و ریدن
نه مایه اعتبار است نه سبب افتخار شرط دیگر آنکه هر کس که خود را
مدعی غرور و نژادوار و شناساند افتخار نماید باید در برابر ادعای
خود بر آن علم و دلایل قاطع بیاورد فلذا هر کس متکبر مرحباست

وصه ال

شرم باید داراد حیثیتی باشد که دارای افتخار و نهایت لیاقت باشد اما اشخاصی
دوزدی و بی شرفی و نامردی را برخود هموار نموده در حالی که شرم نکرده
دارند و حبای نان شب محتاج و مطلق و تهی دست هستند از کیسه فقیر ندارند و کیسه پرزر
و دینار در قید و در بازار بر مردم خرج میدهند آنکه بهای از مردم از هیرا
کردند از آن کیسه خرج بنمودند اما آنان طمع مردم ربال نموده و دست اینها هیچ
بهای در ازش نزد با کوشش در آن درهم و دینار را بهاء هیچ قرارداد که
چنین کسی حق افتخار ندارد و شرف و نام را داده و اما در حیرتم که
در خود قوه کم شرمی است از مال مردم چه طور می‌خواهد ادعای شرف و
فضیلت هیچ ندارد کمال نقص در این است که مال یک نفر صاحب جهت
وصف فضیلت دیده شد و ذلک اثر حجاب
شرط دیگر آنکه مکبر و اشراف دیگر از نظر همت و قوه علم او باشد تا در نظر او لایق
الافتخار شایسته افتخار و سزاوار غرور و تکبر باشد و اما خوردن

با این هیئت خوار کردن خانهٔ ملت خیانت بزرگی و پستی و جنایتی بود

مردم در مجمع عام و اجتماع عمومی [illegible] و سهم و برو بر و گفتن فحش

و جمع کردن بر گوشه اراذل و اوباش که این افکار و رفتار [illegible] ایرانیان بلکه

همه ابنای بشر به شرف و حیثیت آدمی و مایهٔ ننگ و عار است مقدم

خون ملت که از زمان پادشاهی کیانیان در جمع ایرانیان مخفی و پنهان بود

در زمان ذهنیت پادشاهی تازیان و رومیان خوف و بیم از آن

[illegible] کرد [illegible] بد بخت [illegible] علت از

هر خود [illegible] مذموم تر و شنیع تر است ایرانیان در برابر

این کبر و غرور در [illegible] و تعزیر و تکبر [illegible] مایه [illegible] چیزی را

سرمایه افتخار [illegible] قرار داده اند [illegible] تازیان

[illegible] تقلید [illegible] حقیقت آنان [illegible] لایق [illegible]

و آخر نتیجه [illegible] این [illegible] کار ایشان [illegible]

[illegible] و اراذل و اوباش آمدند [illegible] اعتبار [illegible] در جهالت

[illegible] و آلت [illegible] و [illegible] ایرانی

[illegible] بار بار [illegible] و [illegible]

با آن وقت از [illegible] و [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] در [illegible] بلکه [illegible] در [illegible]

[illegible] ایران [illegible] مقام [illegible] از [illegible]

ایرانیان که [illegible] ملت و [illegible] دیگر [illegible]

به جهت [illegible] علت است [illegible] در آنان [illegible]

از آن [illegible] در طبیعت [illegible] ایرانیان [illegible]

و [illegible] از دست [illegible] سلطنت آنان [illegible]

[illegible] آنان [illegible]

[illegible] و [illegible] گشت

زیرا که در طرح فن هرگاه یک مغز و دو ا[illegible] پیدا شود و در برابر آن تاج

رواج یابد کار است و شاه صرف [illegible] تا چار خود [illegible] بحرانات

غیبی با خیانت [illegible] کرده مشهد پیدا بود در برابر آن

[illegible] هزار فوج کشتی جنگ در [illegible] است و در آن

کم و غرور یک ذره شجاعت و بزرگی در قلمرو خویش [illegible] و در ازای

آن خود تنها دارای یک علم کافی یا یک قدرت و فرزند ناچار اقرار

[illegible] خود اسلام [illegible] قرار داده و [illegible] خویش را تشیع و حب

ائمه اطهار [illegible] غلات [illegible]

[illegible] عدد [illegible] و حب [illegible]

حب امام علی [illegible] امام [illegible]

و ابواب اربعه [illegible] آن [illegible] در [illegible]

با ده هزار قبضه توپ [illegible] هزار [illegible]

و ده هزار

و ده هزار [illegible] و ده [illegible] در ایران [illegible]

و از امام [illegible] تربت خاص امام حسین [illegible] حسین [illegible]

[illegible] دعای [illegible] و شمشیر [illegible] و [illegible] دعای [illegible]

[illegible] پیغمبر با اینکه در [illegible] شجاعت [illegible]

و آلات جنگ از [illegible] و شمشیر [illegible] در غزوات [illegible]

و مع اینکه [illegible] قرار داده بود در جنگ [illegible]

[illegible] در جنگهای بزرگ و خطرات [illegible]

علی ابن ابی طالب و [illegible] امام جعفر صادق [illegible]

[illegible] است

[illegible] عارف [illegible]

[illegible]

[illegible]

یک دولت ذیقیمت را بیک دو شب نگاه و در مقابل قوتی عربی هزاران

هزار سپاهی غدار بیک شب [illegible] آه مقدمه را فراموش نکرده است [illegible] در دو [illegible]

فلاکت و وضع مصیبت انگیز را می گفتند و گریه و زاری می نمایند با وجود این

تمام آن فخر را در قصه اقتدار ایشان می دانند از کلی کشته شدن صد هزار

حیله و دسیسه و مکر در دعوی [illegible] روا داشتند اما در مقام کم [illegible] واقع دنیا

دنیا [illegible] هیچ نشمارند و سردار دلیر خود را

اگرچه اهل تمام ادیان عالم به اعتقادات مملکت جمیع همین اشیا معتقد است

اما فقره عقاید عالیه اهالی ایران جمیع بیان اعتقادات ملت و [illegible] دیگر اهل

در هیچ دین و هیچ مذهب وارد نیست اگر کسی بخواهد صدق قول مرا ادراک کند تحقیق

بکند اجداد دیگر معتقدات شیعه و معتقدات [illegible] مجلس [illegible] ملاحظه نماید

و صدور [illegible] با دانش [illegible] و جز [illegible] منافات

مسئله در چندین قرن مردم ایران در دوره عصر [illegible] از [illegible]

دیانتها

دیانتهای آنان از ایران بر گشته [illegible] و [illegible] به وجهی که هر کسی

دارای خصلت زشت کمتر از [illegible] و طبیعت [illegible] از دو هزار سال

عرب از ایران طبیعت ایرانیان تغییرات غریب و تبدلات عجیب حاصل کرد

و [illegible] در شیوع عرب و آئین تازی کردند [illegible] خود را بکفش عرب

در همیشه در طبع ایرانیان بود از آن جهت دیگر فضیلت عربان در ایشان

[illegible] بهم [illegible] هزاران هزار [illegible] طمع بیشمار کرده و [illegible]

طبع [illegible] تازی کردن همیشه [illegible] طبیعت ایرانیان

زشت از عادت [illegible] کردند و [illegible] لطف آنان [illegible] کرده

در بهره رذالت و دنائت از جهت [illegible] داده

و ابدا [illegible] ای داد [illegible] ایرانیان [illegible] طبع [illegible]

وزین خصلت از ایشان [illegible] کند [illegible]

نمایند و در هر درجه رذالت و دنائت [illegible]

حکیمه رضی و شاکر باشند مردم پارس با آن ثروت و آن جمعیت و طبیعت و عشق و غیرت

هزاران فرسنگ خاک از ریگ و دیگر بیمن زیر که خالی مانده اما ایرانیان در صورت داشتن

قوت و مدیریت اگر زمانی جنگ کنند بهتر و در دفع سردی زمستان پوشیدنی

یک گلیم کهنه اگرچه از قسم پست هم باشد قانع و خرسند اند این خود طبیعت

نیز به واسطه علو نظر و بلندی همت ایشان است و فهم احکام علما که از

کمی حق داد اگر باشد هزار شتر جهان تا زمان بعد از آن همه بر تمیز ارث که اند

امروزه تمام مدارک و مشاعر و علوم ایرانیان مصروف طهارت از نجاست

و ارجاع جمیع حقوق بغداد است کتاب مسئله مهم تر از حال گرد آمدن فقه

فقیه و کثیر عمله و علم شریف تر از علم اعتبار و ... بیش ایشان نیست

اعلم علمای ایران در سالهای دراز در کشف اشرف و کرمانی معتقد در کرمان

جز چند مسئله طهارت و نجاست آب قلیل و کثیر و نماز شک و شفعی

و قبله میت و کندن قنات و دو آب ... و درجه چیزی نیست

بسا اگر نوع بشر را از تن درست کردن و به قید عمر کردن ... دیگر

حقوق ملت و حقوق سلطنت حقوق دولت حقوق کسبیه حقوق تجارت

حقوق شرف و فضیلت حقوق تجارت حقوق زراعت و حقوق ...

طرز ... جانب ایشان گمنام است و علم کیمیا و زیت و فلسفه و اکونومی

و علم تشریح و کیمیا ... ارض و ... و علم ثروت و ترقی ملت دارند

مراد تجارت و حرفت و صنعت و کارکردن و ... و صحابت این علوم

همه در نظر ان حضرات نامعلوم است آنچه خود جهالت و نادانی و فقر مملکت

از آثار مباشرت با این زمان ... یعنی ...

فقه و طهارت به این نوع تمدن آنها چه ... جاهل کرده

ده کرور جمعیت بدون سیاست کرده که ملت ... در حقوق خود را

نشناسند سلطنت بدون آداب و حقوق آن ... تجارت

و صنعت و حرفت و کار نبود ... ترقی و کمال آن کرده

۱۰

خانه در هر کدام درس‌ها نوشته هم ناچار باید نوشتن ایکونومی تمدن فارسیدن و [illegible]

نوزان شتر برهنه [illegible] گرسنه [illegible] بیابان و از کار بیابان [illegible]

برداشتن علم زراعت و شیمی [illegible] شتر [illegible] ابتدا فیزیک و شیمی [illegible]

رشتن [illegible] نموده [illegible] یک [illegible] فابریک و [illegible] علم

[illegible] وغیره احتیاج دارد [illegible] علم ایکونومی [illegible]

شرف و [illegible] در آن ملت [illegible] میشود [illegible] معیشت [illegible]

تا حقوق آن [illegible] [illegible] علم [illegible] شتر چرانان

هم علم موسیقی و [illegible] و نباتات طبیعی و [illegible] در کار [illegible]

کائنات [illegible] [illegible] [illegible] آنکه اثری [illegible]

در ایرانیان [illegible] هنوز [illegible] زیست در این شهرها [illegible]

موقع هزاران هزار [illegible] هم [illegible] از آنها در بیابان

عرب [illegible] در هوای [illegible] و تبریز [illegible] طلاق [illegible]

[illegible]

نمی‌توان یک برهنهٔ عرب و طفلان زرد برشته [illegible] قزوینه

و [illegible] کفش قنده و [illegible] و کلاه [illegible] میان [illegible]

کرم جزیرة العرب و [illegible] و [illegible] و [illegible]

شمیران [illegible] فرق است تفاوت از زمین تا آسمان است

خلاصه اخلاق شتر چرانان و عادات و اطوار بیابان گردان

صحرانوردان عوض آن تخت و تاج و [illegible] ایرانیان به

داده‌اند از تازیان ارث برده‌اند اگر چه در عصر [illegible] طبع علوم [illegible]

دانشمندان ایران یک [illegible] پیدا کرد و [illegible] هزار علم دیگر از

پانصد هزار جلد کتاب در ایران نوشته‌اند اما همهٔ تمام آن علما

کتب [illegible] یک مختصر کتاب فیزیک و یک طفل مکتب [illegible]

خود خدمت کرده‌اند [illegible] هیچ حال علم [illegible]

علم صرف و نحو و معانی و بیان در عربی [illegible] ملت

ایران جز خراب کردن بنای ایشان چه بود علم فقه و صرف و نحو

را داده‌اند در سایه این علوم یک قوم ملت ایرانی از وحشیگری عصر

مدنیت قدم نهادند همینقدر فقط کوری و تعصب و شبهه در هر چیزی نتیجه

اصلی آموختن حیل و دسیسه‌های شرعی و دغلی و طرح ریزی مسئله

در خوردن مال مردم و ضایع کردن حقوق ملت بود فایده علم نسب

خاندان و معاویه ابن یزید و نیز این جارنه کلمه برای ایرانیان چه بود

اخبار و احادیث که بیشتر آن مجعول است سلاطین بنی امیه و بنی

بنی عباس است جز تبری از علی و اولاد او محبت و دوستی عثمان و ابابکر

ادبا برعکس برای مردم چه ثمر بخشید علم حکمت و منطق و بیان و تفسیر

قرآن و تطبیق معانی این قرآن جز افزودن اوهام ما و تقلید

مجادله و جنگ و مذمت بیجا چه فایده است جز کینه‌ناصر و هم بر آن رضا

در کار چه فایده داشت نه تاریکی ملت نه باعث ترقی شد

نه نام

نه مایه ثروت رعیت نه علت ازدیاد تجارت نه باعث آبادی مملکت نه

مصلح اخلاق نه سبب آسایش و عیش و عشرت ملت ایران هرگز

اگر یک نفر ده کلمه مفید از کتب حکمت ملت ایرانی در تمام کتابهای علما

ایشان پیدا کند از جانب پروردگار است ده هزار بار می‌خواهد بر

لعنت کند والله در کلمه چهار حکمت نشنیدم که تاریخ کفر و الحاد

خلفا را فتوحات مملکت ایران و خرابات شیخ شبستری را که بعد از او

اوراد و اذکار که بچه ایرانیان را از خیرات و آنچه که بچه زبان را انکشاف او

کرده تمام رعیت ایران جز تضییع وقت و فاسد کردن افکار چه ثمر کرده

مدت ... و نابود کردن ... و قوم ... برای ما

مطلع ... با ... تکمیل کرد

در وقت ... با ... گریه کردن و دعای ...

خواندن و سه دفعه تا سر چشمه دست کشیدن و تخم کردن

بکارخانه‌های بافتن حوله یا ... یا فابریک

ماشین سازی برای ملت میشود یا اسباب ... جمعیت میگردد غذا

عقل بهره ... واضح است آدمی که تعاقل کرد هر چه تندتر رو به ترقی

میرود

آنانکه سفر رفته اند و بچشم خود از ترقی ... ملاحظه نموده اند و مراد برده اند

در کلمات ... و آثار ... نهضت ... هر چه در ... است ...

دقت کنند از مقصود و مقصد ما زود میفهمند آنچه هست که طبقه ملی

و علما ... که از اول علم و عرفان خویش را بر ... نهاده اند

و ریشه افکار رسید در زمین ... و هم ... است ...

هر چه درخت ... قوی‌تر شد میوه اش بهتر ... تر گردد

ملاحظه ... نوشتم ... ملت از جمله ... است

... در ... آنان ... شده است و از آنجائیکه ... مملکت

[illegible]

محقق و مقرر خواهد باشد که در سبب زیست ملل و در کارخانه جهان نیز دیگرها

احتیاج تشریح و بسط رشته از حیات و درخت تکامل ملل از دیر زمانها

علوم و اسباب تاریخ تمدن و حرف و صنایع در نزد ایشان کم جلوه است

چنانچه در ترقی ملل دیگر پیش نرفته‌اند چندان احتیاج پیش نگشت و تکامل عمومی

در دیر ملل صنعت و فن سازی و ... بتدریج ایشان با کمال پیش

پیشینیان در ایام ... دیگر نبود چنانکه معلوم است آنچه محتاج تربیت است

دقت و اهتمام در میدان ترقی خواهد بود ... و ... تر ...

... زن ... که علم تاریخ و جغرافیا و ... و شیمی

... و صنایع عالیه ... و فلسفه ...

... لهذا ... که ... و ... پارسی ...

... از حیات ... بیشتر محتاج است ...

آن ... ترکیب ... از این است

از این است که در معرفت تمدن بشر هست علم تاریخ هیچ علمی بزرگوارتر

افزون تر   بنا بر این میتوانیم بگوییم عرب با نشر قرآن بیش از همه

علم و فن هشت هزار ساله تمدن ایران را هیچ نهاده از این جهت

آنها را هیچ انگاشته و بر باد فنا داده اند چنانچه علمای ما این نکته را بیاد

می خوانند در تنزیل قرآن بکار بسته هست حقیقت ندانستند که خدا

تکلیف داده فن عقب دیگر بر بار عرب کرده تا زنده

طعنه ایشان خوان شروع به ترقی کرده است در قرآن ازل ورد

نه ققنوس دیگر از بر ایران هشت هزار ساله متمدن کرد

تعیین زرادشت ابتری دیگر حول ... ننهاده است از این است که

در قرآن کریم قانون نظام نامه عسکری یا شرایط حقوق

دول و آداب و قواعد معاشرت ملل بطور جامع مذکور است

تمام کلام مبارک چیزی برای تادیب و تربیت یک ملت وحشی بادیه است

یا حکم غسل و طهارت یا قصه حجاب و عصمت یا تفصیل عدت یا حد

زنا و سرقت یا قصاص جانی یا تقاص قاتل زیرا که عرب برای

هر چیز تکلیف کلی میخواهد بر سر هر حد و تحقیق نبرد اما فرزندان

می نویسند که همه هزار علم از بسم الله الرحمن الرحیم استخراج میکنیم

با آنکه سلمان در حضرت علی اراده و قدرت دیانت ایشان بر ما تمام

و مقصد عرض ما از نهضت ایشان این است که آن همه هزار علم تا در بسم الله تمام

مانند همه هزار اسلیل رد که هر چه در کیسه فرمایند

بی ذوق همه از اندیشه تا وصال

فقط مطلب این است که خون محض بهیئت تر چرا از ایران در بین

و عادات محض تقلید یا ایکار دیگر کار خوار وحشی و نادانی

هر دم با دم تیغ بازور شمشیر در خون و رگهای ایرانیان فرو رفت

اگر چه بار اثر تازیان از ایران در ماه نامه منقرض گ

بآن جمشیدی که با این ضحاک خونخوار ایرانیان را زهر دل‌نفرت انگیز برد گردن
و کمند کرد آه چه اندازه همت کند عجمی را ایران که تمام قوت و حکمت
و علم و معرفت خود را صرف ریشه دار کردن خرافات عرب در ایران
همت کردند و هنوز دست بر نداشته و نخواهند داشت آه چه اندازه که
خدا و پیغمبر و امام خواسته مردم [illegible] را به دین عرب و جمشید تازی کجا است
بلکه بجهت آن احکام قرآن و عمری که از دست عرب و ترک عادت دینی [illegible]
نشده با تیر بر عجم زده‌اند و به هیچ تدبیر بر خلاف قوم و ملت خدا و رسول
کردند که ایرانیان شصت هشت هزار سال در دست چنگیز و عادت
و جمشید به دین تنفیذ کردند و تا هنوز زر عرب و کلمه [illegible]
حفظ تازیان را برانداخت ایرانیان بزور شمشیر عرب [illegible]
اگر چه بخواهند حدیث شریف بعثت لاتمم مکارم الاخلاق
[illegible] که در قهر ریزان هزار مسلمان
اد

کرده‌اند که گشته شده فتح [illegible] و این حال آن است که نیست [illegible] باشد فی [illegible]
بس امان از [illegible] عرب همه رفته [illegible] اند
در جمیع [illegible] از زمان [illegible] عادات عرب [illegible] شرع تازی [illegible]
[illegible] شده [illegible] طبع ایرانی از برای [illegible] تازیان
[illegible] زیرا که [illegible] فرنگ [illegible] جمشید [illegible]
[illegible] از طبع ایرانی و تازی [illegible]
گذشته [illegible] هشت هزار سال ایرانیان [illegible] با چنگیز [illegible]
از زمان ضحاک و جمشید [illegible] ایران [illegible] درخت کینه [illegible]
[illegible] این [illegible] گرفته است [illegible]
[illegible] تازیان [illegible] ایرانیان [illegible] طبع [illegible]
[illegible] کرده است [illegible] ایرانیان [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] ایران [illegible] زبان

وحدت ایران را انگیزه بودند و آنهمه تمهید و تضعیف و تشدید و تحریف از زبان

ملت تازیان می‌نمودند تا اندکی ملیت و تمدن ایران و تاریخ قوم آریا را

عرب را با نقاب خون آلوده و هر روز خویش بر روی زمین زنده می‌کنند تا بیگانه

تقلید کمتر آنان نهند تا آیین و دین تازیان افکار کنند

اگرچه ظاهراً شکست در تمام کشمکش‌ها در برابر تجاوز عرب بکشید اما در نهان

از مهیب از هجرت جنبش‌های عرب را برای انقراض نمودند و پادشاهان

بعد از مأمون در بغداد به هیکل یک بابای شیخ الاسلام یا خاقان بابک

زمینه [illegible] حتی [illegible] در زمان [illegible] اما بیشتر [illegible]

و شهرت [illegible] اما سلطنت‌های دیگر تازیان

اگرچه تاکنون با اسم و شهرت در ایران [illegible] ایرانی اسلام

[illegible] در صدر اسلام [illegible]

از وقت خروج [illegible] و ظهور [illegible] و فدائیان [illegible]

به تصرف

به تصرف در فرض و تشیع در صورت اجمع اسلام هر روز دین در ایران پدید آمد و

هزاران هزار رخنه و جراحت پدید گشته که مجمع از آن بعد از آیین پایان گرفته است

با کلیه‌ای قرآنی نمی‌توان گفت اگرچه پدیدار شدن عرب ظاهراً دلیل از ایران متعرض شد

ولی طایع و خندق روزی آنان در ایران روز به روز بر رونق و فزونی

بیشتر و قوی‌تر است چنانچه اکنون نزد ایرانیان طبع ملی و خندق تکرو عادات

تمدن هشت هزار ساله ایرانیان با قرن‌ها نمونه و کلاه و عطا آمده نمونه

عرب و طبع وحشیگری شده است نقطه اعراب ایران آیین طمع

چون قبیله قبیله بودند لهذا المضطر و مجبور بر غارت و تاراج

با یکدیگر شده‌اند هر قبیله از برای حفظ خود ناچار از مخاصمه

و منازعات با قبیله دیگر بوده است هر گاه با قوت بوده

بزور و ستم بر دیگران تاخته و مال و قابل خود ضعیف را

می‌چاپیده است و هرگاه قبیله خود دیگر جنگ بوده

بعد از زادن جزیره دنیا چار از تولید کننده بلند است و بنیز از

قانون لکه دار وحی دل در عرب به صورت ناجور عنده

و مولد کینه و نفاق است در ایشان موجود است چنانکه خدا

نیز شهادت میدهد الاعراب اشد کفراً و نفاقاً و هیچگاه

اتحاد ملت و یگانگی و اخوت و جنسیت و همه تمدن انسانی

در عرب جا نمیگرفته است حتی حضرت پیغمبر با آن همه قوت

و قدرت آیین عشایر عرب را نتوانست عقد مواخات

و اخوت ببندد چنانکه از سیرت در حلقه خصمی با

تا حال چه از مزرعه مهاجر و انصار به منت اسیر و حکم

امیر چه منافرت اوس و خزرج و سایر قبایل

با یکدیگر و چه منافرت خود قریش با هم نمانند علی

و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و معاویه و یزید و حسن و حسین

دادند

دادند در اثنای ایشان با هم دنیا بکوشش رخی که قرار

محاربات واقع شد تا نقطه مهول جنگ علی با عایشه

و معاویه اتفاق میکشید آیا در هیچ ملتی اینطور زنها با هیچ

زن محترمه پیغمبر و داماد و خلیفه او و واقع شده است بیست

هزار مسلمان را هم گرسنه از زیر شمشیر بگذرانند

در حالیکه جا دیگر هم نیست دنیا هم دیگر مقصودی بران مترتب نه

هرگاه دشمن علی مسیلمه کذاب یا سجاح بود باز قابل تاویل

و صحیح بود دختر ابی بکر بر زن یار غار پیغمبر و از قریش

خودش مسلمه مؤمنه مورد شرح آیات قرآنی محل توجه

زوجه محترمه او عالمه راویه بیست هزار حدیث که او تمام

مسلمان حافظان قرآن حامیان ایمان سرکرده ها پیش

طلحه و زبیر بر خلاف علی از غش شده و با لباس جنگ

نتیجه بازنائرهٔ جنگ و جدال چنان میان آنان اشتعال گرفته
داشته که آتشش هنوز تیز و شعله‌اش همواره فروزان است در تمام ایام
مدعای عقد اخوت و اتحاد ملت همه فقط در حق عرب
بالنسبه تازیان داخل فقط است غرض از عبارت یا ایها المؤمنین
یا عجم امتی برابر یا ایها المؤمنین بود بلکه مقصود از عرب جمیع
خود تازیان و اثبات حقانیت کلام خدا الاعراب اشد
کفراً و نفاقاً و اجدر الا یعلموا حدود ما انزل الله
جائیکه کشور عرب و ملت تازی بی‌ادب بر ام المؤمنین آن
آمده و تاز را روا داشتند و جان از تن شده اند بر ما دشمن بند
و در حق ... نخواهند کرد . . . . با دیگران
چه کنی فلاجرم نفاق و شقاق بحمدالله در حول
عرب بوده و مباشرت با کشی تازیان داخل حول و حوش
بود

دیگر در طبع ایرانیان کشته تخمی که از غنائم لفظ که تخریب بالکل است
و منع حقوق مدنیت و ترک ترقیات ملتی بجهت است در ایرانیان
بسبب تعصب تازیان با عم در درجهٔ معنی کینه و عداوت و
حقد و حسادت در طبیعت ملت عرب الی الغدر راه است دختران
خویش را از ترس اینکه بقبیله دیگر بمبالغه و منازعه بالشوال
برخاسته وارث شوهر کند برخت خویش زنده بگور
میکردند و اذا الموؤدة سئلت بای ذنب قتلت گفته تو
و تعبیر این فعل شنیع و عمل رکیک ایشان نازل شده است
محال است یک قبیله عرب بقبیله دیگر دختر بدهد این مسئله که بهای
هرگاه تشنه در بیابان غش کرده راه رود و عرب با
آب بر او بگذرد تا از او تحقیق نکند که از کدام قبیله است
و ... است یا ... یک قطره آب بحلقش نمیریزد

عجب تر اینکه آن تشنه‌ها را. آب دهند خود بود از قبیله ... نمیدهند از آتش نگه‌داشت

و اینها آن بعض بلند و بزرگ تا بانگ جان میدهد

این گفته عرب اگرچه تا کنون همی در دم در ایرانیان جا گرفته است اما ایرانیان

از کشتن هیچ ... که در جای ... در مذهب صاحب آل محمد نوشته و از همت ...

سیر ... هر مردی ... نگفته ... دانسته و از عهد ... کرمان ... هر ...

از خدای ... هم تر ... و ... از ... این خونریزی و خصلت ...

در ... ایران ... چنانچه آمدن انوار ... در ...

برکنند ... و ... و صرف ... و ... و ... و ...

جان ... است که هر فرد فرد ایرانیان ... و ...

غیر طریقه خویش را ... عدل ... نمیخواهد ... و ...

و ... نیکو ... است که ... زن ... تیز ... آب

وجز در حدیث ... و آن ... میگویند ... ترجیح ...

عرب را بدیم همین بود در حدیث ... مرد فاجر ... عرب بود

در زمان جاهلیت عادت این بود که مرد از زن خویش خواهش میکرد

که بعد از حیض پاک شدن خواهد کند و خود را جوان رشید ...

... تصاریف ... آغوش و ... خواهد ... و ... بزرگ بود

برای زن ... عزیز ... و ... میکرد و بعد از اتمام

عمل خواهش میکرد که تا ... با دیگری مقاربت نکند تا آن که

نطفه ازان مرد عرب گرفته پاک و نجیب بار

حضرت ... این ... که بواسطه ... بیدار ...

... تا ... این عمل ... است ... این حدیث ...

... خواهد ... جاهلیت ... عرب

... از اینجا که عرب زن خود را از ... خویش ...

... در ... فراوان ... از ... احکام ...

ضمیمهٔ خود را نیز از تحفهٔ رشیدی در آور حرم زدن حرکت و دختر را بار فرو
و ناموس در عرب شایع بود اگر حکایات آنان در اوضاع آنان تکرار شود تا کلم بزرگ
الولد للفراش وللعاهر الحجر را هم خود را بدگرد حکایات زشت بدبوی
تازیان پس از این آلوده نسازیم و تحت شدن حقوق ده هزار میلیون زن بیچاره
مسکینه را در زیر حجاب از تمام حقوق بشریه و حظوظ آدمیت محروم ماندند
از اثر شآمت و بدبختی عرب میدانیم آری خوانده‌ای که ب
طبع کینه و خوی غدر و ضغینه و حقد و حقد الفت را در عرب راسخ بود و فرزندان
زهر این صفت بر کله از تازیان در این جهان غیر ممکن دیده و آثار
و عده با فرزند و فردا و وفات در جنت داده و وزغ ما خود داده
فرزند اخوان ... سر رتبه بلیغ فرود هر کاکبیر کم در زیست
اسم ما این تکبر عرب تا آفاق ولیت بکشد است جواب
داد ... در دزدی و تاراج و چپاول ... و تاخت و تاز
ما

مال بیچارگان ایرانیان بر باد داد و در هجوم آن عهد کتابهای فرولیفت ثروت
هشت هزار ساله ایرانیان را یغما کرد ولی در هنگام تقسیم السهام
هزاران شمشیر کشیده و صد هزار ... بر افراخته بر روی یکدیگر ...
در ... را ... هم با هم در دزدی برادری ... در وقت قسمت خون
یکدیگر را بریزند چنانچه در فتح شامات برادر ... خالد بن ولید با ...
خود ... اخ العرب بگفت اما در سلطنت بر نام علی با معاویه برادر
اش انت الفاجر الفاسق و انت الکافر الملعون خطاب میکرد
خلاصه کینه و ضغینه از صفات دیرینهٔ ملت عرب بوده است که با ایرانیان
بدبخت بعوض آن ثروت و سلطنت که بردند و ربودند ارث رحمتی را بودند
کار عرب بی علم و ادب در زمان ... بنی امیه و بنی عباس که ... میرسید
هر کس اعتراض بر ترهات جاهلانه ایشان میکرد فوراً حلیت خون
و مباحیت مال او را امید ... چنانچه ابو ... اعتراض بر ...

عایشه باز زده بر قطع سیف هر دو را میشکند تا هر گاه عده آن معاویه پیمان کرده

در زمان خلافتش اخراج ایرانیان بود از خدمت پیشه و نیابت و در حکومت

عجم مشهور و بغض آن بزرگوار با نواع ایرانیان در کتب تفاسیر مسطور است

عقیق از زمان قیصر اشاره به بیدادی ایرانیان است اما ایرانیان

در برابر بیرحمی شاه مردان در دشمنان ایرانیان بود همین شکر گفته

می کنند که آنکس بر قهر در لطفت کند از عجب نزد آنها اینهمه خسته

کینه عرب قریشیه را بجای خود دانسته چنین ببارای ایرانیان به چشم بد

هنوز آثار بغض و عداوت عرب در حق عجم از دیوارهای دورتر

یکسان جویی میشنوی ... است ... ایرانیان را ... و ... صدل

میدانند دیار عجم و یار فضلی بکلی از کلبه ... اند

... از این ... بیرحمی ... عرب ... عجمی ...

... میرزا ... در ... جهان ... از جهان ...

اما

آدم چه از یهودان مکه و مدینه و چه از قریش و چه از نسل آل العباس و تمام

دیگر فرقه عرب بارگیر خویش گشت حتی پیغمبر ظاهرا دین اسلام خواندند

شرح ظلم و ستم عربان عرب در حق اولاد فاطمه و تفضیل و قصه کربلا که تا

از ملت عرب بوقوع پیوست شرح نمی دهم زیرا این قوم بدجنس در باره اولاد

پیغمبر خویش چه کردند

اما خرابه شهرهای ایران و فریاد و فغان ... تان و ناله و آه دختران

پاکیزه تان دلگیر است کشتگان جوانان ... هنوز شنیده ... چشم

دیگران ... عالم است ... که ... در ... فطرت ... رحم

در ... قسمت ... یک ذره ... عرب ... است و تمام

فظ و غلیظ القلب بوده و ما شهادت می دهیم ... طبع پاک پیغمبر

... نه تازی ... جبار ... الم

لنت لهم ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک

بای حقوق داشتن و نمک نشناسی در صحبت عرب [illegible] است اگر عرب به
دار کشتن ثابت [illegible] نیاز بای روزی بخواهی در حق آنها که تو را نه
شرابت را در [illegible] بدون کفایت [illegible] و در نیت [illegible] بکند
عرب با صفت کفران نعمت معروف چون است الله اکبر [illegible]
[illegible] حق الله و کافر نعمت در قصه [illegible] اصحاب علی و
حسن در صفین [illegible] این جز [illegible] ایشان نیست و مثل مشهور
الکلمه تمر و عصیتهم امر [illegible] زبیر گفت معلوم هر کس و سطور قرآن
تواریخ و قصص و حکایات ایشان ظاهر است حتی [illegible]
[illegible] در این ملت شریف وجود
آن حتی که برای عضو خسیس [illegible] هزار اسم و لقب [illegible]
[illegible] هر چیز [illegible] جز [illegible] آن عضو [illegible]
در حق آنان [illegible] گفت [illegible] در ملک عام

دقاه قاه

دقاه قاه چندین [illegible] و دولت بنی عباس و بنی امیه حکم کرد
الف لیله [illegible] کرده است کان نمیم فرعون و نمرود و هم [illegible]
کرد برهنه متفرعن و متکبر و خود پسند نمی‌شدید دیگر با آن [illegible]
حقارت و [illegible] و جهالت [illegible] که [illegible] عالم [illegible]
[illegible] ارزاق [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] نهایت [illegible]
[illegible]
[illegible]
جز [illegible] اهالی [illegible]
نزول [illegible]
و بسیار [illegible]
قصه گفته [illegible]

ترسید و بهمین جهت با ائمه اظهار ارادت داده هرگاه بدست یک نفر خارج مذهب

بیند چه می‌کند که صاحب ناسخ التواریخ ایرانی چه بی‌ادبی را بر رئیس خود

فاطمه زهرا از زبان پدرش او بیبی از برای چنین رخصه و این ملک عظیم آمده

که بعد از خدا پیغمبر ما لفظ نموده تمام کار ملکوت اعلی را ترک نموده

کمک کند جناب چنین شده که ما ندانیم این مقوله خرافات را هم علمای

تهمت به پیروان دین خود زنند علی که در نماز از خوف خدا

غش می‌کرد چگونه رنجبر گونه انا خالق السموات فلان

می‌فرماید قلندر چه ربی که شرم نسبت بر آن مرد

حق و وقار این مقوله عبارات رکیکه را داده و دیگر

تقصیر نکنند که هیچ بنده بی‌ادب در حضور پروردگار خود جرئت

این عبارت را نمی‌کند

خلاصه هر ادعای سما علامت مهمی است که آیتی عارد حکایت است

اهل

در ملت عرب ادعای سما و اظهارات غیبی و غیرت به جهت

بی‌مذهبی هست و از ایشان این خو و خصلت به ایرانیان

ارث رسیده که سید باب جز بلا خدا آفرین و عالی

آسمان و زمین و رب الارباب و ملک الرقاب خلقان ای

سبحان الله تعالی فرمودن همیشه نمی‌بینم این جرئت و جسارت

بنده باب در ملت اسلام نمی‌کند زیرا که ملتیت قاروره

گرفت حضرت الاسلام هر مرشد و رئیس ذره و نفی می‌کند از ابتدا

قصه‌ها بیش کرده اما در هیچ ملتی چنین جرئت آنکه خود را

خدا بخواند نکرده است قصه فرعون که تاکنون باعث

عالم شده طور دیگر بود که انکر من در این موقع بیان نتوانم کرد

خلاصه این ادعای سما اگر در عدم شرم حکایت

در ملت اسلام از ادعای به خدای عرب بروز کرده

و دیگر برای پوشیدن لباس قیمتی و خوردنی‌های دیگر محتاج تجارت در عربیت
نبوده و نیست بلی راهزنان عرب که کاروان قافلهٔ شام و روم هر
چه دست برده‌ای را خود در بازار مکه هم آن را در سوق عکاظ می‌کشیدند
در چند روز که در حج حراج نموده خرید و فروش می‌کردند تجارت ایشان
عبارت از این بود و بس اما معمرانند و بانی شهرهای ایشان در ایام جاهلیت
هیچگاه چنانچه گفتیم نشده بود مگر فقط کسانی که در شهرهای ایران و مصر بوده
بطرز دزدی و راهزنی و غصب و یغما کسب معیشت کرده‌اند و اعراب
در زمان جاهلیت هیچگاه دارای سلسلهٔ نجابت نشده‌اند به هر جهت
بزرگی و نجابت و اصالت ابداً در عروق عربها نبوده است
بالجمله دولتی به واسطهٔ اعداد ایشان هیچ وقت استقرار نیافته اما دیگران
هم فخر و کلام کرده تحمل نموده‌اند چه با نجابت و بزرگی و دولت است که
فرزانه و مکرمت و ذوق که مانده در میان عرب ریشه دار نبوده است

دایر و به ایشان ارث رسیده رذالت و دنائت فطرت تازیان
تا زمانی که نکرده آوردن یک ناپاکان در سلسلهٔ بزرگ ساسانیان
در آن جنگ‌ها که و از ظرافتی زیاده از ده هزار آدم کشته می‌گردد
تا حال مشهور است ریشهٔ بزرگواری و نجابت و ذکاوت از قوهٔ قوت
و دین و فراست هم رو به چنانچه در حقیقت بزرگی و دلیری و تجربه
قوت از اراضی پر ثروت و حاصل و با اقتدار و سلطنت را دیده
و شنوده نفهمیده‌اند و همیشه در ملک عرب ثروت و تجارت
و کسب نموده و همه وقت با ثروت و بزرگی گذرانده بودند زیرا که
چرانیدن شتر و ناپاکی ملک و خفقان در سایهٔ خار مغیلان
و لبن شترها از دیگر بهایم طریقان و آشامیدن آب برکه‌های
کثیف باران و گفتن و برگردن شتر کش با حلقهٔ شتر و
مشتاق شدن کنده گذرانیدن و بوخور چراغ گاز و شمع و لنتر
و الکتریک

رذالت و دنائت را باعلی درجه پرورش داده است چنانچه سائل
حسین ابن علی برای یک نیم شلوار یا نان این همه کس برای یک گردن نقره
چه روز اتهام می‌کنند حتی تا سبب بچه اینکه هرکس یک آدم بسته باید دو ازاله او
برد این شته چون زا باوج مظهریت رسانیده و کارش بجائی کشیده است
تهمت قیصر و دیگر ملوک نیز از این همراهی کفر محمد عرب که بکشند کسی را
وزیر جامه در بیهوده قرینه به میدان بازار ... به بیدار
هزاران فرمای ذی جاه در خیبر بقعه ای قسم کردند آخوند در قیمه ایرانیه
جواهرات ... که در زیر لحد شمشیر ... کردند و برتر از آن که
نمی‌فهمند جواهر حیثیت تقسیم نمودند قفل بر توی درج کردن کنند
کلید در خانه خدا است بکی مکش شراب و ... در قصه او اشهر
از باد و بار گشته ... و ... عجب تر اینکه
عقل ... دکتر ... بناکار در تاریخ نبوده ... آن همه گرده

کرد

در ازاره پای تا ... چه ... بازار ایشان از فقر و فاقه ... تمام
دکوه داد خلاصه دنائت و رذالت عرب ... حرکت
زشتی نمیم زیرا که خوراک ... حقیقت حکایت شرافت خویش را بر دفتر
عالم ثبت کرده اند و دقیقه که بعد از هر عار و ننگی برای رذالت ایشان
در حق آورده خاتمه کافی است هرچه بگویم در ایشان کم است و نقص
دیگر ... آورده اند آن ... و صفت ... اگر باز ... در
نفس ... سرایت کند بعضی ... در ملت ایرانیان ... تمام
... بر ... و ... هر یک ... در میان
ایرانیان رواج بازار مسلمانی شد دیگر ... چه کرده اند ... غیر ...
در حقیقت ... لعنت الله علیه ... کدام رذل ... فقیر
به ... و ... و ... و ... ایشان ... قرن ... است
به شیر و ... ... دیگر ... ... اخلاق و عادات

اساس است و خندق عریض با آن همه از زینت و حشمت
دیوار و مهابت بار بار مطابق وضع ممالک آن تاریخ چندان مورد ترقی
نبوده است اما آن خندق را اینجا با وضع ممالک دیگر
درست برای بر فرق نیست در غایت بهتر بسیار آب برف و
خندق کردند باشند که ده پانزده چادر برج پنجاه و هشت
نفر و چهارصد کرفتند و یک کلهٔ دیگر اوج هیئت اثر وده
مکش آب و تماشا جهت تو و دیگر غلام نه خانه است نو برج
در عمارات پارینه فرنگستان با ملک تو بر دیگر منزل بستند
و خیابان شاه از فیروزه راه هم تکیه ایشان و الله اعلم
در تهران ده هم تمام آن ملک و هم سور و خوب و همه آن
باغ و خیابان رو به شهر کرد و عمارت ایشان را به
از ده کرور خرج کرده و چهار هزار کس سلام در کار خود مقرر

و در ام

و در امر خود حیران خواهند بود شاید داخل شدن تا زمان با
خندق و حالت ایشان در خطه بیرون نشان افتخار سینه مثل ... برج
به چهار پیش مرتفع رکیکه برج از طرف به ترتیب ترا هشتند و نه برکمرت
ایران در عصر خود از پارینهٔ عالیه فرنگ ویران ترند شاهد
این مدعی تاریخ مدارس است مدارس مدرسه معماران که اینها به
محراب عمارات تمام آن کمان کردند این حال آقصی عالیه
و حیران مرغ عالیه اند هر درس نادر آوردن ایشان و علت داره
شده بود هیچ نه یکدیگر مرتفع شد بنده اکنه اکثر گفتم تو عدول
با همه خراب کردن یک ملت دیگر از اوضاع تمدن و رسم ملک
ملت متمدن رو احتیاج بر آن دیوار حلقه نکند و حال مرکز
... خود با قلعه آمد و ما در این مقام تماشا؟
بیان یک نکته مهم مهتمم به باید دانست آن قلعه تکمیل

آنقدر که از لسان کشیش و عقاید تباه و پست می‌شود از هیچ لسان دیگر این قدر
فاسد نمی‌شود ایرانیان چون به سبب تحقیق و فهمیدن شریعت محمدی را
به زور شمشیر تصدیق و تقلید کشیش و دروغ‌های تازیان را کردند هر خوب
زشت عربی را دیدند به خلق به این قوم به علم و ادب را
جزو شریعت محمدی دانسته و از جان و دل به دو گردن نهاده و اعمال
آنها را دیگر بواسطه اینکه شرع محمدی به لسان عربی نازل شده لهذا
فرق نگذاشتند میان شرع نبوی و خیالات و عادات عرب بیهوده
حتی کفش و قبا و کلاه عربی را هم بر سر آنان بتقلید کرده
و اسم آن را سنت رسول خدا نهادند غافل از اینکه اهالی زبان
درآمد و فتح ایران را کردند ابدا از مقصد مقدس شمشیر و پیشرفت
خدا خبر نداشتند چنانکه در هزار نفر عرب یک نفر را
کتابت و قرائت قرآن کرده نشسته و اکثر اهل ان لطمع
غارت

لطمع غارت و چپاول ایران و هم قسم کشتن و زردشتیان
آمده بودند و بعد از فتح مداین آنقدر جاهل و حامی بیست
اشیا را نابود کرده در تقسیمش درمانده و کلیه خویش عمر شدند
جواهر را هم کمتر حافظ یک آیه قرآن بیست صد دینار زر
عطا می‌نمودند و از هر پانصد نفر حافظ یک آیه قرآن پیدا نمی‌کنند
می‌خوانند و معنی نمی‌کنند و ایرانیان نماز کنار بیشتر چه طور یک آیه
قرآن را حفظ کرده

ادعا کردند که جوان ایم اینست که این وقت هم عاید ایرانیان همه ادا
نماز می‌کنند هر کس در ملک عرب نفهمید و نکشت چون از حمله
عرب است که هر چه گفته‌اند و قبول می‌کنند و در آن فایده
حالیه که دیده چنانچه در جامعیت تمدن رفتی نوع دعا
و فهمیدن حقیقت از اینکه بر این هیه در آمدند جای حاجات و مطالب خود را

صبح ، وقت عصر بران عرضه می‌نمودند هرگاه بآن دو قدح اصلاح

حالی از ولایات برای پیشه آن بت در امان بود و آن بت

محترم میداشت و هرگاه اگر خرما و خمیر بود او را میخورد و اگر سنگ بود

آن سنگ با کلوخ میزد و آب دهن بران انداخته در هنگام

غضب آن بت خود را خرد میکرد

ایام عرب برکات خدا اسماعیل نبود ، بدینکه او امر اولاد در کار دیدار

موافق تدبیر و شهوت نفس خویش میدیدند تا ثابت میکردند

و هرگاه مخالفت هوای خود میدانستند از قید آن عهد بر می‌جستند

حتی اگر شریعت و آداب و رسم جاهلیت بود از آنهای بیرون

و رسم حج در طواف و زیارت کعبه و غیره غیره را امروز

شاملا حفظ میداشتند همه معنا حفظ میداشتند خود عادت عرب

بسیار است که حفظ رسالت تحریر و جمع و اعتقاد از تعلیق

آنها با وجود آنکه عبادت جایز است و کار لطیفی هم نبود لهذا خود

عرب در پیشه دزدی و قتل و غارت بود در وقت ادای نماز تا وقت

معین دیر اما در ادای نماز ، در هر که در جنگ و جمعیت بودند

مختصر و مختصر نماز محض ادای رسم اسلام که خشوع تمامیت مفقود بود چنانکه

آیه در قرآن نازل شد [illegible] که بخوانند یا بگردن می در غیر جنگ هرگز

عرب بعد ادای نماز نکرده و نخواهد کرد یکی از جنرالهای فرانسه می‌نویسد

در وقت رجعت مصر یکی از عرب بادیه بر خیمه من آمد قدری چیزی بود که

پس تهای باشان بیرون بار یک بود و هیچ گوشت نداشت از اهل

پرسیدم که شما از دین اسلام چه دانسته و فهمیده اید جواب داد که میداند

اسلام دینی خوب بود برای صاحب ثروت که هر که را میخواهند میکشند و مال را

میبرند لیکن بعضی فایده نمیکنند چون که دادن زکوة برای مالداران است

و ما هم فقیریم نماز هم جز زحمت بی فایده جامع نمیکند الحمد ایمان

هرکت در عادات ورسوم تازیان بیشتر از خود آنان اصرار دارند
چنانکه اکنون بزرگان مکه و مدینه بکسی قدیم عرب رفتار کنند با توده
و با ناتوان دیگر قدری میکوشند اما علمای ایران و اکابر آن
هنوز از پوشیدن گلیم های دوخته و پوست زرد خریده دست برنمیدارند
تا سنت رسول خدا الوجوب العمل پیامد و ترک سنت نکنند هر چه فراوانتر
از بسیار کسان گذشته از آنکه با بابل کرم بهره هم قصد ورزیدن بر آنها ترجیح
و مهر عرب با کفش نعلین رو داده است ازینجا صنعت خیاطی و کفاشی در عرب
سقط هم پیغمبر آن ها بیرون رفته بکار غلظت معدت و رشد صنعت
فوایت می دهد نه تکلف عی نقش ملی و اتس فلاسفه
اخلاق هر کسی بیشتر از لفاظی زمان طبیعت آنان میرود
زیرا که در میان مردمان هیچ چیز بقدر دین و سنت ملی خیمه
به لقوه دین پرورده و اقوام خویش سوخته و جان خود را

درای

در این کار پایداره‌اند لهذا دیر اگر در قوم بیک طبیعتی شود هزار
نایه میشود و باعث احیاء آن میشود چنانکه دین پیغمبر طبیعت عرب
مطابقت در رفت ... آنان شد و بعکس ریاکار میگردد
کسی اعتراض کند که اگر دین اسلام باعث صلاح حال عرب بوده است
چرا امروز بعد از این ... هیچ منفعتی و بیکفایت تر از تمام ملل
عالمند هم جواب از این میدهیم اول آنکه هر کس تاریخ جهالت
و ناتمام ... وضع چنگیز عرب را در زمان جاهلیت و آن اخلاق
زشت آنان مطلع است میداند که دین خود را تمیز شد و غیر از آن
قوت نداشتند و جز درباره عار ... و در جهت زمین کردند
و غیر از شتر کاهی و دنیه بازی و سرقت و دزدی کاری نمیدانستند
آنوقت برای تصدیق محمد کرد که دین محمد آن ملت را به سه
به اوج سعادت رسانیده است که تا امروز هزار ملیون نفر

اشاره است زمین جزیرة العرب را معین کرده‌اند و تبرکاً دست آن عرب‌ها

رفته و سیاه‌ها را بر سر و دیگ‌ها لیکن چه شد آنان بلد اشرف ملل و مردمان

جهان کمال کرده‌اند

جواب قوم زیرا برای درجات عرب بسته اند تا همت

ترقی نبود و اشاره نمود که بعد اعدائهم کفر و بعضهم شرک و جمیعهم الداء

والمغرب اللهم انصر رب الرحیم و بالای اینها هزاران حدیث

در حق آن‌ها جعل کرده باشند بهمت اعراب در ترقی و تمدن از ثبت

الخلیفه هم گذشته باشند حیف نفس مقدس مثل محمد عرب از

میان این ملت سفیه جاهل ظاهر شد اگرچه همانی خود کرد را

قدرتهای خدا هست که از میان یک ملت وحشی بار بار آتش پیغمبری

بدان دانائی مبعوث کرد تا قدرت خود و کلام آن حضرت

اخلاق را تمام بدیع تمام از سیاست و اقتدار رسانید

در زیر

در زیر تخت قیصر نشستند و ملک تاج کسری کردند تبارک الله رب العالمین

از حسن الاثر ملت معلوم است که مخصوص قوت دین در طبع ملت

بیشتر از تمام قوت‌ها است و با خون و اخلاق و طبیعت جزو خون هر کس

می‌گردد و زیاده از هر چیز خصوصیات و طبایع مردم را عقاید دینی تربیت

و خوان می‌شود خندق یک ملت که شد به طبایع آنان

می‌کند مثلاً ببینیم خندق اعراب وحشی و طبایع ایشان را تا از

قوت شرع محمدی اخلاق ایشان تربیت دیده باید که

طهارت و رقت و نجابت و ذلت را از خوف شمشیر تازیان

دیدیم و سطوت آنان در اخلاق ظاهر است که ایرانی گشته از

زمان سلطنت عرب چون عقاید دینی و مذهب آن

خوف و بیم اخلاق و طبایع ایرانیان شد با رفتن

یادش از تازیان رفته و باز تا جا ماند

روز به روز

آن درخت خوف و خشیت و ترس و وحشت نمو و ترکش نمود تا بدان
درجه که اگر در میان خواب پهلو بر غلطد کسی که آن گلیم تازیان چند بار
هزار مرتبه تیره و تار کرده و آن اندیشه که کفر و شرک تا چه حد به از
خیال نکند تازیان بهزار بار ه برد

آن خوف که در نهاد ایشان خوف با طبع سرشته است در ادراک
بدیهیات و تصدیق و اذعان که به روی فطرت اصلی لقمعی
دانسته که در هر روز هزار بار چشم و گوش خویش می‌بندد و می‌شنود
بعد از خود می‌فهمد و منکر می‌شوند که آنچه را می‌بینند در قبر
تنگ و تاریک و لحد پر از خاک تیره و تار شان را از اندیشه
گذشته نمی‌کنند و در برابر این توهم که مخالف عقل صدرا
هستی انکار می‌نمایند باز آن وهم بیمناک و هول و هراس
سهمناک هر از گاه در طبیعت آمده جاگیر شده و جرئت انکار

امرهای را به دو نمی‌دهد و تمام هستی خود را عقب این وهم خود کرده تا آخر
خوشی را به تصدیق امرهای واضح می‌بازند و دیگر اینکه تصور اینکه چه به راهی خود
از این فرا به مقصود به مقصد دیگر داشته نخواهد که چون فهم و عقاید در
طبع و دماغ ایشان از زمان طفولیت رسوخ نموده از طرف ترکش بسیار
مشکل به نظر می‌رسد

و حالت ملت ایران در بدو تخت و تاراج تازیان که اسباب ادراک
دین نبوده بین اسلام همه حالت طفل بوده است و همه از آنها شنیده بودند
بلکه تصور معنی آن را نکنند فوراً تصدیق کرده‌اند و در دماغ خود
وهم صورتی از برای آن نخ‌تراشیده‌اند که در برابر آن صورت وهمی را
سرکشی نتوانند خواهند مرد از کم درطفولیت دیده که به تشییع
جنازه یکی از خویشان خود رفته و بخروش و تعمیر و حفره بر قرآن مرده
السته و آن آخر نقش تصور ذهن و صورت مدهش ملاقی نکیر که می‌کرد

یا عبدالله اذا اتاک الملکان المقربان را از او شنیده ام در گور روز سیاه
سیاه چهره برهنه برگ کله با موی برغ های با عمود آتشین بر آن
غریب بیمار گورستان در تاریکی شب تصور کرده است هم خواننده هم
دیده انه رعد و چشم انها چون برق و از آن مرده خواهند پرسید
من ربک من نبیک ما دینک دار اگر آن بیچاره
نتواند جواب آنان را بدهد با عمود آتشین بر در آن گور تنگ و تار
چنان لطمه ای بکوبند که مغز سرش از دهانش بدر می کند این صورت و هم
وحشت مدهش یکی از این منظومه خطرناک بیچاره محو تحمل است اگر چه در برابر
این وهم هزاران برهان منطقی و دلایل حسی ... در این بهم بسته
جمال آن چون نهفته اوراق ملکه دلهای ... تاثیر و تربیت
حسنه و دلایل عقلی و سیر و تفکر در اطلاع بر چیزهای مجهول بر این ملکه
با ملکه شده تا که کرده و تربیت شده باز در وقت شنیدن اسم

نکیر

نکیر و منکر بهمان صورت عجیب و هیئت مهیب غریب در نظرش مجسم می شود
واو از ظلمت درونی دائم تصور کرده آمدن دگر بار در چشم مجسم می شود
دیگر از دیگران چه توقع ! بیداری هیئت عجیب اینکه این تربیت طرز
موهومه او را ممکن است چشم دگر شاید علمای بزرگ ترک کرده و امثال
همه ... مثل ابن سینا و فخر رازی و ملاصدرای شیرازی هم از
آنهمه کتب و تدقیقات عمیقه باز از این ملکه کوچک و هم
نترسیدن ! با آنهمه عقل و کمال بیرون نرفته نهایت کاری که کرده اند
این که [illegible] کوچک را همیشه برای که بهتر است از بعضی که هزار
دوره در [illegible] بعد شکل که چاره می شود [illegible]
هرچه در کتب صورت مهیب و هول دقت بیشتر می کند
آن صورت مهیب تر می گردد خلاصه آن تربیت طرز این ایشان
صاحب بزرگ و نیت عظیم ادراک تربیت شده است

و از برای قصاص محمد است و لعن معاویه در وقت دعا با علی درجه و نهایت

رسیده‌اند در این طبقه تازیان و ایرانیان نقطه مخالف را

پیموده‌اند زیرا که ایرانی به طبع طالب تکمیل و تبدیل افکار

و سیر عقاید و دین آنقدر ولوع و حریص است در زمان جاهلیت بجای

خدای بزرگ و اهمیت نفس خود را بر معبود خویش ترجیح می‌زد و هزار

دشنام به او می‌دادند در زمان اسلام هم بیست هزار لشکر جان فشان علی

در جنگ صفین به دیدن قرآن بر نیزه طریقه خوارج پیش گرفته

و از علی تبری جستند اما ایرانیان با اینکه هر آن ستم دیگری

خود به خویش پیدا شدن همی بینند و آن ملت عزیز نجیب به پست‌ترین درجه

ذلت و احتقار از تاخت و تاراج الیغاریان رسیده و پامال گشتند

و خفت رسیده با روز بروز بر ارادت و اخلاص شان به تازیان

می‌افزایند و نمی‌کاهند و هر گاه قبر کهنه عرب بدوی بی‌نام و نشانی

بر آن گنبدی برپا نمایند و بارگاهی سازند و در برابر آن خاک بوسیده

سروپای برهنه ایستاده با ادب تمام و اظهار کمال ذلت و ارادت نموده

تضرع و خواهش را از او می‌خواهند دیگر خود [illegible] تا همه [illegible]

هر گونه نفع نشینی عجیب‌تر اینکه تا کنون نیامده از ده هزار ایرانی

با هم [illegible] اینکه بر دست سفیان مکه و مدینه کشته شده

شقاوت کرده و دیده‌اند مع ذلک باز به ایرانیان بجان دوست

بدارند و این ملت دلداده شرف و سلطنت هر دو را و بالاتر اینکه

[illegible] از عرب و اولاد ایشان [illegible] راضی [illegible] خود

در کار تقیه [illegible] می‌نمایند و همواره در مجالس خویش وصف

شیعیان [illegible] می‌کنند و [illegible] مجمع [illegible] عجب‌تر از این اینکه

تازیان مکه و مدینه [illegible] خود را [illegible] و حقارت و ذلت می‌کنند

با اینکه علی و عمر هر دو از یک شجره [illegible] و در زیر لوای

یکی نیز ببینید پیغمبر ع سبب گمراهی نکرده و دشمنی عمر را در دل برانگیخت

بجمله در رواج و ثبات اعتقادات دینی و کیش تازیان ایرانیان

طلبهٔ غلو و افراط کرده و خواهان عشری از اعتقادات دارات

ایشان را درحقیقت دینی خویش کنند دلیل این سخن اینکه

در همه بیان است صریح می‌گوید پیغمبر بر دیگران هیچ شرف و مزیتی

نکند ما انا الا بشر مثلکم مرد و ملک قرآن نامه نیز ابلاغ

را آشکار می‌کند انما انا بشر مثلکم رسالت ربی او را چه منت

ما اسئلکم علیه من اجر ان اجری الا علی الله پرستش قبر پرستش

پرستش است جانشین رفتند و قبرها را خراب کرده و در روی قبر امام حسین

قبه کنده و نوشیدند و حال اینکه الله را حق و پیغمبر را منت خوب

دارد بر فرزندان فاطمه آنقدر حق نکند چگونه آنان را

باوج سیادت رسانیده سیدها و تا بیان در عرب مکه و مدینه نکردند

پیغمبر را

عمر را ابوجهل می‌شمارند اما ایرانیان در باب حسین و عجب از بلاغت و قرائت

فقدان امر قرابت و خویشی ملاحظه ایشان روز ماتم گیری و عزاداری

هزاران آه و زاری بکشند بدین جهت که دین را به ذلت انداخت از ضرب شمشیر

دور ریزه دیگر تازیان در قوم و خویش خود باشند قصد ده از آنچه که

علمای ما در ترویج زبان تازیان و تمجید و تمجید ملت و جهد ایشان چه کرده‌اند

اگر هزار یک آن را در باره ایرانی و زبان ایرانی کشیده بودند هنگ

آنان از ملت تمیز تمام عالم را گرفته بودند هزار یک آه و ناله‌ها که ایرانیان

در عرض یک سال در عزای امامان با آسمان می‌رسد اگر برای یکدیگر

و پیاده روی خویش کشیده و کرده بودند حالا دیگر اساس ظلم را برکنده بودند

مرز و بوم ایران از خطر و خطر آسوده و ثروت و تمدن و ترقی

و اوقاتی ساخته بودند آن مصارف و مخارجی که تا حال ایرانیان

برای قبور هزاران در خرج کرده‌اند هرگاه صرف مکاتب و کارخانه‌ها

و در اینجا پشیمان ایرانیان نزد بودند الا به روح حسین را از خود خرسند و ملت
خویش را ارجمند و سعادتمند و خاطر معتقدین غیرت پرور عالم را شاد و مـ
ستمند را از غم آزاد و فارغ کردند

افسوس که مدارک و شعرای ما نیز از آن تاریخ و تقدیر بعد به تصور
نه چنان مسلط شده‌اند به مبین زیبایی به اسلوب رخنه در آن کنند و ببخشند
که قسمتی طلبه و شعرا و تاریخ رصع برای برقرار امام حسین و امام رضا
از جدول اعتدال اگرچه بنای اخلاق را حضرت خلاق
در طبع انسان به طور تعادل و در رقم احتیاجات آنان کم گذارده اما از جهت
معیشت و معاشرت و عادات مملکتی و هم از بابت ضعف قوه عاقله در دفع
معتدل و موزون اخلاق و حاکم بر طبیعت گاه انحراف به سمت افراط میکند
مثل بعضی از اخلاق و خواهشات انسان به بعضی دیگر زیادتر که اخلاق را
از درجه اعتدال تا به صورت جنون منحرف میسازد شدت

در یک

در یک ملت به واسطه کمی صنعت و حرفت و زراعت ضیق و تنگی در معیشت
و روز کار خمار شود در این صورت حرص و طمع در میان آنان
زیاد میگردد و در یک ملت به شهوات و راحات زیاد شود قطع صفت
غیرت و تعصب در ایشان روی پنهان میکند و در یک ملت که غیرت
و تعصب و رقابت می افتد در ایشان خلق مروت و حس انصاف
میکاهد به قدر و پایه هر چه یک کفه ترازو سنگین تر شود کفه دیگر
سبک تر است و لوازم کمتر بدین میزان و قاعده نظیرها
از همین قبیل اخلاق هر ملت محتاج به دقت مفصله تقسیم کار دیگر
مگر سلطنت که این حرفه به تعدیل اخلاق و صفات
ملت را دارد سلطنت در واقع و حقیقت قوه جبریه و مقررات قهریه
دیگر است و دین هم قانون معتدل هر ملت است بنا بر علیه
هیچگاه یک ملت از داشتن قانون عدل و دین حق بی نیاز نبوده و کمال

چون دین قانون عدل و دین حق را یک نفر نویسد ، باید پیغمبر

و جمعیت مقصود تأسیس پارلمان قانون عدل و دین حق است دیگر آن

از فواید صنعت و تنظیم دین است که جمیع از قوای طبیعت که در کون

و غیب طبیعت انسان مخفی و نهان است در باطن قانون عدل و دین حق

ظاهر و پیدا می شود و دین حق و قانون عدل حالت آن آب و تأثیر را

دارد که بر زمین و بر درختهای میوه دار می کند و می دهد بنابر علیه (۲)

ملل عالم محتاج به قانون عدلند و یک مجلس و یک جمعیت قرارداد

و پیامبر دین حق و یک حکیم و پیغمبر های آن را ببینند اما دنیا علم و تمدن

و چون همیشه تأسیس های قانون عدل و دین حق بدست یک حکیم

و پیغمبر شده است جامعه ملت ستمدیده حالا محتاج به نبی بوده اند

و اگر آنها را از ملت ستمدیده بوده اند در او دانشمند

و عبادات و عبادان و کلدانیان بشر و از ملت یهود و ایران

ایرانیان

و چنگیز ایشان نیز که حکیم و پیغمبر ها هر کدام بیت اند بوده و دارد و بشر

از این جمعیت ها را قانون عدل به قوت تورات و علم آرا و در ملت خود

تأسیس می نمایند مثل جمهوریت فرانسه و پارلمانت انگلیس و حالا آزادی و ملیت

از این تقریر معلوم شد که ملت عالم حالا محتاج به قانون و دین تعلیم نمی شوند

با آزادی ملت و به قانون حفظ و حمایت ظلم و تعدیات ظالمان را مرزی نماید

و وقتی در برابر دین نیست و ملت را اخلاق و صفات زشت با طبع را

گرفته باشند در دل و جان ظاهر شود مثلاً تجار را

و قانون اساسی عالم به نظام مملکت ثروت و دولت یک ملت شود

جمع شده فقرا و ضعفا را به جهت عدالت شود از ثروت و مال

محروم نیستند و حال آنکه نظام مملکت رفع قانون

از انسان ظاهر شده است و هیچ جا ظلم و ستم به نور عدل

و داد صورت آراسته از انسان در حق بیچارگان فقیر و نادان

صدها و هزاران گردیده است   اما دین هر آن و زمان با جدایی ملت

و فرد یا تحد و هدای سیاسی بکوشش دل متحد نمی‌توان کرد باشد

از اینها و دولت به قوت شمشیر علم و ثروت و تجارت

از دست در بازرگان به سامان گرفته است قدرتی که به

بعنوان زکوة یا خمس و رسم احسان   و صدقات بدرستی

رد کرد این است که دین بشر اخلاق باطنی ریشه سلامت

کرد   لیکن قانون عدل هرچه قوی هم شد نتواند اخلاق رشته

باطنی یک ملت را سالم نگهدارد مگر اینکه ده هزار سال بر یک ملت

در تهران بگذرد آنوقت در اثر وطن و اخلاق مستقیم تولید شود

و الا دائماً کارگیر خلل   بنا بر این مقدمه هر وقت یک ملت

از داشتن دین بی نیاز نخواهد شد   الا اینکه قوام آن ملت

بکمال طبیعی برسد   اکنون که معنی دین و احتیاج بشر را

بیان

بیان نمودیم   میتوانیم گفت بهترین دینها و صحیح است که امراض آن ملت را

باید بدارو دین معالجه نمود   و باید دین موافق اصلاح امراض

آن ملت باشد   ازین رو حتی میشود که یک دینی برای یک ملت مخصوص قابل

کافی نیست و دفع مرض نماید   و همان دین در وقت دیگر ضرر کلی داده

بر مرض افزاید بهمان طریقه که دوای سرسام در مرض فلج یا داروی

فلج در ناخوشی سرسام بکار برده شود از فاید گذشته بموارد ضرر خواهد بود

ازین جهة است آنچه که ما میدانیم که کیش تازیان ملت عرب را با وضع

عادات زمانی و ملیت ایران بلد بر خاک مذلت نشانید حکیم

دانا باید بهتر اخبار را [illegible] بتصدیق همگی [illegible]

از کمیه امراض ساریه [illegible] ملت عرب هیچ کیش دیگر بهتر از

دین اسلام نبوده و نخواهد بود چنانچه خدا در صد جای از آیات

قرآن بر غیر عرب راست فرمود   لتنذر ام القری و من حولها

و تنها زبان غیر ممالک هر قومی که نکنند رو قوما ما از قرآن بهم تسند قوما
ما بانفسهم نیز ... که و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه و غیره
همه این آیات صریح است بعثت پیغمبر از برای ملت و اصلاح
حال عرب و حق تا اصلاح ... شود
آری گوئیم قرآن که از جانب خدا آمده پیغمبر صلعم مبعوث از جانب
خدا آمده است همین قدر میگوئیم که دین اسلام برای اصلاح
ملت عرب و دفع الکفر ... آن قوم بد ادب شد هو الذی
بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته هرگاه ... جاهل
و ... برای مرض ... که ... بداند که آن ... مخصوص
معالجه ... نه برای معالجه ... هرگاه کسی بگوید ... دوا
در ... عالم ... فایده کرد ... نکند ... آن
... برای مرض ... طبیب حاذق ... که ...
...

قصر را در آن ... غیر ممکن ... رفته ... عمارت ...
معمار کامل و مهندس استاد برای ... که ... بهتر از آن
ممکن نبود ... در آن ... ممکن نبود و از
... و ... عمارت ...
... که ...
نکند ... و ... حق ...
کامل ... تعمیر عمارت ... ناقص است
هرگاه معتقد ... این ... معتقد ... خوب ...
... عمارات ... تا ... و ...
کرده ... گفته ام ... بلکه ... دهند ... ممکن است
که کسی ... اعتراض کند ... چه ضرر دارد ... عمارت ... تا ...
... در جواب ... [illegible]

عرض میکنم این فرمایشات شما علامت این است که بدون تفکر و تدبر
حرف میزنید و نمیدانید که از علم معماری و بنائی و طبابت و حکمت بهره
ندارید هیچگاه با قوانین عقلیه و براهین منطقی جمع مابین ضدین ممکن نیست
آتش و آب را در ظرف واحد نتوانید نشاند گرمی و سردی در یک محل
جمع نگردد خوی عربی و طبع ایرانی از ده هزار سال قبل هم مخالف بوده و
هیچگاه موافق نگشته چگونه میشود حکیم علی الاطلاق پیغمبر خود را در این دو مرض
مختلف امرض را یک نهج و یک قانون بدهد اگر چنین تصوری کنید پیغمبر
پیغمبر را حکیم ندانسته و اعتراض بر خدا کرده‌اید طبیعت ایرانی در هشت هزار سال در
روی زمین میان ایران تعیش و کامرانی بوده و در تمدن و انسانیت ریاست
نموده که مطابق و موافق است با طبع نازک بار بار و چشمه جوشنده و ایران
کاری و بغیر از قتل و غارت نشانی و از هیچ قسم تبعیت و در ترک دین با موسی
شتر و غارت ملازم دیرینه این ملت پیدا است تفاوت از زمین تا

خلاصه شرع محمد چگونه برای اصلاح ملت بار بار عرب و حشیان بدوی البته
مناسب و موافق بود نه تمام عملهای عالم اگر چه حیرت و تمکین دارد دین و آئین
هر ملت البته باید مطابق خو و خصلت و طبع آن ملت باشد و ممکن نیست که دوا
یک مریض مخالف مرض سازگار و مفید شود و هیچ عاقلی باور نخواهد کرد
که یک قانون و شرع برای همه ملت در هر جا مفید و سودمند گردد
مگر عقلای ایرانیان که انکار بر بدیهیات و تقدیس بر عبادت لازم کرده اند اعتقاد دارند
استقلال دارد که هیچ نوع تأمین کیش و دین را البته و لیاقت عموم مردم با
ملت در زیر دایره دین و سلسله کیش و آئین بند و هر دین و کیش را لازم است
بعضی ملت مخصوص تأسیس کرده باید این نکته را نیز دانسته باشند که هر الهی دو کیش
مطابق طبع و موافق خوی یک ملت است چنانچه نیمه هلال کند مرا که زده هرجا
موافق و مطابق نباشد مثل انعکاس آب تجربه و تعقیب حال آن ملت میشود
ما نظور که هر دین قابلی در اسلام و دارو در اسلام در دفع ملال لا تشفی

خلاصه مطلب آنکه دین ما مثل همین قسم است و هر امری که حکمت مادی
مقام حکمت دینی مبانی اسلام و قرآن دقایق تفسیر کرد، با طبع عموم کفی
را دیده بصیرت خواهند دید   اصول اساسی حقیقی دین
اسلام عبارت از آیات قرآن کریم است و آنچه زبان از فم حضرت افادات
پیغمبر است هم ابراز مقصود خدا و غرض پیغمبر و کنه اسلام را اظهار نموده
و ما ابراز ذوقی در باب افادات و اضافات که بعضی سهم در
تربیت نفوس و صلاح و کمالات امت بلد هر آینه از آن شرح کنیم
و آن احادیثی را که از برای منافع شخصی و فواید و اغراض ذاتی
و تقلید و تأیید از برای حفظ و ابطال عالی از ثروت خوار و فقیهان زندیق
خوار رشته دیر و مدرسه کمال حفظ در تقلید اعمال خویش واگذارند.
از آنها سخن نمی گوئیم
اساس دین مبین اسلام بر آیات متین قرآن است و الیوم اکملت لکم
دینکم

دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا   کی دلیل بر این است
هر آیات قرآن کریم دیگر و ایمان نیز   و ابراز تأکید احتیاج بیان
این دو آیت که از آن و حکم و آیات تا بیان کنیم   او لم یکفهم انا انزلنا
علیک الکتاب یتلی علیهم   شاهد کافی است که بیانات از هر چیز در هر مقام
کوکبه معلوم شد اصول اسلام عبارت از آیات قرآن است که در صحف قرآن
چند دفعه بیان نموده   فقط   قرآن مجملاً تا به حد و حدود مرام
کی عقاید و مبداء   مگر عقاید عباد   بیم و عمل صالح   اما مبداء که
عقاید نیز یکی توحید و فاعلیت بی مثل و بی همتا که از وجود عقل برای
نظام این عالم بر وفق حکمت تام حیث و قرار نهاده است سبحانه و تعالی
عن الفضول   معنی از آنها بر عمل خیر در محکمه عدل حق مکافات
و از برای هر کردار زشت مجازات مقرر و مقدر است   فمن یعمل مثقال
ذرة خیراً یره   و من یعمل مثقال ذرة شراً یره   کدام جواز

در کدام خانه نوشته است در مکه و مدینه یا در این جهان یا عالم
آخرت یا یک نقطه دیگر حقیقت تفسیر و تقصیرات
عمل صالح و آن عبارت است از تقدیس خلق و جمیع و ارادات
خوب و خوی مرغوب که [illegible] عظیم آنقدر که در این
این [illegible] حکمت [illegible] که در [illegible] اسم است یعنی
و اعتقاد دینی با جنبه ترقی تام حاصل است قسم دوم عبادات
که آن عبارت از نماز و نیاز و تبتل و خضوع برای خداوند مانند
صلوة و صوم و ادعیه و مناجات و غیره جمیع ملت عرب بسوی کار
[illegible] نیست و اکثر اوقات [illegible] در قوای [illegible] و لذا
[illegible] لهذا حکم [illegible] صلوة
و صوم و ادعیه را درباره آن قوم مقرر فرمود
[illegible] خویش [illegible]
امل

روی خود را از گرد و غبار و چرک با هیچ آلوده شوید و بر روی خود را
هیچ بجز عرق و روغن زیتون روغنی نیست با دست و پا که از عرق
تا بناف بزیاد و جامه شتر [illegible] است تطهیر نماید پس از آن [illegible]
شتر کار میدهد و پروردگار خویش در رکعت نماز با کمال توجه [illegible]
کمتر و در [illegible] چند روزی را بامدادان [illegible] صحرا [illegible] خورده
و در زیر خار مغیلان در مرتع شتران است بخواب رفته استراحت نموده
بعد شب هنگام با نهایت آرام کامل [illegible] خویش برگشته [illegible]
از آن نان ذرت و شیر شتر میخورد این است رفتار که فقط با زندگانی
صحرانشینان موافق است چون جمیع عرب [illegible] محروم از هر عادات
و آداب [illegible] چهار حد و حدود [illegible] و جمیع آنها
که از دیانت ثروت و دولت ادراک [illegible] عاری [illegible] زیرا
کلیه این [illegible] حضرت [illegible] پیغمبر چند آیه قرآن در

در مقدرات بعضی و لوح محفوظ و بعضی بهشت و دیگر مانند نازل شد

و درباب این ظهور و چند آیه در علم تشریح و نعمت و زهد و تقوی و مهر و غیره

در دنیا و میل بخور و خورد تا بتدریج حرص و حسرت و حسد طبیعت

آدمی بعد باز دارد از استعمال این صفات یعنی حرص و حسد در تمام خوبی ها

بوند و در صبر در مصائب و نوائب و شکیبائی در رنجها و گرفتاریها و بلیه

و تعلیم تعاون و توکل بر خدا در مقدرات و مشکلات آیه چند فرموده

و در قصص و حکایات چند مانند قصه موسی و فرعون و آدم و شیطان

و یوسف و اخوان و ابراهیم غیره آیه چند در قرآن خدا نازل

فرموده تا از خلق زشت و طبایع ناهموار آنها مستدل کرده

وفا و ثبات و صدق و انصاف بدیشان بیاموزد

این بعد قسم اعظم از عبادات که در قرآن مذکور و مسطور است و از بعضی بتدریج

خوب بهتر از این آیات و خوشتر از این قصص و حکایات در دور

شود

شرف و ناداری و باعث رضیت و عدالت و صدق و محبت در انسان

بشود و حکایات و قصه گفته بود نحن نقص علیک احسن القصص

ای جلیل القدر [illegible] توانسته تنها عالم ذات

پروردگار از عبادت بندگان خویش مستغنی بوده است پس از غرض از

عبادت و مقصود از تشریع نفع و فایده برای خود بندگان و ثمره آن همه

حال آنان است در غیر حال باید دانست که آیا این قسم عبادات و آیه

نوع طاعات که باعث استقلال معیشت و فراغ حال و زندگانی مردم

می شود محبوب خدا هست یا نیست ما از پیش نوشتیم که خدا هم در آن رفاه

حال و سعادت آنکه بندگان خود را خواسته و هیچگونه زحمت و

و رنج هایی بر ایشان نخواسته چنانکه انما طلب علم [illegible]

با فشار بهره که مقصود آفرینش نظام کل و تعمیر این جهان

و سعادت جاودان است قرآن و سایر کتب آسمانی و عقل سلیم

نیز شاهد این امر است که اکثر تنشقات و عادات مرغمه مبغوض خدا
و منفور فطرت اصلیه بشر است چنانچه از ذیل ناهیه ما جعل علیکم فی الدین
من حرج و لا یکلف الله نفساً الا وسعها و لا ضرر و لا ضرار و الشریعة السمحة
السهلة آشکار میشود حال بعضی از آنها که مرتاضان بنظر حکمت جلوه
نموده خدا نمیخواهد و هیچ ریاضات بدنیه منع کرده تا اینکه مثل درویش
می خسکه دار کار میشود یا اینکه چوکی آن کما هو یان بنهد تن
ترک معاشرت مردم لیکه از تمام حظوظ بشریت خود را محروم
ساخته تحت عبور برای آبهای شور با کله های مرده که ظرف
خویش قرار داده و بند انگشتان مرتکان در تیغ ریخته و دیگر ول
آویخته و خویشتن را زنجیر کرده اند این محبوب خدا نیست نعوذ بالله
نه جهان انسان یا اینکه ترک کرد و کار در ... از رنج و خار
قاعده کرده چشم طبیعت سلیم را از دیدن آثار قدرت پروردگار
محکم

حکیم چه شایان فهم است که اقتضای منع کرده و محروم نموده باشند چون ذات صحرا و بیابان را
... دیگر گرفته و تحمل زحمات و آلام و مشقات را مایه افتخار خویش دیده‌اند
اولیای حق شمرند سبحان الله این چه حرف است قل من حرم زینة الله التی
اخرج لعباده والطیبات من الرزق که اصلاً قابل ... است و تمام این عمر
و ادراک و حواس انسان نیز برهان قاطع است هر یک تکیه ای ...
... نیز هم چه برای دیوانه ... و هم حیوان ... بلکه برای حکمه
حکمه متقنه نتیجه عادات در صورتیکه رواج یافته و عادات و رفتار
خود عادت مربی ... وانکه مخالف شرع و آئین و مخالف ...
خدا آفرین و مسلط ... و منفور اهل عقل است هر گاه عالمی ...
درست در احکام و عبادات قرآن غور کند و تفکر نماید بر این ...
عبادات ... عین ... ایشان است ...
... آمده ... العضاء و الطهارة ... معمل ...

بر پا کند بی قیمت طبیعی که شرح خود بود در جنگل شوره‌زار و بیشه‌زار بکار برده

و خوردن برگ و ترک آب در زیر فاز نشیمن می‌گردید داده آن نه خیالی نه غم

و نه اندیشه بیماری و نه فکر فابریک سازی با غرور در عمق آثار طبیعت را

نه دانسته نه نوشتن نه خواندن نه بردن نه دوختن نه همه کردن و نداشتن

سوختن نه رشتن نه بافتن هیچ شغل و کاری نداشته با چارگیری و افسرده

گشته است حال بهتر که از آن آب دست در پخش دید و علاج فکر

بدان و بنیه حرکات و ورزش مانند نکند تا جهش پژمرده و روح افسرده

و دماغ مانند مرده از حرکت آید تا چند وقت زشت و خوار برای سرش

خیالی بزرگ که در مغز و فکر در بدن و مهاد و در روز هم قدم بزند اما

بدان همه فابریکی ادارد که اگر یک آن از شغل خود فارغ کند البته بکند

عادت بیرون مردم بیشتر دارد می‌شود یا بدان کاسب و مدیر و ادارات

اگر ده دقیقه وقت خود دو غیب کند هزار فان زیان و ضرر دارد

نوع بشر دارد خواهد آمد یا بدان وزیر و دیر که یک ساعت وقت یک کرور

ورزش دارد چگونه می‌تواند تا به ورزش همت تا بشغل آداب و ترتیب

و تاریخ و ذهنی و ادراک و ذهن گردد مثل ده خواهند کتاب‌های انگلیسی فصلی

نماز کردن که چنین نیست مقصود با یکه احکام ختم ما که بر حسب حکمت

مبنی بر حکمت و بر وقت و بر معنی است مانند حکم استبراء و استنجا در مخصوص حیض

بخصوص است هر گاه کسی که حکمت سلاد حکم قومی اجرا نمودن بخواهد باید با کمال دقت

باید عقل نمود مشتر مودی سود گفت شیخ خوب وارد آورده ملک ارنج

و عالم کرده عرب با دو چار ده ساعت به جهت می‌تواند که به بهار

نورد انگلیس با برنج با اگر یک ساعت غذا پس و پیش به

خوش بستر رجوع کرید تحقیق الله لحظة اقدس

شیخ مشهور است روشن که ماه رمضان شهر آمد بنماز و روزه

گرفتن بجبر رشته روزانه توانی فرزندان همه برمی‌گشت

همشهریش را دید که بشهر رفت گفت از این سفر توم بگذر و در طعم تلخ آن بود
چشیدم و در عجایب دیدم کمی رسم شهریان اینکه تشنه و گرسنه ماندند یک
هفته هی می‌زدند و با آنکه اغذیه و اطعمه آنقدر که کافی بودند در طلب آن و در عوض
آید از خوردن مضایقه می‌نمودند نه که مهمان نورسیده بودم طاقت این ... را
نیاورده فرار نمودم رسم دیگر اینکه شبانه روزی سی و چهار بار کوس خود را
بطرف آسمان نموده ندامتشان می‌دادند برای که شهریان عوض اینکه
رو بخدا کنند پشت بدو کرده و از خدا برگشته‌اند عاقبت آن بگذر

و این داد و بداد آنان بود برو زیره خواهد شنید

یا از طبع دانان و ذکیان می‌شنید عجب و رود منحوس شده در تقد ... لی
دیده می‌شود از اثر مداومت بر طاعات در لوح است پیشانی رسیده
و بسیار ملال حسن شنید ادعیه ماثوره از سید سجاد دلو زبان
انگلیسی ترجمه کرده بودند ادعیه اسداد معروف بیک نسخه صحیفه سجادیه بود

بدقت

بدقت خوانده و در کتاب خویش مذکور داشته در طبع رسیده ادعیه صادره جناب حجم
علی ابن حسین بود در زمان صغر سن ... است که در عالم تمام حقیقت و در کار ... است
و قهاریت و جباریت کامل کرده و اینقدر صفات رحیمیت و لطف حق بلکه ...
کم است چنانکه همیشه در صحیفه ادعیه خویش همه از خوف خدا ...
کمک از ترس شاهان و هم ستمدیدگی رعیت ضعیف از بیم ظلم پادشاه ستمکار ...
در بسته و آنقدر پیش خدا التماس و التجا نموده که اگر نزد یزید کرده بود ...
هراس در می‌گذشت الحاح و اصرار و مناجات و ابرام از حد ... دلتنگ ...
طبعی تر زبان است هزار قسم دعا و دیگر ... از مکان ... آنان ...
در آورده است و غالب دعاهای ... دیگر بر موضوع ... مستقل ...
و بکلی کمال ... نمود یک مظلوم عاجز برای ظالم جابر نوشته است ...
در تمام حیات و ... و انزوا زاری و ناله ... دل از ... ترا ...
مهربان ... تا اینکه از ظلم و تعدی خویش نگاه ... شاید ...

در این عجز و لابه و استغفار و استغاثه بود که در حلقه اجتماع چه مرد و چه زن ناگهانی

جواب میدهم این درجه ذلت و مسکنت و این درجه حقارت که در ملت ایران

نمایان است و تمام غیرت و شهامت و انسانیت و جلادت ایشان را بر باد

داده و آنان را تا این اندازه عاجز و زبون نموده به پیش عربان

گرسنه وحشی نژاد و ... که از ذره کمتر می شمارند و از ... حقیرتر

و بعقیده خود زیر دست میخواهند نه تنها از قوه ظالمه آن بیگانگان است

بلکه از اثر آن ادعیه ماثوره که ذلت ... و اوهام ... ذلت و خواری آنها

که این چنان طبع ایشان گردیده بقدری مسکین و عاجز نموده که جلادت و شرافت

و بزرگواری آنان را بر باد داده مشرح ... بزنجیر امیدهای بیهوده

میزنند و با دقت ملاحظه نموده ام قطره ... از ... ایران ...

جویان است بیشتر قطره و کرتا ... از اطراف ... زندگان و مظلومان

آن است ... بهر یک شرف ... حسب نژاد ... گرفته

خویش

خویش را هم ... نگفته بیچاره ایرانیکه بهمان شماره ظالمان از مظلومان کمتر بوده است

علی علیه السلام در کاغذ اخیر خود به مصریان نوشته است بیایید بر ضد عثمان

شورش ... میکنید تا کی تمام مصریان گرفتار و ستمدیده ... لعنت کرده

و ترس نیندازید که بر ظالمان بیشتر ستم روا دارید و اینها در دلهای ایشان تا ...

همیشه ... میکنم ... مظلومان ... ظلم ... با ادعیه ماثوره

به ایرانیان در مقام تملق و تضرع گفته ... دیگران زشته ... ایشان بسته اند

کار ایرانیان ... در برابر هر ... شرف ...

ظالمی آنقدر تملق و احترام و تضرع و التجاء میکنند ...

در برابر خدا انکار ... هرگاه خوب ... چه ...

مردی و بزرگواری و شرف ملت ایران ...

که از اثر ادعیه ماثوره بر باد رفته آن وقت ...

که غیر از هیچ چیز ملت ایران ... این دعاها ...

میشد زیرا به واسطه طبیع تر از اعراب پلید که ۲۰۰ تا

عالم را در وجود داشتن و موجود بودن دانسته از علی علیه السلام هم اورا

میکند به فرصه وجود ذات خداوندی را به ذات چنانکه

مولوی هم گفته است خود سالکانی زیرک شناسی که ایشان دل

همی وهمی خطا کنند تا آنکه گفتگو شده همان کلمات د

تضرعات را برای خدای کهنه دوست قربانی کرده

و ابدا ملاحظه شرف خویش را نکرده است مقصود همه تربیت

از آیات قهرآمیز به همه جا با آیات بشارت عده همی در قرآن

ذکر شده نرم کردن اخلاق خشن و خونخوار زشت عرب از آن

نخوت تازیان و خودپسندی ها و بی پای ملت عرب بوده

ایجاد حکمت را نیز در طبیعت ایرانیان برعکس همه

بکنید به درجه ترس وعده وعید و عذاب الیم و تهدید

دیگر

دیگر همه قرون قبل مهر و در زنان دوزخ نخوت همه ایرانیان را

ترسیده به کلی جوری را باخته و در خورد هزار بدبختی و هزار قسم ظلم

ساخته است در واقع مثل آیات قرآن و احکام پیغمبر آخر زمان

در حق تازیان و ایرانیان مثل قبطیان و سبطیان عصر موسی شده بود

که آن را خون و مر ایشان را آب روان بود مولوی را است

هر که کرد زنبور خود بدو از مکان زان مکی شد زهر و زان

یکی عسل همان قدر آیات کلام قدیم قوم عرب را

تسخیر کرد همان درجه ملت ایران را بدبخت ساخته

در کتابش پیغمبر از پارسیان ظاهر شده بود یکی از آیات

قرآن احکام الهی است که به کلیه تبدیل اخلاق و عادات

عرب نازل شده است مانند ترویج و طلاق و حج و زکوه

و خمس و جهاد و غنیمت اما مسئله ترویج را باید

آورد خوب تشریح نمود تا مقصود ما از آن معلوم گردد

تزویج از امور ضروری طبیعی است که بقاء نوع و نسل بدو مربوط
بدان است و هر کس مسئله ازدواج را انکار کرده بقدر نقیصه
و بی اندازه یک نکته حق و ادراک در او نبوده زیرا بر نکته
در حال نظام طبیعی بوده و ضرورت و لزوم مسئله ازدواج که نقیصه
بنا بر این در اهمیت مسئله ازدواج هیچ شبهه و شکی نیست چه از ضروریات
طبیعت است و دست قدرت برای رواج بازار ازدواج
از قوی و ادوات حس و آلت شهوت و لذت بین
در هر یک از آنها و حیوان زیاده از حد حصر و حساب اسباب چیده و حاضر کرده
سخن در کیفیت ازدواج است که آیا چگونه باید اجرا شود در حیوانات قوه
حاکمه طبیعت بدون انحراف و غلط در هر صنفی طوری وضع را لازم
ترتیب داده مثلاً اغلب حیوانات را وقت ازدواج در زمان

آن از

تقارب و تلاقی و توالد و تناسل مرسوم و مخصوص فصل مخصوص است
هم در آن زمان بواسطه هیجان آتش طغیان نموده و زمان مستی ایشان می‌رسد
چنانچه اسب که در فصل بهار و گاو و گوسفند در موسم خریف و شتر در زمان
زمستان وقت قران و جفت شدن است بهمین قسم حیوانات را در مسئله
ازدواج سه حالت است در برخی تعدد زوجات غیر ممکن است مثل
کلاغ و کبوتر که فقط یک ماده بر می‌گزینند و در غیب و نقص با ماده دیگر
انس نمی‌گیرد قسم دیگر اگرچه تعدد زوجات ندارد اما در مدت
زوجیت با ماده خویش با ماده دیگر عقد زوجیت نمی‌بندد هنوز که ماده
حیات یک ماه است با ماده دیگر کار ندارد قسم دیگر تعدد زوجات را
مالک و هر زمان با ماده دیگر است باز در حال هم دست در کار است
مانند خروس اما مابین هم حیوان میمون است که بعد از حمل ماده دیگر
جفت نمی‌شود الآن در نزد ملک ایران محقق است تا در صورتیکه

هنوز جای عمل درخور ننموده تنها به کتابها درداده   این مسئله را فرنگیان
خوب بدقت رسیدگی کرده و کتابهای بزرگ در این باب نوشته‌اند و مقصود
در اینجا بیان صورت اجمالی از ازدواج است هر چند بیان به سامان بدیهی
نه شرح و بسط این علم بزرگ طبیعی فنی شده. تغییر ازدواج علمیه   اما
در ملت ما این قسم از ازدواج معمول است متعه در اکثر جاها و ولایت
نبوده و بعضی از ملل اروپا قسم دیگر معمول هر مرد بعد از مرگ زن
احتیاج به زوجه دیگر ندارد چنانکه تمام جوانان جنس زنان
در جوانی میمیرد و از ترس گرفتاری به این حکم در قلعه که مخصوص
با آداب تمام خود را به در آن حصار نموده و به دست خویش خود را
خفه و تلف می‌سازد   قسم چهارم هر مرد یک زن داشته و تعدد
زوجات روا نیست اما در فرنگستان بعلاوه و تکمیل فرایض جائز
است و تا همه تمام فرنگستان و اغلب ملل عالم

همین

همین قسم است   اما قسم دوم که تعدد زوجات است تا چهار زن
سنیان و تا هزاران هزار در مذهب شیعه در صفت متعه ممکن است
یک قسم دیگر از آن فاسقت نیز هست مردان و زنان در کلیه جاها نیز
معمول و متعدد است و آن از مسئله ازدواج خارج
و در ایران بنام صیغه بازی و در عثمانی زن بازی و در فرنگستان
متریس لقا در اهستی و در هندوستان چه پیش کرده‌ها می‌باشند
این قسم از حرام حقیقة از ازدواج نیست و مقصود بلکه فقط
غرض دفع مرض و رفع ضرورت و رفع حاجت و التذاذ و در ایام
و قوت است   نه توالد و تناسل و اداره و تکفل عائله
باری در مذهب مقدس اسلام قسم دوم که تعدد زوجات است به
جائز و معمول است   کنون اگر بنظر دقت نظر کنیم و مقصود از
ازدواج که توالد و تناسل و حب عائله و حفظ

و حرمت داده است بدانیم خواهیم فهمید که مقصود حق از اباحه ازدواج چیست

و از وقت می‌توانیم قرار عدل را از منع از ازدواج مطلق جواب دیگر

حق و عدل را ثابت نمائیم والله تعالی استاتیستیک ایران که علمی

بینی قانونی و ... دقت ملاحظه می‌نمائیم معلوم می‌شود که زنان

مرد در میان آنان ... سه هزار سال معمول است آیا از شمار نفوس مردمان

هر قسم کم از ازدواج در ایشان رواج است سال به سال می‌افزاید

بعد ... نفوس اهالی ازدیاد می‌خواهد خانم از رأی آن دو

در سالهای تمام نفوسش با نقصان شده و نگاه می‌شود یعنی مجبور باید ازدواج

نمود ... از آنان کفایت نمی‌کند و از آنکه نفوس مردمان

نقص می‌کاهد هر سال ده یک ایشان می‌کاهد بر فرض اینکه

بلکه ... هر فرد ... در عدد ایشان نقصان بهم رسانید با علت تعدد زوجات

در حق ... و شوهر خود ... رقابت و عداوت تفرقه در حق

در حق

در قوت نمی‌کند بازهم ازدواج یک شده است ما وحدت ... که ...

ما دیده در سالهای ... وضع معیشت ایشان فعلاً بسیار ... می‌شود دیگر ...

درباره آنان اهتمام نمی‌کند

بر فرض که علت نقصان معین آن تعدد زوجات نباشد ... تعدد زوجات

اسباب کثرت نفوس نیست و از اسباب علت دیگر بر تعدد زوجات ...

هم ... آنها عاجز ... خود ... زشت ثانیاً اینکه تعدد زوجات

فامیلی ... ضرورت معیشت و ... تقسیم ... می‌کند

هر زن ... از شوهر و زنش و اولادش گاه‌گاه تقسیم ... می‌شود

هم ... از دل آنان قانع شده ... خویش در صدد

ایشان ... آنان بر ... چنانچه ... اسم ...

زنی از ده هزار زن ... شده شوهران خود را مسموم کرده

و اولاد زن ... خویش ... مسلکه ... نموده ...

این نکته را نباید فراموش نمود در اطفال خندق در اوان طفولیت

هر چه فرستادم در این مکاتب تحصیل اطفال خندق و تکمیل خط و حفظ و خواندن

خواهد کرد [illegible] مکتب رسم بازی است در این مکتب طفل خشن و حصول

خندق را تکمیل می کند و در راه صنعت و اطلاع می شود در زمان حصول

حالت با غرضانه در بازی موجود است مثلاً اگر در بازار صنعت کار و حصول

بالطبع را با عرض بدون اینکه بدبخت در آن خشن این خود طلق

کمانی خواهد رسید یا اگر از جزئیات مرغوب بهار ترتیب یافت و قار رضا

کشف کرده تحقیقاً بهار و در این وطن و غم در آن نو نهال تازه

در از جویبار خندق مادر در بستر آب باریک موجود خواهد بود و حمایل پاره

اندوه [illegible] خواب خواهد بیشتر در فرزند از عادات عارضی

خندق اصلی باز بود اند و می شود حتی تکمیل و ذکاوت [illegible]

تحقیق نمود لذا در آن خواب و خیال اگر مادر در ایام حمل [illegible] دیده و دا[illegible]

در دماغ

در دماغ طفل و جنین منطبع می گردد از این است که گاه می شود که بعضی [illegible] مقام

با [illegible] و مرام [illegible] یا خواب و خیال دیده و کرده و گمان می کنند

[illegible] از این هم بیانی را مطالعه دیده و کرده نیز این نکته در اثبات [illegible]

داخل [illegible] جنین و مادر است تمام آن کیفیات و حالات [illegible]

در دماغ و طبیعت فرزند منطبع می سازد و چنانکه گمان می کنند در خود [illegible]

نیز این خیال و حال و مقام و مرام را کرده است و حال آنکه اینها [illegible]

مادرش تصور نموده حتی آتش لطف بدیهیم این حکم جاری است

و آتش لطف [illegible] نیز این قانون طبیعی جاری نبوده مگر [illegible]

ز [illegible] حاملگی به مرض مبتلا شده و بقیه اطفال [illegible] در فرزند

موجود کرده است و جای هیچ شبهه نیست که هر خود حقیقت در بازار

موجود است در فرزند است [illegible] بلکه اگر در بازار عارضی و موقتی

در فرزند دائمی و طبیعی می گردد الآن در ایران تقلید از این

درست به [illegible] می‌آمد و یکباره فندق [illegible] درش این باره

در این حیوانات بلکه نباتات این وراثت جاری و ساری است

درخت [illegible] است در ریشه‌اش [illegible] اگرش رشد [illegible] است و از

جوی خندقش به هنگام آب [illegible] پنج انگشت زرین و شهد ناب [illegible] به کام کودک

بار آمد [illegible] میوه تلخ می‌آمد [illegible] مکتب اول فندق گردید

مکتب و تکامل فندق مشهور مکتب تربیت است مکتب دوم مکتب خانواده است

در طفل رضیع در این مکتب غالب فندق را تکمیل و تکامل می‌کند و در

خانواده طفلش بر حسب فندق و عادات آن خانواده تربیت می‌شود

و از همه معلمین نزدیک‌تر در این مکتب نسبت به طفل مادرش است و این مسئله نیز

بدیهی است و این مکتب را اشتباهات بسیار در کارهاست تا فندق را

[illegible] در این مکتب بر خلاف تربیت عائله و خانواده [illegible] می‌شود

زیرا که با آن قسم [illegible] دارای [illegible] در طفل موجود است که یک دسته اخلاق

از تربیت

از تربیت عائله ممکن است بر خلاف مکتب اول در جنین یک دسته اخلاق

از طبع مادر در طفل او دست ممکن نیست زیرا که آنها بکلی مسلوب الاختیار

بلکه [illegible] حال [illegible] زن فرزندش [illegible] نیز در دارد

تا یکی [illegible] این اثر از ترکیب رحم است [illegible] الوراثت ما هم [illegible]

می‌گوییم [illegible] ترکیب رحم را این اثر [illegible] البته آثار دیگر را هم دارد

و مؤثر کل در تکامل و طبع و خو و خصلت طفل [illegible] رحم است مکتب سوم

مکتب و دانش و مذهب و دین است این مکتب به فندق [illegible]

و صفات و اطوار بسیار در یک ملت تولید می‌کند

[illegible] که در وقت یهود و یهود و نصاری و مسلمان [illegible] در یک مملکت [illegible]

تنها از حیث مذاهب [illegible] در فندق و اطوار و صفات و عادات

[illegible] مکتب چهارم [illegible] است و این مکتب نیز

بزرگ و [illegible] از [illegible] خلق و خوست [illegible]

حکایت خانه پرورش یافته با پارسیان که زیر سلطنت عادله فرق در ثقافت شان

از زمین تا آسمان است و محتاج بشرح و بیان نیست مکتب نجم مملکت

دکتر و مرد و خاک آن است و اینم نیز مکتبی بزرگ است که خلق را تربیت میکند

چنانچه تربیت کرده است مدارک مکاتب پر جانور و در چهار مهیب و وضع جنگلهای

چون یکی از آن قسمت پرورش می دهد و صاحب اخلاق و صفات و عادات کند

در شهرهای بزرگ متمدن آن اخلاق و عادات کمتر پیدا می شود و هم

مثل زمانه زنانه دهقان کوهی یا کرد بدانند و درین بار پس

از این مکتب تأثیر اخلاق بر حسب تأثیر رحم مادر است و رعایت این مکتب

و از این مکاتب اهم و الزم است زیرا اگر اخلاق و عادات در ابتدا

داخل خون جنین می شود دیگر تغییر دادنش خارج از امکان است

بعد از دانستن این مقدمه دیگر باید هیچ در باب زنان ایران حرف

و وقت نزد و حقوق آنان را رعایت کرد تا اطفال پیر خود طبع

نشریه و اطلاع و مهمل کرده

خواهش می کنم اگر ایران را دوست داشته باشد برای تصدیق خواهد کرد که زنان

است ایران از تمام حقوق بشریت و حظوظ معیشت محروم و ممنوع مانده

و حکم نیم بکیر و شکست و کور و کور مانده و اینم که کمتر و کوتاهی مردان

ایران بر زنان خود می کنند هرگز عرب ها که دختران خویش را زنده بگور

کرده نکرده اند نمی دانم تمدنی اسلام در جواب باز خواست و انتقام

ملک علم دیگران را در قیامت چه خطاب می کند با ترتیب ملت

چه حجت کنند زنان ایران از حیوان حکم زندگان و دیگران

خوارتر و از گرگان گرسنگان بیمقدارترند ......

هر یا مرد با غیرت و شرمی رد مروت تمام درجه ظلم است و خلق

شرا و بر مرد رسید در خانه ندارد زن را بخورش بکار میبرد

و بزرگی و عهدش و بیعت و عصمت خود و وقتی او دنیا هم میزد

لکن زن بیچاره که آواره و بی پناه با حالت تباه در برابر این ظلم زیر بار
و تعدی شده از ستم و خونریزی و خوی غریب چون حیله و تزویر و غیره از دروغ
و عقل ملاها دین و مذهب تماشا است اثر آن بد رفتاری و ستم آن قانون
محترم است و دارای هر قسم خوی بد و صفت مهیب و خلق زشت خواهد کرد
دیگر آن که چونکه در این مکتب دغل و ازدواج رحم برگرداند جهل و درس ادب
می خوانند گلها چه چگونه می شود زاده پر از کینه و نفاق و مکر
و نفاق و خدعه و جهل و دروغ و دغل متولد می شود از این است
در کلیه اخلاق در ملت ایران مانند سیمرغ کوه قاف شده و تنها
از آن اسمی مانده و عبارت از کلمات بیجا و چاپلوسی های بیهوده
بیش و بیشتر از اخلاق مفقود گشته اگرچه بایان هر بلادی با فرزند و برادر
ترس دروی ملاکات ابتدائیه و زشت گردهم دشمنیست هر از جور
شوهران بی رحم زنان نادان مجبور برمی خیزند حیله و دسیسه و مکر و فریب
می شوند

خواننده گرامی زنان ایرانی بدین منوال که گفتیم زندگانی و خوش خو
و دیانت کردار در تمام اخلاق امکان ندارد و این قضیه از آثار و حرکات زشت و خشن
و معاملات بیرحمانه شوهران زن صفت و مردان نامرد است که هر دو با زنان
خویش معمول می دارند و البته و بلاشبهه اسارت و حقارت و اضطرار
هزار قسم خوی های بد و خلق های زشت و صفتهای پست را در طبیعت تولید
خواهد نمود زن ایرانی مجبور است که بعد از ذلت و رذالت تمیز در دو
و برای چاره دفع ظلم از خویش اقسام مکر و حیله را تهیه و تدارک نماید
و وعده های دروغ و فریبنده هر یک از حیله و دروغ ها نه یک باب از مکر و نفاق
بر او باز و پیروی نماید ریشه این همه ستم و ظلم را تعدد زوجات و تمتع
متعات در ایران حکم در ریشه ان آبیاری میکند و بیک نظر زینت که
آیه بیاورند وان خفتم الا تعدلوا فواحده را بنظر قرآن هم
کنند این تمتع یعنی این نهم از مرحله عدل و انصاف فرسنگ!

گذرانند درباره خودشان نیز تبدیل و ادوار رفتار نمایند چه جای زنان

خویش و زنان از آن جهت است که گذشتن از شوهر یک درد و رنجی از زنان در تمام

ایران نیست مگر آنکه از اطراف شهرها باطراف دهات برحسب اندازه

و خود را در زمین هلاک غیرت آنها خیره نه تنها تعدد زوجات بار و بال

تولید چند قسم فساد در اولاد میشود بلکه تعدد زوجات هندی چند قسم

برابر میدهد ورقه آسایش و ملیت را تعدد زوجات در یک خانواده

بر میکند خانه هر کس روی چند زن را بوسید راحت نمیشد و هر بزرگی با این

هم زوجه هم شوهر آرمیده دچار هزار بلا و رنج گردید بدی ... بزرگ کنید

و پسران با هر زن هم شوهر خصمت در ایران از دیرگاه مسئله تعدد زوجات

و متعه رواج گرفته چند قسم خسارت و زیان در میان ایشان پیدا

شده است قسم اول زنان ایران بالکلیه از صرف و حب خانواده

و حرمت شوهران مغشوش خود اظهار نمایند و در ادای بستگی

کاهیده

بهره و وقت و صرف وقت نمیکنند و برای بدبختی از آسایش شوهر بار هم

بازار جهت عدم رفاهیت با شوهر و زن در آن تعدد ... تضییع حال او

کاری نمیکنند و هم به شوهر خود از خیانتی نمیکنند و معاملات تهمت و رشک طوری

ما شرط خانوادگی است در میان ایشان نیست ... اختلال در امور

اداره بچه ایشان جاری است دیگر رقابت زنان خودشان از برای ...

اداره و سروری بکارهای خانه بکلی مصروف رقابت و حسادت زن

همسر کرده نه هم جز خصمت و رقابت او زنان ایشان کاری نمیکنند

دیگر چون شوهر زن در حقوقش تفریط کرده و در ادای وظیفه مرد احراج

تقصیر نموده زن هم به همه در گاه در ... و خیانت شوهر کاری نکنند

و در حقوق شوهر خود اهتمام نکنند بلکه از هر جهت ... شرف ... نماید

و در برابر شوهر ... عصمت ... با آن همه ...

حقوق مردان ... زن ... دست بسته ... تحمل زنان

ادای وظایف شوهری کند چنانکه او هم بیش از پیش بر شوهر مهربانتر است

بدیهی است هم از این آزادی بهره‌یاب و از این دلشادی کامیاب شوم

و از این محاکمه حق را بطرف زنان ایران میدانیم چه مردی بود

که زنش کم بود از بزرگی می‌شنیدم که فرمودند زن روی سیاه هم باشد باید

صاحب جمال و حسن و جوانی شوهرش فریفته زن دیگر شود و او را کور کند

کرده آن بیچاره با کمال دقت و اهتمام تربیت او را داده و خوش شدند

بعد گفتم چرا تو خیال نکنی که شوهرت گفت حکیم که باید آن بشریت کاملست

مؤذن علیه عصمت شد ندانم تا به محاکمات شمشیر بر سر او آوردند

با زنان سرافراز داران و با حجاب عصمت و شرف عفت توام آفریدند

فطرت آنها است فطرت آنان عقیده یکی تعدد زوجات از جهات متعدده

در ایران مایه فقر و باعث پریشانی شده و این فقر تا چه حد ... است

بلکه عیان است فقر و فاقه از برای فضیلت و بزرگواری مردمان سبب عفت

ضعف

ضعیف ملت بعلاوه فقر ملت آتش در ملت جهنم ... با روابط با هم

هر جا اگر فاحشه‌گان از فقر و فاقه یا به شوق شوهر با سر بجا باید گذارد

و شب بعد باز کسی در داده‌اند یکی دیگر قدرت حب و عشق چشم زنان

و شوهر است در اثر تعدد زوجات از ایران رفته تمام لطایف زنان

و شوهر نفاق آمیز و شقاق انگیز است یکی از امراض مسریه مهلکه

باشد که و ترقی ابطال نموده مرتبه هر قسم مرض است از مهلکه

سفلیس در ایران رواج گرفته بطوریکه معالجین این مرض از اکثر است

اطفال است یک پیر افلیج یا غریب ده عاشق یا لر ...

خلاصه عیوب تعدد زوجات و منکر شد در ایران از این فقر و فاقه

و پریشانی دیدن ها اسباب هزاران عیب شرعی و عرفی و چیزهای دیگر

و جان و مال و تمام شرف اثر عدالت ... حکم آن

لاتعدلوا فواحده از کجا ... مطالب بر کمال است

قاطع و دلایل ثابت کافی در صورتیکه گمان و خوف بعدم عدالت در حق زوجات

داشته باشند تعدد زوجات در آن ملک روا نبود و گمان میکنم بعدالت

در این زمان در ایران مصداق پیدا نمی آید مانند که تغییر و نقشه در باب

درجه ملت به ادب عرب نازل شده و ناموس و شرف در ایشان حکم

احمر سود شد و عرب بزن خود چنانکه با دیگر مرکب ها نظر میکند

ما ملاحظه که در بازارها آتش می خوابد گرده رشید مکرر از زنان و شهری خود

سهولت زنانه و کرده نموده کرامتش تقصیری نخواهد چنانچه اگر پلیس

رشیدی عبور بشد از هر برزن در باب آن عصر صدا برخواسته که از دیگر

سخن بشد بهتر زنها این است که در میان دیگر از زنان عرب تن نمیدهد

و چون ادب ایشان از دیگران بزرگتر به نام ادب نازل کردید غرض نه

طعن در حق نیاورده این است زیرا که این رسم در میان عرب در عصر جاهلیت

معمول بود چنانچه در حدیث مروی از عایشه است که بر سر قبر دخترانه

و آزادی نسوان این ملک را باید بر انگیخت و قطع نزاع کرد اما در تمدن

الهیه همه ملل عصمت و عفت از ضروریات آئین ایشان بوده که تعدد زوجات

در باب خود مذمت کرده قرار گرفته بود و چنانکه ما این قانون را در ملک ایران

باستان جاری نشده اکنون از برکات تشیع شایعات در حرکت

رجب ضروریات طبیعت وسیله ترقی بوده و با آزادی زنان که از

میوه شیرین آن مرد و دانش محروم مانده و دول بشریت و معاشقه و شناخته

خود را نموده اند و لطف میکنند و در شهرها که ترقی و طرفداران

و حقوق عرب پامال شده و دیگر شود و در واقع این درجات ترقیات

و تمدنات شاهد صادق است بعصمت و دارائی زنان یک مملکت

و باب اتحاد مردان یک ملت شده و بانیان که تا کی

روضه فرزندی در ایران برپا کرده نه بستر کارخانهای ابلوئی

و با مکتب خانه ای زن فرنگستان ترتیب داده از کنیز ملکات و دختران

و قرارداد هایی گذارند داده‌اند گذشته از این در برابر آن مطالبات
حدود عصمت و اثر انحصار بیشتر طلبیت و تقاضا است و خوابیدن دهند
یک قطعه است برای دو صفه دروغ هم میریزند که صورت حماقت
غضب حق را به گیتی میرسند

ای خواننده کتاب ما هم با نیت به این طبقه از زنان با تمام تحقیر
گفتیم و سرزنش کردیم اما در حق این طبقه تا آن ایران زنان
با عفت گوید و تحقیر آنان نشسته‌ایم زیرا که حق و عدل
در حقیقت آن است هر مرد و زن قانونی آن ملت محتوی شود و دوران صورت
خوف و خشیت و بیم و وحشت در آن نیست چنانکه در تیاترهای
ونکتات وزرا و بزرگ در تیاتر و در قونسرهای عمومی عفاف
بعضی شوهرا رقص میانه و در بالهای کبیر عفت زنان پارسای
با مردان خیر دست به پای میرقصند چون تمالک

قانون محبت و نظام مملکتی و عادات عمومی نیست مایه شرف و افتخار است
نه باب شناعت و عار اما در ایران امام جمعه طهران تا کنون حرمت
شنیدن نغمه یک ساز یا زیروبم یک آواز را ممنوع و در مجلس عیش و طرب
حاضر نمی‌شود و در زدن لطمه و داد مبلغ مبلغ میرزوه صدر اعظم ایران
هنوز حقه تیز دادن مطربها که محضی هزاران قبای خونی بهم داده
زیرا که اکثر همه مملکت ایران عادات و چیزهای که هزاران قتل عمدی را
و تعلق از آن نه باب تیز دادن در این مرزی و تحقیر است که عفت نکنید
خونریزی است تا برای هر یک از زنان ایران صدر از عادات عفت عمومی
آن دیوان ... تعلق از ... کردن سزاوار ملامت و لعنت است
چنانکه در لندن هشتاد هزار و در پاریس شهر زنهار هزار در هر روز
افزون از یک ملیون در صد و دوهزار معادل چهل هزار در ایران
قریب بیست هزار با این ملت مشهور داد و گاه با فاحشه‌های خرم و دلارام

و بهم داده بستند در که سلطنه و کرده مستقلی و بهمه هندی خود را بلند از جانب

وزرا و ارکان دولت و از هر قسم خدمت و وزارت و منصب معاف اند اما در باره ملک

[illegible] کرده اند هم جرئت یک ذره انحراف از قانون تکلیف ارباب [illegible]

نمی کنند

منفعت در [illegible] مال ایشان پیدا نمود بعد از این معقولات در

هر مملکت اگر چه ضرور است طبیعت را قبول کرده است لیکن نسبت و [illegible]

در تمام مملکت ها رابطه [illegible] وقت در هند از رواج است تا هر دو را

مبتلا کنند [illegible] و هم چه [illegible] از زنان [illegible]

سست کرده اند و شراب آزاد در سلطنت بدیشان [illegible]

از این رو این حکمای مستقل و این آزادگان که در کرمان هر شب [illegible]

همراه همسر [illegible] اما در هندوستان همه [illegible]

با نورسیدگان [illegible] و خواهان [illegible] حسب

حکم

حکم قانون قدیم بود خود را برای یک بت عقد بسته اقرار نمودند

بت را [illegible] و بندگان آن بت و پرستندگان او قرابت الیه

و [illegible] همسر و هم بستر میشدند و این زنان تا این زمان در ملت

هندوان رقص میکنند و از وقتی که این زنان خدا [illegible]

بندگان بت و جهان [illegible] رسم آزادی و قانون ایشان در سلسله

در هندوستان معمول کرده در بازار [illegible] اما در ایران

[illegible] در باب رواج این بازار است که طبع [illegible]

به حدیث جلیل ان الله [illegible] فی کل قطعة [illegible] غیر المتمتع

یستغفر له الی یوم القیمة مع هذا این [illegible] و قیاس [illegible]

هندوان این سه دسته از زنان بر حسب [illegible] طبیعت در هر ملک طور

اما آنکه در هندوستان خود [illegible] عقد [illegible] اگر چه در ملک

[illegible] مقصور است اما چه [illegible] و [illegible] در باب [illegible]

رس است چنانکه از محزون و مظلوم نشنید و دعوا و مذاکرات و عدالت را

بهیچکس برات جواد می‌کنند و هر چه حقیقت خود شهر خویش را کماهی ادا کنند

اما در هندستان اگرچه در سلطنت حقوق عصمت که طبیعی هر زن است شرمی از

اما لمحة الیه از آن عصمت ثابت و در سلطنت انگلیس چنانکه هرگز

مالکه هر زن خجالت نکنند آنقدر که در خوف و بیم نشینند و از ... دگر کنند

و دولت و حکام آن را آگاه و همراه کنند نهایت در جمع رعایات عصمت

و عفت حمل و در محکمه ظلمت منفعلند

اما در ایران این ... بعد ترتیب ... مجبور است ... از خوف و حشت

و ... انصاف و عدالت از هر جهت ... [illegible] ... و ... می

و در نهایت ... و ... در رواج این متاع چند منفعه

مسئله انصاف در محکمه ظلمت و در مجلس ... دولت برای ... خجالت

ایران ... خجالت ... ترس از خدا ... از وزرا

وحشت

وحشت از حکومت و دولت و غیره و فراش ... و بیم از هر دو مالار و قوم و خویش

و بیگانه و آشنا بانه این مصائب از شرح فروتاقه هر بهر ...

و شهامت دری ... نه ... به ... ناحیت ایران

بایر ... هر ... لشکر ... اگر ... و نیز ... و ... چکم

که ... روضه‌خوانان ... جگر ... جمک کنند و حقیقت ... لایه

و چندق ... و صفات ... ناحیه کمان ایران ... بیکه

می‌نمایم در ... آن ... هزار لیره ... ترط ... و ... که

روس ... و ارشدت ... بالا ... و ... بند از

جان و مال و ناموس ... و ... در حفظ آن روس است اما

در ایران ... بر ... هزار ... و ... صد قسم

... در ... آن ... و ... آدمی و ... دیده

... چندگان ایران ... و ... عقد اخوت و عهد مودت

بسته‌اند و به هر نگار رغبت آنند مستمسک باشند تا از ترویج و آبرو و نام دیگر

مراجع نمایند قصص و حکایات شاهد بر این مدعا در دفتر روزگار هر زمان باز

اندازه بسیار است فاعتبروا یا اولی الابصار بالجمله چند قرن است طبقه نسوان ایران

از سایر زنان آن فاسدتر و خوارتر است و فقر و حقارت ایشان بعلت از

محذورات عصمت و شرح حالشان زیر بشر زیرا که ایشان وسیله حفظ اولاد در طلب

درهم و دینار بهره و ذلت و دنائت خود در دادن و بردن هم بها به هزار گونه

حیله و ظلم و خدعه و تزویر و دسیسه روی آورده‌اند فاعتبروا من [illegible]

جلبة ثم اعلموا بحق لعلکم تعقلون

اثر حجاب بقدر در ختم باب بعض اجانب ذکر شده

فی در معایب بحکم اینکه حجاب سبب آنها و این تمام معایب

کما هو معلوم است همین نیز که تمام از غلبه حرکات زشت و جهل نه باز داشت

دیار عظمت و عفت شده تا یک درجه در تاریخ بنا گذاشته

اما اکنون در چه حدود این طلب تا اینکه مع حکیم سنائی بر ایام دوران نادان

مفید افتد فاعلان ایران شود گر دو دلیل و تحقیق کرد

زنان ایل یک هزار سال است که مانند کودکان عربان و زینه

بلوغ رسیدگان تا زمان در زیر پرده حجاب و کفن جلباب مستور

و در خانه‌ها چون گور محجوب و مهجور شده‌اند و وقت نسوان ایران

در این عادت بدرجه اهمیت در رد بندها از آنان نیز دوره تنفس

دارد و نه نطق و تحسس

اما چه فایده که این حجاب‌ها که پرده عصمت و ترغیبات شده

سد راه آدمیت و مانع عظیم برای کسب تربیت و معرفت در ما انسان

گشته بطوری که این کند دارای زنان ایران شده در حجاب از کشف حق

و تعلیم آداب و کسب شرف و علوم منع نموده بلکه آنان شده از درجه

آدمیت بهره دار حقوق ظلمانه که تا در حرم‌سرا نمی‌شده روزی خود بود از

بلکه دست و پا و بازو و گردنش هم از هوا و آفتاب خود را ممنوع کرده و نصف
بیشتر خلق ایران که زن هستند حالت فالجی شیر که دیگر دستی بر نمی‌دارند
از این است همه جاهل و نادان و مهمل و سرگردان قدرت رسیدن به
اجتماع ابداً در ایشان نیست یکی علم را کسب دانائی و کمال
علم و بینائی را علم و کوری میدانند و تمام ادراکات عقلانی را
از این هم معیوب و ضرر میکنند و در زنان ایران این هم لذات و حقوقات
نمی‌بینند که حرکات فاضلانه و نمی‌شنفند که تصرفات و محسنات آن
نامرد و نساء را مگر خبر از اینکه مردم در خانه کار نمیکنند و برای چه
در دنیا زنده اند گفته صم بکم عمی فهم لا یعقلون یعنی زنان
پرده نشین ایران این حجاب نه تنها ایشان را از حقوق بشریت
مهجور و از حظوظ حیات دور کرده بلکه ضرر این به مردان هم از
بیشتر از ایشان است در مملکت ظلمت بکم قوانین عادلانه

هم در ایران نگذارده شده واضح و روشن است که تمام حقوق عالیه و صفات حمیده
انسانیت غیرت و شجاعت و ادب و انسانیت و سخاوت و همت همه در مردان بیش از
تکمیل میشود زنان ایران هیچ کس را آنها دارا هم هست محترم که با شوهران ایشان
خیلی در مجلس عام راه داده‌اند و در فرنگستان در جاده عمومی و خیابان
شاهزاده نشسته نه هر کسی خبر میکند یا در مجلس بالو بلند مردان ایشان را
همه قصد هیچ تهمت نمی‌زند اما اگر یک زن ایرانی ادای نماز صبح برخیزد
و با دو اسب متعددات ایرانی چیزی که نه سر برهنه و گردن به هوا کند گذشته از
اینکه شوهر ملامتش نمیکند خودش هم البته بگفت حاله به بازار خواهد برد
یکی از متدینین در محلی غلط [illegible] خبر [illegible] بنماز
ایستاده بود شنیده بود چون چشم او [illegible] این [illegible]
وضع معمول یعنی خارج شد گاه چشم [illegible] گاه از زمین
گردن به هوا کاه است بهوا بلند میکند در کمال حیرت پیش آمده

و به دو سه زبان اشعار گفته و خمسهٔ [illegible] سعدی را خمسه [illegible]

سخن [illegible] نموده جواب غزل شیخ [illegible] مرتب [illegible] از طرق بروان آمده

و شرح [illegible] را بتذییل المدیع داده مدیر [illegible] لطیفه خوش دیگر

هُطُل را برداشته وارد [illegible] مقدس میکرده اولیه در [illegible]

رکوع و سجود دین دیگر هر که دین برد بمرض جنون مستسعد [illegible] و او را برای

مطلبه بدیع آمده با ذات دوالمنن [illegible] اقتضاء [illegible]

این برای بردن مقدس به بُطلِ [illegible] بعد جز پس از [illegible]

و جواب [illegible] صاحب بُطل [illegible] مقدس قرار [illegible] کم [illegible]

بُطلان است [illegible] اطوار [illegible] کرده [illegible] با نام

معلوم است علاوه بر قوهٔ خاصه [illegible] در نزد [illegible]

و آرزش است [illegible] حسرت و عبرت [illegible]

حسب [illegible] شعر [illegible]

رذیله

رذیله همه دارای ذوق است در آن زمان خواجه [illegible] رفعت اینها و مباحث [illegible]

است و [illegible] قلم لطیفت [illegible] شرف حضور داشته باشد

آنقدر که [illegible] ریاض جهان داغ [illegible]

بدامان [illegible] هیچ [illegible]

دیدن چشمان [illegible]

چه [illegible] از غزال آرمیده [illegible]

جان [illegible] غنچه [illegible] لب لعل [illegible]

[illegible] حسن [illegible] چشمه [illegible]

تشنگان [illegible]

[illegible]

مترنم [illegible] مدرس [illegible]

هنوز [illegible]

زنده نگهد نخشیه بیه منی قوای مردان از مباشرت با زنان چندان میشود

که محبوب باشد ولکن چاره و تولید چند قوه به وضعیت تولید

در مردان چه با زنان در مجلس عمومی میشود در غیرت آنان طبیعی می افزاید

و حسن منه نگهد الیه [illegible] می جیب طبیعت مردان را میل مباشرت

و طبیعت زنان نیز از خود راست هم تایع چنان و بدنها نیز در هر

هم از این فیض بزرگ ممنوع و از این فوز عظیم محروم هستند ناچار مشغله تیره بازار

و شده میباشند که تولید شد زیرا که برای ساده [illegible] زنان شب هنر است

وانچه از آن بابت طبیعت هست از این جهه در همین ایران امراض

مهلکه بین ایشان [illegible] است از آن که ثمره [illegible]

مسعود قبل در ایران است و جمیع ایشان [illegible] از آنجا [illegible]

هم در ایران [illegible] آن میل طبیعی در مردان از دیدار زنان

[illegible] از آنکه از آن فیض محروم باشد ناچار بکلی [illegible]

کرن

تزویج [illegible] این عقیده را بزرگی [illegible] شیر [illegible] تا آنجا وقع

قبیح و شرارت دیگر ایران [illegible] دو ای بزرگ در اثبات [illegible]

هم تقع [illegible] برای [illegible] بیت [illegible] رجحت [illegible] عموم [illegible]

و [illegible] غیر [illegible] آن هم [illegible] در ایران [illegible]

شد بقسمی که هرکس [illegible] ایران [illegible]

میگردد [illegible] و [illegible]

بکلی [illegible] زن [illegible] ایران [illegible]

شب زفاف [illegible] اضطراب [illegible]

[illegible] زن [illegible]

[illegible] مردان و زنان [illegible]

[illegible] داده [illegible]

[illegible] زن [illegible]

حسن می‌دانم ولی بعضی اشیاء از جواب هست اما در دکان‌ها کم به ترکی

و دقت زن‌های پیش از عقد مزاوجت هر چه‌ای بعضی مرد و نامزد با هم مجبور

دارند چینی‌ها و عادات هم خیلی به هذا بر رشته خیلی و خبرت می‌دوند

و بعد از اطلاعات عقد مزاوجت را می‌بندند فقط صحبت پیش از این‌ها می‌توانیم

عهد و عقد زوجیت بود هم با جواب شد و از این متفقان به غیرت این

شرح دهیم با مدعی مگویید اسرار عشق و مستی تا بی‌خبر بمیرد در علّت خودپرستی

اما برای ما می‌کنیم که زنان تو را از فرنگیان و زنهای ما ایرانیان

بیشتر از هیچ رواج دارد چون فرنگیان آنقدر غافل از اداره

و حجب رسید در کف زنان نهاده‌اند که از آنان بود با دیگران در کیسه‌تر

خنده چند دم زنند و بادام فندق مجمع کنند

با گیس ایرانیان آنقدر عرصه حجب رسید بر زنان تنگ کرده که بدون اذن شوهر

دزدانه بیرون رفتن نتوانند و باید در حجره تعفن البوته نشینند اما

بنازم

بنازم آن خوبرویان عصمت و عفت به شرم ایشان بود هم با حجاب این همه

تعصب و دقت شوهر و رقیب هزار وسیله برای خلاص حجاب بکار می‌برند

چه عقلی است آن زن‌ها که حیله ایشان حیران بماند چنانچه کتب مکر زنان از این قبیل

قصص پر است

فقط عادت چینی‌ها را زنده شوهر دارند و اما در ... ایشان بیش از ...

دکانها که کسبه مردم بر ادا تفنن در ایشان خارج از دایره ملکات

و تمام این مفاسد و جمیع این معایب به سبب این است از ازدواج و ارث مسئله

متعه و تعدد زوجه در مخالف ان خفتم الا تعدلوا فواحدة ترتیب کرده

ملت

ایشان عمل نمی‌کنند نوبت دکان‌فروشی در زنان جا

آنقدر که بود هم عادات و تقاضا و ضرورات پیش ایشان در عداد مطهرات می‌شود

و با اینکه اکنون هزار سال است حکم خدا در مسئله استمتاع صادر شده باز نمونه

یک عیبی که کمتر نوشته در همه جزیرة العرب بجز اسلام دید هیچ جا اینکه

سر و کله خود را تمیز نهند طهارت بر تن نهند تر بر تن نهند یکی قصه عربی

از موی شتر بافته و با پشم نیز هم بافته و در آن خارستان طرقان می دوید

شتر می خوانند و در بیابان گودال آب هم شتر شتر آب می نوشید و بیابانی

حلقه دار آب می انداختند می خفتند و در آن زمین زرخیز و خار ریگ زار

بیم شدند آب برکه کفاف خوردن شان نمی کرد چه جای ریختن شان در مکه

مکرمه هم تا امروز آب منحصر بهمان چاه مبارک زمزم است که نوز

آن منبع کوثر و منبع انوار در جوشان است و از عادات بوریان

هنگام بعثت نبوت ختمی مرتبت بعد از مشقت و زحمت چندان این عادت را

در میان ایشان احداث کرد و حتی نموده تا این سلاله طهارت

و با کمی گرما ... ایشان آمرخص اما افسوس که آن قدر از آنهم

آن نهضت ... در جمیع جهات فقر ... خرج ایشان نیز که یک ... نمی شود

و آن کفاف ... طبع ... جز ... بر ...

سوکای

و بسیار خوردن و نوشیدن و در لقمه اطعام کردن و دوست شتر نیز خام شد

همه ... جدید و فایده ... و گوشت گندیده در آن حکمت

کاویش را خوردن خوان ... خوردن که بکریه آمیخته

الطیبات من الرزق ترک کرده

می آن ... آن ... و جهت که در آن ... حتی

... آیه انّ المشرکین نجس فلا یقربوا المسجد الحرام قوت کرده

گیر ... ایشان ... مشرک خوانده نجس گفته

تا خونش ... اما قوت ... و قدرت

شتر که عرب ... مجبور ...

نجس ... پاک شوند ...

...

دچار هزار رقم ... ده

و در حقیقت سوای آنچه بر نفس پاکیزه و لوازم لطیفه نشده در کار روزانه است

ضرب المثل عالمند کثیف و پلید می دانند

دیگر خواهند گفت آنچه که نوشتیم ایرانیان در حق خود خیال می کنند

شاید همه بجهت عدم تصدیق شرکنند در اینکه سوء برای شاید تصدیق بسازیم

آیا دست کثیف تمیز حلقه جمع کن کون ناشوی اجاره در شیعه ع

مرتضی علی پاک است و حال آنکه به هزار قسم کثافت و نجاست

و خاک و غبار آلوده میباشد و دست لورد سالسبری لندنی که در تمام عمر

بغذا آلوده نشده چه جای چرک و کثافت و همه روزه دستکش بوده نجس

است از آنکه قسمت غیرشیعی بر فرض که شیعه مرتضی ع نباشد نجس

هم باشد دیگر چرا غذا اش که بصریح آیه و طعام الذین اوتوا الکتاب

حل لکم پاک است باید نجس و حرام باشد گمان نکنم حتی بعد از عمر

دو حیوان افریقا نجابت و کثافت و پلیدی ایرانی جو نهودان سال

ایران

ایران و عدل خواران هندوستان در عالم باشد مع ذلک این

سه طایفه کل اهل عالم را که مخالف و منکر عقیدت و دیانت ایشانند

نجس و پلید دانسته از خوردن غذاهای ایشان خوب یا ماکول آباد و امتناع

دارند ابداً ایرانیان تصور نمیکنند نجاست کدام است و طهارت

چیست حوضهای مسجدها و مدرسه ها و خزینه های حمام ایران که پر از

کثافت است آلوده باب پاک است زیرا که کراست لذا جنوبهای

کشتیهای بحری که وصف میدانیست و حمامهای اسلامبول نجس است چون

کر نیست هر حکم آب قلیل است خلاصه این حکم طهارت و

نجاست که برای تعلیم و تربیت قوم عرب بوده آن قدر در ایران

تولید وسواس نموده بدرجه در طهارت جواز و پاک آب در شک

دو عالم بزرگ دو فقیه عظیم ایران بعد از شصت سال تحصیل در کربلا

و نجف کسی است که مسئله طهارت و نجاست در حفظ داشته باشد

و از برای کشیدن آب چاه موش افتاده یا ریدن و شاشیدن و
حائض و استحاضه شدن هزار مسئله با یکدیگر از موارد احصا کنند و سرشار از همه
در آیه چنانچه رسائل مفصله آنان در این باب شاهد بر مدعای ما و مطلب
ما را آگاه است از اهمیت این ملت به نجات ایران در عصری که علمای ملل کرات
متعلق این جو لایتناهی را در معرض اکتشاف درآورده علمای
ما مسئله طهارت و نجاست آب قلیل را در عرصه مذاکرات نهاده‌اند
در زمانیکه مسائل بزرگ طبیعت را مانند کشف تاریخ پیدایش کره زمین
از آفتاب و علم طبقات الارض را ظاهر نموده و بمیان نهاده‌اند
علمای ما هم پاکی و نجاست و ذی و مذی حاصل بعد از منی را در ذکر بیان
گذارده و موقع مذاکره کرده‌اند در آن وقتیکه حکمای عالم در فکر فتح
بالون‌اند که بکره زهره و مریخ و مشتری سفر نمایند علمای ما در کیفیت وضع
جریدتین زیر بغل مرده گور بگور شده قیامتی بنمایند و باهم غوغا و جنگ
دارند

دارند در اینزمان هر روز میدان پولتیک و سیاسی و مال و علم و ثروت ملل
هزار مسئله بزرگ حقوقی و علمی و تاریخی در موقع مذاکره است و سیاسیون جهان در حل
آن در این مدت بکمر زده‌اند فقهای ما در فرق خون حیض با استحاضه گرفتار
و دچار هزاران گل و لای شده‌اند امان امان امروزه فیلسوفان جهان
با عزم جزم حاضر شده‌اند که ریشه درخت ظلم و ظلمت دیسپوت مطلقه و پاپیت
و حکمرانی علمای فاناتیک را از زمین برآورند و برافکنند علمای ما
سر علم و جهل جنگ دارند ایشان عصر آنها تثلیث و تخلیث
و سیسیالیستها در دنیا با کمال گرمی و حرارت در کار و راه آمالی
ریشه خود را قطع نموده‌اند از اثر منافع و شناعت و ستمگری بی انصافی
عالم بیدار شده است حکمای ایران مسئله عروج پیغمبر آخرالزمان را با کمال حرص
مینمایند در این وقت که همه دولتهای فرنگستان میخواهند مساوات و مواسات
را در گیتی دعوی مینمایند عرفای ما در عالم اثبات فضیلت حسن بصری بر شیخ شبلی نیز

داری برای ملت فایده و ستایشش بعوض اینکه فضیلت انسانیت و مروت

و رحم را پامال کنند بر سر غیر ثواب اعتقاد مرتبه ریشش را سر بالا شانه کردن

پایان میفرماید آه و افسوس برای ملت از غیاث تا یوسف که در چاره زحمت کرد

کش کرده بود و تحقیقات فاضل دربندی و افادات مرحوم مجلسی گشته و از

سعادت خویش محروم و از جمیع حقوق خود مهجور مانده بقدر درویشان

هندوستان هم از زندگی کامیاب نگردد   خلاصه علمای عظام ایران

انقدر در مسئله طهارت و نجاست دقت کرده و کتاب نوشته اند که

اوراق کتب برای تطهیر و استنجای ملت ایران کافی است

هرگاه یکی ایرانی معتقد بعقیده علمای ایران بخواهد روز موافق

مسائل طهارت و نجاستی که فقهاء نوشته اند در اسلامبول و پایتخت

اسلام اتمام زیست در زندگانی کند البته یا باید مانند دیوانگان

خارج مملکت بسر کند یا در چار هزار احتیاط اضطرار گردد چراکه

باعتقاد

باعتقاد فقهای ایران هوا و زمین و آب و اسلامبول از اثر مس اجانب خارجه

بلکه با خود سفیران که باعتقاد ایشان نجس‌تر از آنان هستند نجس است

این فقهای نادان تصور اینکه بلکه گشت و گذار یک ایرانی بممالک خارجه

بعید نکرده اند والا اینقدر احتیاط در مسائل طهارت و نجاست نمیفرمودند

فقیر میگوید نماز کردن با ساعت جایز نیست زیرا که فرنگیها ساعتها را

با روغن زیتون چرب میکنند و نماز با محمول نجس جایز نیست و دگمه صدف در لباس

مصحح روا نباشد   فقیر میگوید ما عجب داریم از آنانکه قند روسی را که

از ممالک روسیه میاورند که همه کار فرنگیهاست و آنان که ماهوت میپوشند

و صابون فرنگی استعمال میکنند   بلکه در هر چه از فرنگستان میاورند احتیاطات

و اجتناب اند و احوط است   انشدکم بالله   اگر در روز این مسئله را

که این فقیه دانا طرح کرده در ایران معمول دارند آیا روز بروز همه مردم

نباید با کون برهنه و شکم گرسنه از شهر در بیابان بگذرانند و در چولها

مسلک کنند این مسئله نویس تصور نکرده است که یک حرف هیچ
و مسئلهٔ نامربوط ملتی را به پا میکند چنانچه همین مسئلهٔ طهارت و نجاست که به حالی
برای ایرانیان نوشته اند تمام ابواب تجارت و معاشرت و ترقی
دولت و ملت را بر ایشان مسدود کرده است ما میگوئیم این مسئله
مخالف نظام طبیعی عالم است بلکه میگوئیم اینها در احادیث و اخبار و تواریخ وارد
وضع معاشرت و سلوک پیغمبر را با کفار نیز روایت کرده اند که برایشان مهمان میشد
و ایشان را مهمان میکرد و در ظروف ایشان خوراک میخورد چنانچه مولوی
در شرح اخلاق نبوی و ضیافت آن مجوسی بخانه خود حکایت کرده است
لهذا مقصود پیغمبر از طهارت و نجاست این دقیقات بیجای علمای
ایران نبوده است زیرا که رفتار پیغمبر و کردار آن سرور آشکار
در میان پیدا شد علمای ایران بالتقسیم در مسئلهٔ طهارت و حرام آنقدر
آنقدر دقت نموده اند که یک لقمه حلال بی دقیقات در تمام ایران
[illegible]

کمتر یافت بشود در همه عالم رجوع کنید چنانچه یکی از کتب مقدس عبریه
دیدم هر وقت بعضی از ایرانیان خود خواسته بودند وزیری را بعضی را کافر خواندند
و ماهیان را حلال و مباح و در تمام جو و گندم و مال و حبوب ایران
نجس داشته اند از اوقات بعد از علمای شراب را حرام چنانچه
اجتنابها در خصوص گوشت ماهی میکنند با اینکه هیچ مذهبی در هیچ جا در کتابت
و طهارت راه نبرده اند آنها ایرانیان در نوشیدن های از استکان
بلور هر بزرگ شراب نوشیدند و در نوشیدن شراب و با لطافت کردن مشغول
با این همه کفار است هزار اجتنابها و شبهه نمیکنند و با کمال بی شرمی تمدنی
من تشبه بقوم فهو منهم است حدیث ملایان با کمال الفخر
در جدول الدوله مقصود تمام انبیا از ارسال آن
اصلاح حال ملت و قوم و وحدت خویش بوده در عصر ایشان لهذا فرموده است
ایشان را باید به اصلاح اخلاق آن ملت بعمل بیاید داشت

بر مصالح هر زمان و روحیه و حالات آن زمان   تمام مسئله حرمت و منع

هم در ادیان هست راجع به شیء مضر موذی بمقتضای زمان   و در واقع حکمت و حرمت

علت شرعی هست   چنانچه هنگامی که موسی از مصر قوم خود را میبرد

گوشت که غذای آن روزگار بود گاو و گاوان مرلیقی بالعموم که ذبح شد در برابر پیش بود

به جهت این امراض حکم فرمود هر بیماری آن قوم گوشت را حرام کند

و گوشتی که غیر عالم ذبح کرده خوردنش حرمت دارد

این حکم موسی امروز کار بعضی را به جهتی در هر کشور و هر کس نمی دارد خوردن

لحوم لذیذه محروم کرده‌اند   و در حالتی که کلیمی گوشت صد قسم خوراک ... گوشت

در ایشان تولید شده موافق تحقیقات تمام اطبای عالم شراب و عرق

بلکه همه مسکرات در مزاج گرم مرتبتان مضر و مهلک است   و گوشت

که خوردن گوشت خوک در آن هوا بر وزن تولید میکروب تبه می‌کند

خمر تا به قوم عرب را ممنوع حفظ صحت موافق طب شرعی از خوردن

لحم

لحم خنزیر و شرب شراب منع فرمود   دیگر نباید گفت که آن قطره خمر

وقت عبادت خراب کند اگر یک قطره خمر   ولو از دست فرج بتراود حق علیه

نجاره لن اوذن علیها ابدا   لعن الله الکاذب و الجمهور الیه

معلوم می‌شود این عبارات جعل نموده و نسبت به نبی صلی الله علیه و آله داده‌اند

و مضر تر آن به اینکه از خوارج بعض بر علی را لکعی غرض از ابرار اعلام

بنویس دانسته است   متعدد شراب کهنه در جامعه قرنه ...

جایز نمی‌دانم   چنانچه نکشیده شراب هست که نمیخورند لعرق شیراز

می فروشند آب هم احتیاط دارد   و از عجایب اینکه بعد از مرگ

علمای فرقه مقدس ده خم بزرگ شراب کهنه در پشت بام خانه ایشان بود

زاهدان کانه جلوه در محراب و منبر می‌کنند   چون بخلوت می‌روند

آن کار دیگر می‌کنند

از حسد دل الدوله   جمع آباء ملکی و نظام

این عالم بزرگ برتری شده و روز بروز علمی دیگر عالم در ترقیات خود که بر شأن
و شرف و فخر و علو می‌نهند مانند طفل جنین که از آن با این مراتب بالقوه
بمقام فعل می‌آید و دقت لطیفش در هر زمان و هر قرن مکشف می‌گردد همان طور
یک ملت در زمان وحشیگری تکالیف و احکامی دارد که همان احکام
و تکالیف بعینه در زمان تمدن و ترقیش نه تنها بی اثر و ثمر می‌گردد
بلکه مضر و مهلک می‌شود آن زمان هم رسالت پناه در قلت امر
مأمور بدعوت به حکمت بالغه اقتضا کرد که به پیش از طهارت و نظافت
و حلیت و حرمت را بمقتضی حفظ صحت ابدان بیان فرماید
اکنون به ملت ایران تکالیف شان و شرف و حقوق جدید است
و بزرگی که خود را از قرآن کریم استنباط و استخراج نمایند والا هم طفل
هر زمانه ایرانی طهارت و نجاست و پاکی و کثافت را تمیز میدهد
و هنر و زبان اند [illegible] از اثر نشر علوم جدید در میان [illegible]

هنر

ضرر نجاست گاو و سگ در مزاج نافع و زیان و نفع را در تشخیص [illegible]
می‌دهند اما راه تجارت و ازدیاد ثروت و ترقی ملت و بزرگی
یک دولت بر بزرگترین علمای ایران پوشیده و پنهان است والله در کدام علم
ملت و دولت یعنی احتیاج به داشتن و ازدیاد ثروت و تکمیل صنایع
و حرفت و ترویج معامله و تجارت و تشیید خندق و تعمیر قلاع است
و جمیع عقاید عامه و تسهیل معیشت و مسرت داده اند هر گز [illegible]
تشنه الفقر جمیع [illegible] دروغ [illegible] و آب شور [illegible] و عجب اینکه تمامی
مسطر در جمیع حاجات ملت ایران و جمیع حاجات ایشان در تمام کتب
فقها و حکما و عرفای آنان نوشته شده است اما جز یک امر را
قوه اینکه از مقام سدرة المنتهی برتر بر دولت یابند و اگر همت [illegible]
و آداب خوان و دیگر حجج از ادعام پاک است یا نجس و [illegible] مقام
علم حیض و نفاس بهتر است بیان فارسی و از این قبیل و [illegible]

حفظ صحت و نه باعث سهولت عبور و مرور و نه باعث تسهیل معیشت و زندگانی

و نه علت ترقی و تمدن ملت و مملکت ایران می‌شود

برزگر ایران با همین زمان کاشتن تخم گندم و درو کردن جو و فصل آب

دادن کشت زار و زیاد کردن محصول زمین را بهتر از خواهد ملل اروپ

هم یا با او برای او چه فایده و ضرر در باب جنس بیع و خرید ارزان

باید راه لگدمی و سهولت و استحکام و خوب معروفات و معمولات خود را

به اینها و نشان نه نه آخرین عرش و کرسی و لوح محفوظ و قلم اعلی

بافندگان ایران عوض اینکه چاره خوب با ملایمی و خوش رنگ کردن

و نیکان نامی طریق کار کردن و راه رواج امتعه و خوب آنچه

خود را به نمونه و در برابر غیر ملل فرمایند بشنید و تحقیقات مولوی

عالم عمو رقیق و تر مستتر و مقام تعقیب به ثبر اکثر کند

حکام و علمای ایران عوض اینکه علم یا گوزمی و دیپلماتیک ملک و قانون

عدالت

عدالت و مراحقوق و تسویه و تقدیم احکام با مبین رعیت را بدانند و بشناسند

از حکام و عرفا متفق رشوه جبر و قهر و تغییر حدیث حقیقت را معاینه بسلاطین ایران

که به نجف زین جهانند بجای اینکه چاره بحال گرسنگان بدهند و دربدران

بی‌خانه و سامان لگدکوب کمان حکام و ظالمان بی رحم نمایند و رعایا و نعمه خود را

از این فقر و فاقه و ذلت و رزالت و اسارت و حقارت رهانیده برسند برکت

و حالت و شرافت و ثروت نشانند زیارت امام حسین می‌روند و تکیه

حالت برای شبیه و تعزیه داری مبارک آیند و واعظان بجای اینکه

بر منبر در تحت پادشاهی بغیرت درس اخلاق نیکو و راه اتفاق و معارف

و اتحاد و موهبات و طریق ترقی و نجات مردم بیچاره و چاره رفع گرداب

بازار و کم از آزادی آن را بیان فرمایند قصه آدم و حوا و حکایت

فرعون و موسی و معاشقه یوسف و زلیخا یا بیان عالم جابلسا و جابلقا

و شهر برقیا با تفسیر ولی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی

یا مسئله حیض و نفاس و استنجا را بنمایند دیگر خبر از آن آیات
عدالت علامت قولوا الحق ولو علی انفسکم و کبر مقتا عند الله
ان تقولوا ما لا تفعلون و ان الله یأمرکم بالعدل والاحسان
ندارند والله هرگز اگر نه لاطائلها را بر منبر میگفتند
روضه خوانان بی شرم و حیای ایران در عوض اینکه شرح مصیبت
و فلاکت و ذلت و ظلمیکه بر سر سادات حسینی امروزه رسیده
هزار بار از ستم و قصه کربلا خوشتر و مهمتر و مرغوبتر است
انکار عنوان نموده و غیرت مردان ملت را تهییج کرده
ترهات جمع در منبری و خرافات فضای نمایندی را که روز عاشورا
هفتاد و دو ساعت بود و چهارصد شتر عطریات امام علیه السلام در سفر
کربلا با خود حمل نمود و در خیمه چادرش از مروارید بود یا در جمله
عباس سی هزار آدم کشت میخوانند بابای ایران کجایی اینکه
بجا نمود

بجای اینکه مجلس منعقد کنند و شرح ستم و بدبختی و گدائی و درماندگی و ذلت ایرانیان
بجای پریشانی امروز و جبر و ظلم و شقاوت نه تنها ذکر کنند و برای ملت
نجیب ایران که با این ظلم تازیان و دست ستمکاران افتاده از گریه و زاری
کنند برای سکینه خاتون و با آن شرف و ثروت هم از وقتیکه عمر و عثمان تمام
و نه شوهر و فرزند هم آنوقت یکی آنان از بنی امیه بود و یکی عبد الملک مروان از
طلاق گرفت گریه مینمایند و تقیه میروند و تکان میکنند هنوز سکینه خاتون
در سن چهارده سالگی دو بار بیوه است
آه آه از این بیشرمی و حماقت و بدبختی بیچاره ایرانی که عقاید
با این دولت روحانی به مرتبه ای فقط با کمک الحیل و عجز بدبختی
و خودکشی کاری نمیکنند نیست آری در ایران جاهل بسیار ملاها
راه را نمیشناسند و دولت ما زبان فرنگی نمیدانند و آموختن علوم دیگر را
عار میدانند و کفر میشمارند حق قریب به این که اگر از آنان

مجبور بکاری و هلاکت زی و جاروب کشی و نوکری دیگران خوار خواهید شد

بچشم خود این ذلت کبری را خواهید دید

در سنه هزار سال قبل بواسطه اختلاف دینی ما بین ایرانیان اتفاق افتاد

دو قوم از آنان بمذهب بت پرستی گرویدند جنگ بزرگ ما بین هزاران

و بت پرستان ایران در طرف افغانستان اتفاق افتاد و بر ایشان

در آن وقت شکست خورده راه هندوستان پیش گرفته و متعلق بخلفه قدیم ترک

هند را افزوده تا سی هزار سال در آن نواحی کردند محض فساد و اکنون

با آنکه در هند خویش ملت قدیم هندوستان که آنان را پارسیان خوانند

و حالا بتمام عدل خود معروفند گاو پرستی خوانند رفته رفته کارشان بجائی رسید که قوم

هند که پارسیان پیشه برهمن کیشی‌اند اکنون منفور تمام عالم و در جه جمیع

علم را دانند و از حیات خود بغیر از گدائی و جاروب کشی نمانده

و گدائی شغل دیگر ندارند بجهنم زیست مینمایند عادت

عادت عجب از هول فرهنگ را ایران پیشه کرده‌اند و عمال ملت همچنین

هند را بدست قدرت آن ها بر زمین بزنند در حق ایرانیان همینه دیگ

ملت ایران را حاضر مرد از حالت حالیه بارها پیدا نکرده

عجب اینکه زنهار تمام درجه ملت ایران در مدت هزار سال یکی گرفت

بعضی طالع آنان را ذلیل و حقیر نموده و تمام حیات را منحصر بخفتن و خوردن

با همین و حقیقت بر زمین نشسته می دهند دیگر امور تعقل را نخواهند

و حفظ حیات و راحت دارند چنانکه ملل فرنگ دارند می کنند

و آن سرات و افتخارات که اروپائیان بواسطه ترقی و تمدن پیدا

نموده‌اند بخاطرشان خطور نکرده و هر چه می خواهند بیگانگان اینها را

دور کرده ملت را نکشند و قوم خود را بر ایشان تر از ایرانیان نیست نفهمند

حکم همیشگی می خوانند چنان دچار ظلم و ستم و گرفتار اند

و نمیدانند در وقت اینکه جهان چیز است همه اینها در اینه

امروز جمیع ملل و دول و حکومات در جهت و حریت و بر دو عشرت تا همچنین بهاء اولیک

ملت ایران دارا از آن بشوند و ملکی نیست که بشوند

ای عبدالبهاء از برای نوع بشر ایجاب

شعلهٔ درد و هجران حاصل از آن یک دل که هر بیت به آن را ملکهٔ عدل

و حقانیت الهی سکونت و تمام اعمال خیر و شر و میزان حقوق و معیار

استعداد هر کس و هر کار در آن محضر اگر سنجیده می‌شود و اگر بقدر یک ذره

حیف و میل در حقوق بشریت و حفظ آدمیت بشود در این ترازوی

راستی و درستی کاملاً ظاهر می‌گردد آن میزان عدل سویه دارای ک

در دل هر فردی از افراد انسان گذارده که اعمال و افعال را بدان بسنجد

و من یعمل مثقال ذرة خیراً یره و من یعمل مثقال ذرة شراً یره

مصداق این مقال و مفهوم این کلمه حق داد است هرگاه

کسی یک ذره از راه عدل و انصاف و اخلاق حمیدهٔ بشریت

دهند

و صفات نفوس انسانیت انحراف ورزد فوراً صورت آن در آیینه

دل انعکاس پذیرد و در ترازوی عدل وجدانش ظاهر گردد و داراز

این کلمه محکم هزاران هوا و هوس واپس در طبیعه ما حافظ و مراقب این نیرنگ

درهای آن و دیده نیست هر ذره شر و انحراف را مجازات

بخون و خشم بشود و درد و الم دیده می‌گردند مولوی گوید

هر چه بر تو آید از ظلمات غم آن ز بی‌باکی و گستاخی است هم

ذره خیر و عدل را مکافات نیز در و شادی های تمامی خواهند داد

جزاء آن بگیرند و ادای این است به علیه خیر و قرار باطنی خورند به خوشی

خورشید خور خوب چنانکه این لذتی است و اثر آن از اطراف است

منافی رذیله هر لذت بهشت در زمان یک نیست و نابود می‌شود و لطف و ادب

از قیش بر دل آدمی جا گیرد و باز آتش حسرت می‌گدازد

هستند عاشق که لذت روز وصال ش هجران را بجا میده همان لذت

و در روز وصال در شب هجر بر خاطر می‌گذشت و در آخر آتش مرگ می‌زد
و حسرت تازه دیگر در آن دلها بر روان ریش ... می‌آورد اما کارها ... خرم
اگر چه زبانش منقطع گردد در هر آن آن جان ... نغمه خاطر ... می‌گردد
آثار سرور و بشاشت در دلش پدید آمد و شادی ... در هم ... از هر آواز
برآرد و بعد از حسرت تبدیل گردد از این است که لذت ها ... خوب
و خوارزمیک ... است در روز به روز ... می‌افزاید و هر که حسرت ...
بر همه آمد چنانچه اگر درخت‌ها ... بر برف بار ... ریخته ... قبا ...
بر خود ... کرده ... خود را در یک ... به روی ... بر یک ... زار
زار و ... باشد ... حرارت ... آن ... در ...
... شد و خاطرت از غم آزاد است ... عشق و بزم و سرور ...
... آن ... و همراه آن ذلت و ... را ...
دیده تاج ... و ... خوش ...

... و ... در ذوق ... ذلت و ... بوده
در ... زهد ... چون ... آدم و ... ادراک لطیفه
مشرب ... ذوق آدمی است و ... آدم ...
زیاد می‌کند و در ... آدم ... لطیف ... می‌
... لطف ... را ... می‌شد و در ... می‌
... و ... اما آدم ... خندق ...
و ... زشت ... از ... و تمام ... آدم ...
در ... تبدیل می‌سازد آن ... عشق ...
... و ... رنگ ...
... این غم ... و در ... و ترتیب ... عشق
... آدم ... خاطر ... و غم و ...
... عشق ... این غم و ... گردد

خواهند کتاب هرگاه با ظلمه و جهالت ایران محکوم بمانند خوب تعدیل خواهد نمود

برای حزن و کدورت از آثار مؤاخذات کلمه و عدالت در طبع فاضلان ایران قسمت

بهیچ مجلس عیش و طرب و عشرت و ذوق و دفع و رفع حزن نشود و لذا منقطع برای

فرار از این درد و از آن ظالمان غدار چاره‌ها و دسته‌ها از [illegible] و چار

جسته و نگار و کشیدن باده و [illegible] و سبز بردن [illegible] بسیار می‌جویند

و باز آنچه می‌شنید و تریاک می‌گردند که مادامی که غافل از ظلم و ستم خود باشند

[illegible] و خواب عمیق و اشتغال با اشیای عمده و بقدر

لهو و لعب و عیش و طرب برای انفعال از غفلت [illegible] وحال آنکه

ملتفت نشده‌اند این چیزی نشده هر که [illegible] باید [illegible]

ای جلال الدوله چون مردمان ایران

فاطمه از انواع و اقسام [illegible] هر دل آسان از شدت ظلم جور به جور

ستم پروری و تعدی یکدیگر دائما مؤاخذات طبیعت و فرمان [illegible]

عدل و حقانیت نیز با حکمت و معرفت و صحبت [illegible] در تدبیر [illegible]

و تمدن و آبادانی را از مطالب و مناقب می‌دانند [illegible]

[illegible] در نامه و [illegible] قدما مراسلات نبوی و علوم و فنون

و حرف و صنایع [illegible] و آداب آن [illegible] و در علم آدمیت [illegible]

عمر با [illegible] و در عوض خرافات [illegible] در [illegible] و [illegible]

قطب راوندی و [illegible] شبستری را آموز [illegible] شکیات و [illegible]

و مقامات [illegible] و مقارنات یا [illegible]

یا فاطمه برای ائمه [illegible] کدام [illegible] یا [illegible] و [illegible]

یا علم تجارت و طریقه معاشرت و آداب مصاحبت را برای [illegible]

یا [illegible] کرده است [illegible] در رحم مادر [illegible]

زیاد می‌کند ای [illegible] و [illegible] و [illegible]

به [illegible] در رحم مادر [illegible] خوب [illegible]

مرعوب طبایع شرف و عفت پرورش در همه ممالک متمدنه

مرا الهام داده و شادی داده و خوش‌دلی داده و آزادی داده و قوت

و شجاعت کلمانی داده آیا چه کنم که دائماً هم مرا مجلس گرم و زاری

و آه و بزرگواری کشانکشان نیدی و برای کلثوم مظلوم و عبدالله

بیچاره مددم و شهربانوی نامعلوم در قید و تکیه بر سر و سینه زدی

و زرد و گونه خراشیدی و تقیه و در این قسمی که زن در حرم رحمت لازم و بدرجه

حرکت رسیدم و بحرف از فقط شدن رسیدم و تمام حفظ و سرمایه طبیعی را

فوت نمود و شادی‌ها را کرد بهای مقام طبیعت و خلقت خود فرو داد که در

و با هم و غم همدوش و با درد و الم هم‌آغوش از قدر و فیله ملعونه زاید

باز رفت از ظلم و ستم خود بر هدایت تخم دشمنی عمر و عایشه و ابوبکر و معاویه

و عشق به حضرت پیغمبر و علیه کمال آن‌گونه و حب ابوذر و سلمان در دلم

کاشت آمر فقط که در میدان جهان جز فضل و هنر و علم و جهل

یک ذره

یک ذره حقوقات ایمان نمی‌خورد و کمتر چیزی که بیشتری یک خوردار

از این جهت سوزش هجران من از مقصد و مزروعات دور

تا رتبه هر جی داده چه ممر و قابلیه بر دارم در تمام جهان

جز در عثمانی و ایران نام مسلمان مجهول است در ایران یک دینار

بعضی مسلمان نیز و نیز شهرت یک نام

عثمانیان هم با زن بار بر کمر داده‌اند دشمن عمر و عایشه

هم در ایران به شمر و فاطمه است و در عثمانی با حضرت و ضرر دو باب

تحقیر و کلک و در این جاهای جوان ذکری از این که آن نیست

زن از شوهر حقوق خود را مطالبه می‌کند هر آن شوهر ناکار

دارای اهمیت به تازگی و عار است که از جنس انسان بدم و ترک

در بیزاری از شهادت و در مشورت و مردکاری مظلوم دو مرا

بیش و جشن و کوشش مرا کرد و رکردی در تمام حفظ آدمیت

وحقوق معیشت محروم نمودی نه مجبور در این غار خرابه بار

جگرخوار و خون دل خوردن نمیبری هخدعه مرا مجبور المال امور مرا

فسخ و تعطیل و حیات مرا در چنین ایامی که آوردی و مرا مجبور بهزار

حیله و خدعه و دسیسه و وعده و مکر و دروغ کردی ظلم که شما شوهران

با بیمارکان می کنید همکس هیچ اثر و هیچ دشمنی هیچ دیگری نکرده

کی شمرده الوش و بتان اینه اثر این معامله ناحق روا

رفتار ناگوار به شما می کنند کرده اند مگر پروردگار قهار و منتقم جبار

انتقام ما را در دوم جزا از شما بگیرد و وعده خود را اذا

المودة سئلت بای ذنب قتلت و ما فرمایند و هو المنتقم

القهار شوهران بزبان می گویند شما شوید مدد کار زندگانی

و معاون معاش و کامرانی خویش می خواهیم کنون بار

ناهموار و دزدی ناهنجار و حیله کاری مکار و دشمنی دل آزار

برای

برای باشند هر کس دچار شما شد نفس راحت کشیدن و لقمه گوارا

بلعیدن و آب خوش نوشیدن و بخواب راحت آرمیدن بر او حرام

شود آه چه بدبختی است شوهری که دچار شما دو گرگان

غدار و حیله کاران ناهنجار شود ما مالمان را میدزدید تلف می نمائید

عرض و ناموس مان هدر و بر باد می دهید شب و روز از برای

اداره معاش شما در شدت جانکندن و تلاش و در اصعب شکنجه و عذابیم

تا لقمه نانی کسب نموده و شبانگاه با آسایش بخوریم همه شب تا سحر

رنج می کشند شما آگاه و بر همه فنون فن شما دچاریم

آه که چه زمان بیدار مرگ را بینیم و از شر شما شوم طلکان

دشمن حیات و استراحت آسوده در آغوش گیریم

برادران گرامی صورت شکایت نامه رسم شده بعد آو ولیس

مردی هم ترس بر آن در غم نهاد و زار زار می گریست و اطرافش را

ماران گزنده احاطه کرده بودند و هر آن اژدهای مهیب دهان
بر او حمله میبرد و از شرار شعله زهرش درد دل آن بیچاره سوزان
و درد سوزش جان درمان اثر را بی اندازه می‌نمود و در زیر آن تصویر
بخط جلی نوشته بودند این کیفر کسیست که با بندگان خدا در روزگار زندگی خود
اموال مردم را بخواهش شخصی تصرف اموال نموده از گفتار پیامبر
عالی دگر آورد که بیند جای

و همین مردی بود که ریش خویش را کنده و تقریبا در میان قبر خود میزد
و در زیر آن نوشته بودند این مردی است که زن خود را طلاق گفته و دوباره
رجوع نموده کنون از خورده خود پشیمان و از کرده خویش دچار سرزنش
و درد دیر سال است

تصویر مردی که با کمال بیشرمی در برابر بقصد خندیدن مشغول بود
و در زیر آن نوشته بود این کیفر است که اکنون در محکمه قاضی زن خود را
طلاق

و از بند فرنگی جسته

در واقع زنان عالیه ایران باری گران هنوز در اثر ستم و
و تسلیم زنان تن بسختی کشیدن بار آنها را نمود و به نقطه دیگر
که در بهره از حالت و ثروت و اقبال و بخت بود بدبختی پیش
این حالت است

رعیت ایران بپادشاه آن بزبان طبیعت خویش فریاد میکند
ای نادان جاهل و ستمکار غافل و ای مبهوت خون خوار
سرگردان وای بی مروت بلا ایران وای بد سرشته عار
ایران روزگار یک مملکت سرسبز روضه رضوان
و مایه حسرت تمام ممالک جهان بود خراب و ویران
و برابر آتش دوزخ و برزخ و مردمان آن را کردی رونق و آبرو
و شکوه دولت اهالی مهیب ایران را بردی و ملک مار

درد و الم دیگران را فقر و فاقه و غم نبودی   این همه حرص به صد
و طمع به اشغال قدرت نه تنها بتصرف مال و نان دیگران بلکه جان و روان
ما اکنون می‌کند   چنانکه تا مانند اژدهای ضحاک خون جگر و مغز سر
رعیت در بدر تکلیف اطعمه می‌خوردند   ما رعیت ایران امروزه
کلکه کوب بیشتر و بزرگتر و ملامت و توهین دول خارجه و ملل متفرقه
شده ایم   و فردا با این سم توران لشکر در زیر دست صاحب
و عکس ایشان خواهیم شد زنان ما در بازار چشمان بارز ول
بنامو و دچار خواهیم بود و اولاد خودمان در ترتیب تربیت
و وقاحت گرفتار خواهیم شد اگر   جهال ملعون نفوس ایرانی
در بکسدلی فقر از جور این طبقه ستمکار در بدر ما نه تنها
دیگر گرفتار کسب و تیغ غربت شوند   یا از فقر و فاقه بدتر تا
در ما جان سپرده یا در زیر اشکنجه و داغ و تهمت تجرد گیک
دارند

در زیر چوب فلک کوب و در زندان خانه‌ها با شو لعنت اکبر مرده اند
ما گر در دیار ما گر خلاصند که با سرهای کلاه در بیستون ما تمکن ما را کرده
و غوغای اجتماع رجال ملعون نفس بعد به تکلیف به کفایت شاد و کمر آورده
که انقلاب جان و طلب خون ما روزنامه توانه کرد   هر روز که با خرسایان ها
باشند اما در حق دیگر و بنده و شاه دشمن در بازه اینها می‌گویند   هیچ دشمن ایرانی
دو دیگر خود را بدین ذلت و عذاب اشکنجه گرفتار کرد   هیچ رعیت ایرانی را
بوده اند   و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
پادشاه‌ها ما جواب بسیده نه   در جای غیرت و ظالمان دست کوته عقیدت
ما بکلی محاربات و تفریقات انتقام از جانب طبیعت قادر و از طرف پروردگار
بجا دیدیم که تا رعیت بی غیرت بوده هم هزاران هزار نیز
و قدرت دم زدن و اندوه نتیم گفتن در ... و بی غیرتی و بی همتی
خواهند   در اشکنجه و عذاب با هر ادا و مرادات خویش نیز

خون جگر ما شراب ایشان است و لخت های کبدهای ما کباب ایشان بحکم
الحکم لمن غلب ما را بهینه زرخرید و عبد عبید و خانه‌زاد جابر خونخوار
می‌دانیم و العبد و ما فی یده کان لمولاه را همواره شامل حال
ما می‌دانیم رعیت ایران برای ما قصابان حکم گوسفند و گاو را دارد
اگر پیر و درهم برای قربانی و تکه‌ای کباب بخواهند از شهرهای دیگر می‌برند
گاو را گر خرید و گر چیزی خورد بهر عید و ذبح خود میرسد و وجود
تمام آن دختر رعیت در مورد خدمتکاری حرم محترم سلطنت بود
و مسعود آن شرم فدای اجرای میل فاحش ظالمان گردد یا در زیر
الکتمه و عذاب و قهر و غضب ما جان بسپارد حقوق پادشاهان
بر رعیت ایران ویران نه تنها کشتن بلکه جان و برباد دادن
عرض و ناموس ایشان است بلکه تا آنان را به ممالک خارجه
نفروشند و تا آخر فرد ایران را به رفاکتر هلاک نکنند

وزنان

وزنان آنان را به دست سربازان جفاکار روسی بسپارند و به
سلاطین خارجه زده ایشان را فدای قوم ایلان صالحات
الکلیس کشته و خانه خراب آنها را طویله و اصطبل خفت و حشم
افغانها و عثمانیان نکرده‌اند دست اراذل را برنداشته حقوق
خویش را از ممالک ایران ادا کرده نمی‌شمرند در خزینه‌های
ظلم مانند آتش است و ظالم هیمه آتش را بهر
صاعقه حق خود را به خود می‌دارند و تا نوزاده حقوق ادا
نمی‌شود پادشاهان ستمکار هم تا تمام مملکت را ویران و تا
فرد آخر را دچار درد بدبختی ننمایند حق خود را ادا کرده
نمی‌دانند و بهمان قسم که آتش هر چه هیمه بیشتر دهی قوی‌تر شود
و سوختن و اثرش افزون‌تر گردد ظالم هم هر چه بیشتر ستمکاری
نماید آتش ظلمش زبانه‌ورتر و شراره‌اش افزون‌تر خواهد گردید

وما درینجا برای تحقیق می‌کنیم که هنوز هم معنی از دولت و ملت ایران
باقی است و در حالت نزع و جان کندن هستند و با حقوق پادشاهان
ایران در رعیت آن اوقات است زیرا که هیچ کس تا از کده
درخت حکمت نه و بادام در برابر شعله آتش اثری باقی است
نیز بلکه تا کنون حقوق آن را دارند [illegible] حالا حقوق
پادشاهان ایران هنوز تماماً در رعیت آن الف [illegible] است
و امیدواریم که عنقریب حقوق آنان از ایشان کاملاً
الف وا داده شود و نام ایران و ایرانی از صفحه روزگار و جهان
برچیده زیرا که ملت دیگر که [illegible] در صدد خدمت شده‌اند مملو
است از شب و روز در [illegible] که وعده‌های [illegible] و قره [illegible]
[illegible] تاب مقاومت [illegible] ملت [illegible]
نداشته باشند حال بهتر [illegible] کرده و [illegible]

معمور

معمور شده باشد و بالاتر تعجب [illegible] وعده‌ها [illegible] ایران است
از دست این علمای نادان [illegible] شان [illegible] عجب اینکه
کوشش ملت نادانها [illegible] رشته زندگی [illegible] می‌کنند
ای قائدان ملت [illegible] و ای بزرگان ملت [illegible] راه
خلاص [illegible] از دست اقدامات و [illegible]
نمیدانید [illegible] از اینکه [illegible] حیات و [illegible]
از [illegible] دولت [illegible] اینقدر [illegible]
[illegible] آنچه [illegible]
[illegible] اینقدر [illegible]
و [illegible] در معاملات و [illegible] و مصالحات [illegible] برادر
که ام [illegible] تجارت در ایران [illegible] بازار [illegible] رواج ندارد
[illegible] مشهود [illegible]

هم امید رفع و ابطال نمیخواهد مگرکه مردگان سلطنت علما نباشد باید بدو نیم

میکردند و فقط وزیر قصابان را بایکه بارهم میخواهند فتوی نافذه

نه در حق ده بیت فرد و دماغ حکم باید که حکم حق و قدرت اولیای دولت

برسید بر حسب میل ایشان در ایران بقوت کار در میرغضب و حرف ایشان

جاری است و بس دیگر کدام تجارت و کدام معامله و کدام بلی ساکن

ده تومان از بابت رد مظالم آنهم چه سیاه در حاکم خانم بزرگ از بازرگان

بگیرند ده کرور حقوق مسلمانان بود هر آن معامله میرسد یک

نامردمی کوه که از دیوان مال کم وحق که بود وکالت از جانب

کدام کس معامله میکند آن حاکم که جمع هم کالا میکند هر آن حقوق عیب

هم بهم و تلف کرده است و قرار نام دهم از اکثر قدرت آن بود تدارک کند نه اینها

الف داد اینها بر هر یک ماست هاله و روزها زیر بار درست مرتبه چای نیست

شفاعت همه پیغمبران در حق این گنهکاران فایده ندارد اگر هزار

بهیچ

بهیچ زبانه خونخوار شفاعت همه پیغمبران کارگر نبود این روضه‌خوانان

هر روز از منبر و زبان بر سر منبر فتوی میکنند بر ده شریعت و تغییر احکام

شریعت را عقیده میدهند هر که یک قطره اشک بریزد در برابر دروغ در حق

بهشت فروغ ما بریزد فوراً همگی را اگر هر چند لقدر بدی را ریک

در حال شمر بریزد و بد کلاه و جواب داخل بهشت گردد و در حق

اعلم با آنکه هر روز حیف فرار این فتوی مردم ایران بظلم

و جور و خوردن حقوق دیگران و پامال نمودن مال و جان و ناموس مردمان

جری نموده هر ملا و حاکم یا میرغضب خوب بود اقناع میکند هر اکثر که

هزار خون ناحق ریخته و مال هزار فقیر و یتیم و بیوه زن را خورده باشد

باز مساوی است که برسید بشهدا رسیدم دیگر خبر ندارد هم که نقطع

آه تهیدان و گریه بیوه‌گان هر از ظلم او بآسمان میرسد و گوش ملائکه را کر

و قهر خصم دادگر بود چنان بیچاره‌گان آنکه هر که دسته خود باعث

باشند شمرده بود. از آنهائیکه خداوند میفرماید حقوق این مردم به

روضه خوانان در دنیا بیشتر از پادشاهان ظلم و ستم جویند زیرا که

شاید یکی که گرفتار یک ظالم پادشاه است از گریه و زاری حالت فراغتی

دست دهد. و ظالم سوار گرده خود قبول و از ستم خویش نادم و همراه

سازد. اما هرقدر متمعن این روضه خوانان بیشتر گریه و زاری میکنند

برق وحشت و ظلم ایشان در قوه جهالت و دروغ و افتراء آنان میافزاید

اگر پادشاهان صورت حیات و زندگی مردم را غصب و تملک میکنند

ملکه مردم را عمری و مجبور بر فسق و فجور میکنند ولی روضه خوانان

آن عیب و تزویری که این شریعت پیغمبر را ... شرعاً هم باید از

عقاب و عذاب جهنم ترسید ولی که هر شریعتی را ... خراب نموده

گریه کنان چنین اند که بر حسب قول روضه خوانان کارهای جنایت

و جرائت مرتکب هر معصیت میشوند و از عذاب رسته شده اند

و وعده‌های دیگر میدهند چرا که قال الصادق علیه السلام من بکی او ابکی

او تباکی علی الحسین وجبت له الجنه را جنت دیگر خویش قرار داده

و آلت خرق سد شریعت و هدم اساس دین و ملت کرده اند

حق روضه خوانان این است که آنان را تنبیه نموده در ملأ عام تنبیه

کنند و عبرت دیگران سازند تا دیگر بندگان خدا را بدین جرئت

دعوت بر هدم ارکان شریعت و خرق پرده دیانت ننمایند

کلام مختصر همانقدر ظلمی که بر اولاد و احفاد و خیلی از زنان

ایران و نطفه‌های ملک مردان از روضه خوانان میشود از زنان

هزاران طفل شیرخواره ... که مادران ... هم حامله

عارض مادران در طفل رحم ... خود طبیعت اصلاح میشود ... که

مادران در پای منبر روضه خوان نشسته و از داغ و ... صورتهای

مرحش و ... و ... روضه خوانان نابود از زمینه

ساختن وجود شیر [illegible] ایشان [illegible] و مع ذلک مضر دماغ [illegible]

و از همین جهت آن در وقت [illegible] رجوع [illegible] و [illegible]

[illegible] چنین تمام امیر [illegible] و [illegible] مستقر

از رعب و خوف و حزن و غم و در ریش [illegible] رنگ [illegible]

و الم تولید نموده است و از این جهت طبقهٔ تمام اهالی ایران اطفال آن دیار

مسموم و مجروح [illegible] و دل [illegible] و این نیست جز از [illegible]

که در حق اطفال و جنین رحم مادران [illegible]

میکنند [illegible] یک طبقه از مردم ایران از [illegible] ظلم [illegible] و در [illegible]

سلاطین مغرب و ایشان همان [illegible] که در رحم مادر [illegible]

ظلمهای [illegible] و [illegible] خواهند [illegible]

ظلم هر طبقه در طبع جنین یک اثر [illegible] تولید میکرده که تا وقت مرگ

آن داغ ظلم از جبین جنین [illegible] محو نمیشود [illegible]

وارث

وارث [illegible] اطفال از آثار [illegible] است در حق مادران

ایشان که در وقت انعقاد نطفه از اکل و [illegible] آن [illegible]

[illegible] کرده اند چنانکه [illegible] و حمله

و خوف و رعب و [illegible] اطفال [illegible]

و از اثر حمله و [illegible] مادر است که در زمان حمل [illegible]

[illegible] و [illegible] حوصله و [illegible] اطفال از آثار

[illegible]

[illegible] و عالم [illegible]

[illegible]

[illegible] اطفال [illegible]

[illegible]

[illegible] در دادن [illegible]

و فراشان و ضابطه و داروغگان و سربازان گدای ایران در طمع

فرزند بیچاره را که خون خلق را مکیده‌اند و دربدر [illegible] ملازمان

فراش مدیر [illegible] از صدای سرباز بر خویش می‌لرزد صورت‌های مدهش

در غضب و هول و هراس‌های ناگاه و حزن و غم‌های [illegible]

و اهل دکان و پیرمردی که دامن دل مرده [illegible] تماشا از اثر جهالت [illegible]

دروغ‌گوها و حکایات و هرزه سرائی‌ها و گریه‌های روضه‌خوانها

در طمع حقوق مردم و ریشه دار گشته است الدنیه [illegible]

در جدول الدوله [illegible] تاریخ مدیریش تمام

این چند قرن رذیله و عادت و طبایع خبیثه و خوی و صفات

حیله و دسیسه [illegible] از زمان تاخت و تاز تازیان و تاراج و استبداد

ایشان بر مملکت ایران مستقیم و حالت ایرانیان [illegible]

دقیقه [illegible] و پادشاه و حکام [illegible] تعلیم [illegible]

مطلب

مهیب و طوفان عجیب و ضرب تازیان کردند [illegible] در بدر [illegible]

[illegible] آتش خویش را ویران [illegible] و سرگردان [illegible]

فرو [illegible] خوش [illegible]

در این زمان دچار مصائب و [illegible]

و دیگر عسکر ترک و تاتار [illegible] گردیده‌اند [illegible]

داده [illegible]

[illegible] خویش را [illegible] کرده‌اند

[illegible]

خود [illegible] در طرف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لاهوت و جبروت و ملکوت و ناسوت اصطلاح طبقات و وادی برزخ
البرزخ و [illegible] آنها در آورده اند دیگر جهات [illegible]
[illegible] و بعد از یک طفل اگر بخوان [illegible] در دماغ
ایشان نیامده است [illegible] چه بگویند و چه ... میخوانند
بعضی اشعار است جمع [illegible] و [illegible] مقابل هم کرده
همه [illegible] مختلف و [illegible] در متن واحد جمع کرده اند
مثل اینکه خدا هم [illegible] است و هم [illegible] است و هم انتها دارد و هم
[illegible] هم قریب است هم بعید هم مقارن با اشیاء است و هم مفارق
ذاتا در عین حال [illegible] در مقام [illegible] است
روح هم [illegible] هم فانی [illegible] لا شیء [illegible]
اعمال آدمی هم اختیاری است و هم جبری و از این مقوله [illegible]
[illegible] نفس [illegible] اعتزال [illegible] کرده و [illegible]

[illegible] قدیمی [illegible] و فرقه دیگر
[illegible] و دسته آخر خارج گردید [illegible] ازلیه است
فرقه ای که [illegible] خورده شده و هر دسته در [illegible]
عالم [illegible] افتاده و رفتند [illegible] کنند و تحریف
اعتقاد کرده [illegible] این عقاید [illegible]
[illegible] میشوند [illegible] و جنگی [illegible] در دنیا [illegible]
انقلاب نکنند [illegible] تمام این [illegible] و تاریخ
[illegible] و از [illegible] عرب بر ایران میدانیم
هر کس [illegible] برای تحقیق [illegible] کرده [illegible]
[illegible] صورت [illegible] تا امروز [illegible]
[illegible] تمام این [illegible] ذکر شد [illegible]
آن [illegible] در ایران از ترس [illegible] شمشیر [illegible]

آن زبان در ایران گذشته

در فصل اول ... به جمعیت گروه از بدو پیدایش بشر تمدن گرد هم

جمع شدند و باهم بنای معاشرت و مصاحبت و مراوده را گذاردند مجبور

برای شرح مقاصد و مطالب و بیانات و اداء حاجات خود با همراهان خویش

تفهیم آنها ... وسیله به واسطه اشارات و حرکات مانند گنگان

... مقاصد خود را می فهمانیدند ... بعد بر این گذشته

این آوازهای طبیعی مثل آه کشیدن در غم و ناله کردن در درد و الم و فریاد

کردن در حین خطر ... نمونه که و جیغ زدن از ترس ... تهییج

و شهوت که در حیوانات ... چنانکه بیان حیوانات مهم است بروز

از آن پس زمانی دیگر گذشته ... هر چیز ... و از عجب ... در خود

یا در خارج شنیده می نمودند از تعبیر آن آهنگ مخصوص و آوازی مخصوص

می کردند و آن آواز فقط یک صدای ساده به صورت عجز و لابه

واه

واه و ناله در مقام تضرع و استرحام و ... با صورت تهییج و هول

در مقام ترهیب و تخویف و تهدید می نمودند مانند آه و واه و اوف

و اف آخ اخ در درد و الم و عجز و لابه و استغاثه و تلذذ

مثل ... قه قه ... و تعجب این آوازها در مقام زجر

و رق و منع و دفع و تهدید و تخویف حیوانات و جهت تشبیه برخی

و آ ... در حال آگاه کردن و خبر دادن آواز کردن

تقلید صدای ... چنانکه این آوازها در آن موقع نمونه در ملت

باقی و برقرار است و بجز آنها ... متعددی در اشعار ...

از آن پس ... آوازها را واسطه فهمانیدن و وسیله خبر دادن

از مقاصد و احتیاجات و مرادهای خویش نمودن بهتر است و طبیعت ...

ترقی به تقطیع مخارج نموده تا ترکیب ... حاجات و استعدادات

حروف را ترکیب و مخارج و مقاطع حروف در آن ملت بیشتر تولید کرده

دو در ملل و جنس مقاطع حروف چندان تمایز نبود و آوازها در مقاطع

حروف درهم و تدریجی ادا میشد مانند مخرج دال و ذال

و حاء و هاء و عین و غین و سین و شین و زاء و ذال

و سین و صاد و زاء و ثاء و قاف و کاف و میم و باء از زمانیکه

هم کنار رفت حتی در قرآن گفته که یک آواز ببلعد در این حروف است در شیراز

بخوانید کنون هر چه جنس در قبایل عرب بروی برود از کلمات

جز یک آهنگ غلیظ در شب بار گران دشت و غرغر گادو غرغر

یک بار جیز زنگی است طاهر نمی در هر گاه در ملت چینی و چینیان

بجز یک آهنگ سبز از تمام کلمات آنان احساس نمیکرد

در هر پر پرستوک و جمله در رکاب آشیانه خود میخوانند هر چه ملت متمدن تر

میشوند مخارج حروف تمایز تر میگردد به حدی اینکه حروف ملفوظه

ظاهر و شمرده و کلمات ممتاز عقد را و معانی شباهت به مزه‌ها و مرحم

مانند

مانند مطلق از و کلاف تر بشم با غنچه و اوانی بشتر احتیاج دارند

و تمایز در کار و دقت اوانی و حروف به بهبود است

همین قسم کلمات متشابه در هر ملت متمدن که با کلمات مستعمله در ملت

جنس است زیرا که مفاهیم بیشتر است و احتیاج به کلمات افزون تر

قدر و فهم زبانی یک دستگاه جلو در باره شرایط تمدن هر زبان باب

مخصوص و آمدن ... است در هر قسم بواسطه خاص است

در درجه این کلمات بود و یک کلمه از زبان اعراب و اسلام

در تمام ایران مرحوم نیست در بیش بود کلمه و بکار این مرد

میخ کرده و همان قسم در آن فابریک در چهار هزار آدم

مشغول کار و هر در لفظ برای کار مخصوص و بخش مخصوص در کارخانه گراکاغ

نام علیحده است در یک کار زبان در ایران معمول نیست چون فابریک

بنابراین مقدمه هر چه ملت مرحله متمدن تر میشود احتیاج بخش مقاطع

حروف و کثرت ثبت کلمات بیشتر خواهد افتاد

و دیگر آنچه دانسته شد اکثر مقاطع حروف در هر ملت غالباً از استعمال آن حروف

پیدا شده مثل اینکه پ و ژ و چ چهار حرف [illegible] مستعمل نزد تاجیک

آنرا هم نگذاشته‌اند و ص و ض و ع و ث و ط و ظ و ق قبل از

دخول دین اسلام در ایران چندان استعمال نمی‌شده است تاریخ آنها هم در ایشان

نبوده و وضع حنجره و مقاطع حروف نیز از کثرت استعمال یک حرف

است که آنها تمیز می‌دهند چنانچه مثلاً در دو هزار سال قبل در تمام ملت

پارسی یک حرف ذ تلفظ نمی‌شد متقدمین از فصحا الفبای [illegible] تلفظ آن نبود

ممکن نبود و الا از فصحا کار [illegible] تلفظ [illegible] را قرار

ایران با زبان پهلوی یک کلمه ترجمه عربی از حد [illegible] تلفظ آن

متقدمین الفبا رسم کرده و حیثیت می‌داشتند اما الف و ط و ع و ظ و ف

خود از که انتظام ملت سعد از مقاطع حروف و مخارج کمتر ایشان

با وقت

با وقت [illegible] سن‌ها می‌توانیم اثبات شود

و اگر یک دختر مجوسی پارسی و یک دختر عربی تازی را در شیر یکسان تربیت نماییم

در خیمه‌ای یک‌جا که آن هر دو هم به جهت خوشی طبع عربی را از الف قطع پارسی

در ابتدا لهجه آن تمیز نداده با اینکه هیچ از روسیه آمده است در هنگام گویش از زبان

لبنیان آواز عربی عادی شد بلکه لکنت لهجه و شیوه و زبان پارسی از هم

لسان عرب به تقریب تا زمانه مسلمانی برابر رفته باز هم آثار پهلوی

خوانده هم شد خلاصه ض و ظ و ع و ح و ق

شهادت بر حنجره کلمات و صفات و خوشی طبع ملت تازی [illegible]

و پ و ژ و چ که در نزد آن قوم و ظرافت طبع پارسیان

و در میان خواهد بود زیرا که ما از پیش نوشتیم در طبیعت در مقام نازک

و گوشه و ظرافت آوازهای سعد و ق می‌کند هر در مقام حلقی و از و تا حقیقت

و تا از آن قسم آوازها کلمات می‌شود یکی هم آلمانی می‌دانیم برای ق

لکن زبان آلمانی در مقام مقایسه با دیگران زبان فرانسه و کلمات فصیح
اردوکان و درغان زبان انگلیس و کلمات عبارات و ترکش زبان چینی زیر
و کلمات تنگی و آهنگ سازی زبان تلمی نا... مخارج و مقاطع حروف و لهجه
و آهنگ هر ملتی دلالت بر آثار طبیعت و احوال معیشت آن ملت می‌نماید
زیرا که در این قسمت وسیع آفرینش طبیعت خاک فرمانروا است و هر نیرو را
بنظام و ترتیب بدون گزاف مرتب کرده می‌کند و هر ملتی است که
ملت متمدن احتیاجات ایشان کمتر استعمال کلمات و جملهای و اصطلاحات
بیشتر از ملت وحشی است لهذا در متمدنین مخارج و مقاطع حروف
بیشتر بوده و هست و در عهد قدیم از طور در نظم تا سبک کمتر بود
تمدن و ترقی آدمیت و زبان است چون بروز بروز آشنا است مقرران
کمتر مخارج حروف و مقاطع ایشان بر اینهم قسم کم آمدن تمایز
و مختلف است بنحو و مخارج حروف در عرب

عبارت

عرب را بیست و هشت مخرج و مقطع متمیز بوده است چنانچه عجمی بودن آمدن هزار
چهار مخرج حرف در ایشان نیست و حرف ق س ر را یک مخرج است
از این جهت و ع و غ و ض و ق و ح در یک اندازه در نظر
دارد و در یک مورد یا هر که خود را استعمال می‌کند که غیر از اسلام عرب هر دو را
اینها را از یک مخرج می‌دانند استعمال نموده است هر و ع و ض را در مورد
مختلف بکار برد اما از زمانی که اسلام در میان ایران
وسعت زبان آنان هر چه بیشتر هر یک حرف را داشته اند و مخارج آنها
بر ترتیب شده است و مختلف بوده است و تمام اینها مانند مرده زبان در ایران
مستعمل است مانند سغدی پهلوی دری تورانی دری زبانی
کردی و غیره از زبانهای قدیم ایرانی منشعب شده است هنوز هم آثار زبانهای
قدیم پیدا شد مخارج حروف و کلمات متروک جمع شدن دیگر
آمدن مخارج آنها و دری قدیم ... از زبان ...

کهنه و ریشه سانسکریت است و چون تمام زبان‌های عالم است که اروپ
و زبان علمی که از این ریشه جدا شده و نیز علمی داشته است بر اینکه گفت
ایران ما در تمام جز علامت چنانچه در پیش گفتیم و نوشتیم هر دو تمام
زبان‌های فرنگی را دارند و از یونان و هندیان از دو راز علمی گرفته
تا آخر اروپ و غرب عالم امروز پاره‌ای از کلمات پارسی به صورت و معانی
اصلی باقی است و اگر بخواهیم این فقره را شرح دهیم کتابی بزرگ لازم
است همین قدر می‌توان گفت که کلمات قدیم ایران در تمام زبان‌های اروپا و غیره
نه تنها با حروف اصلی باقی است بلکه با همان لهجه و آهنگ قدیم پارسیان
باقی مانده است چنانکه اگر در زبان پارسی و فرانسه بعضی از لغات
با همان لهجه پارسیان قدیم هم اکنون که تکلم از آن در دهات یزد و کرمان
هنوز ادا می‌شود آبرو همان وضع هم در پارسیان استعمال می‌شود در الفاظ نژاد می‌شود
کرکس که همین کلمه را که پارسیان بالطبع در فرانسه و یونانی استعمال می‌شود در پارسیان
را ز

یزد و کرمان ادا می‌شود مهر همین روز و آفتاب است در اروپان
شد ایرانیان استعمال می‌کردند دیگر زبان هندوستان نزدیک است که کلمات
فارسی هم محتاج به بیان نیست دخول کلمات متعدده لغت اروپ
شده از اروپا یا بوده از هر طرف و کنعان هجرت کرده‌اند و ده
دلیل دیگر براهین نیز آنچه می‌توان اما مقصود این است چطور ایران
مرکز اول بشر و اجتماع نوع انسان بوده است و بعد از اینکه در این نقطه
جمع شده و مجبور با تکلم شده و وضع حروف و کلمات کردند و بنای ارتباط
با همدیگر گذاشتند با اطراف عالم منتشر شده هجرت کردند و چنین لغت عبارت
از همین است هم اینکه زبان متکلم شده چنانکه در اجتماع و تمدن ایران
تاریخ بیشتر و قدیم‌تر از زبان عالم همان روزی که ده نفر آدم در یک نقطه
جمع می‌شدند مجبوراً تقاضا می‌نمودند که تکلم نمایند و تاکنون زبان خود را هم که
باید ایرانیان را اقوام ملل مشرق در دنیا که غیر از آن زبان قبل

ما گرایش نژاد ایران را میدانیم و مولد و موطن آنها سرزمین خاک پاک ایران میخوانیم

و برای اقناع تندبینی و متعصبین تورات را که تاریخ قدیم ادیان است

شاهد می‌آوریم در تورات صریح است که آدم ابوالبشر در جنت و بهشت

و بهشت که در او چهار نهر که جیحون و سیحون و فرات و دجله جاری بود

در این قطعه بلند نشان ایران است که جیحون و سیحون از طرف شرق او و دجله

و فرات از سمت غرب او جاری است

معلوم میشود که ابتدا پیدایش نوع آدم هم در نقطه اعتدال ربیعی و هم در نقطه اعتدال حر

در ایران شده است آدمیزاده در این قطعه بلند نشان کرده است و شاید خروج

آدم از جنت تاریخ هجرت یک دسته ایرانیان بطرف هندوستان و کوه

سرندیب باشد معلوم نیست کی بوده و هرگاه علم طبقات الارض را تکمیل کردند ما

معلوم خواهد شد باری مخلوط زبان اروپائیان و ایرانیان در مدارس که زبانهای

البته ملت اروپا و ایران هم پدر و مادر علما است جز تازیان

بعضی

و چنانکه ایرانیان از مهر پرستی عار دارند و دهقان ایران

امروز هنوز که تازیان افتخار دارند یعنی تفاوت ما از کتابت تازی

بعقاید فرنگیان اگر علمای انگلیس و استخراج زبان سنسکریت

بیشتر از انگلیس آثار عتیقه علم فارسی خواهند بود چرا که اگر آثار

عتیقه بطور کمال بیان تمدن و وضع تیشه و تنه کاملا یک ملت را نموده

اما زبان بطور صراحت و تفصیل و وضوح بیان حال ملت عالم را خوب نموده

چنانچه ما از لفظ خدا یک درجه اعتقادات ده هزار ساله ایرانیان را

استنباط کردیم و از لفظ میزان و مزدوج برمیز دهقانی و چهارپا

به دهقانی ایرانیان را استدلال نمودیم و میتوانیم از جمله لغات

انگشت و عذاب و شتر و تاق و اسکلیک و قطع و مهد و طوق و تاق

و نمک و قوطی و قورنغ است شتر کردن و دکان و دهقانی و خوبند

کردن و حق نوکری را خواهشی معلوم نمائیم این عادات و حرکات

جور و ستم از تاتار و مغول و پادشاهان ترک در ایران معمول شده است

هم از مطالعات و امثال معموله ایران مثل حکم حاکم است و مرگ مفاجات

و دستی که حاکم ببرد خون ندارد و پادشاه سایه خداست چه

فرمان یزدان چه فرمان شاه و اگر شه روز را گوید شب است این

بباید گفتن اینک ماه و پروین و از این سخنان دیگر معلوم میکنیم ما خوب

میتوانیم درجه سطوت و ظلم و جور و ستم حکام را که پادشاهان ایران

و به مظلومی و تملق کردن و تسلیم صرف بودن رعیت را در برابر حکم پادشاهان

ستمگر ایران استنباط نماییم چنانچه اگر شخص شهر دیگری جلای وطن شود و بناها

رعیتی و بازارها و دکانهای آن شهر را خراب و ویران و درب بسته

و عمارات حکومتی و ابنیه عالی و دولتی آباد ببیند آباد [illegible] محتاج

تحقیق و تفتیش علت و سبب نیست بلکه دانسته که حاکم ظلم کند که حکومت آنجا

ستمگر و رعیت این شهر مظلوم و فقیر و دربدر شده‌اند مملکت [illegible] را ذکر کرد که

دهوری

و چپدوق و مبلغ شهادت میدهد و در آن طب حاذق نبوده و دارای

نام اسم [illegible] شده است و از این قبیل زیاد شد و چپدوق و کور و از کیمیا [illegible]

از کلمات و الفاظ هر گاه مدقق بنا و محقق توانا گردیم تاریخ حالت

یک ملت را خوب میتوانند با کمال درجه تصریح و توضیح نمایند

چنانچه از قصص و مثلهای و الفاظ و کلمات ذیل قدیم عادات

و حالت و رفتار و مایه‌های افتخار و شمارهای اعتبار و پایه

بزرگی و عادت ملت ایران معلوم میشود چنانکه که از قصه‌ها عصر مدتی میدارد

همه جا [illegible] که در الفاظ فارسی قدیم غور میکنیم ریشه آن الفاظ را که همه حرف

بوده‌اند ریشه چهار چیز محدود میبینیم قائم است یکی زر و زرا

و هر چیز از اینها مشتق شده یعنی آنها است مثل زرین و زرانی

و زرانی [illegible] ملک و شهرها را موسوم به این کلمه میکردند و زری

دیگر [illegible] و کو و کوه و شاخ [illegible] کلام از لفظ زر

و نیز اشتر است همه دلیت بلوچ برگه آفتاب سوخته تندر شمرده‌اند
و توشر کلاه و سوهی خوانده‌اند چنانکه زکو دکو دکوره گره
دکورگر گرگ دکوشت همه از لفظ کو که همان ثور است
پیراسته دیگر لفظ دراست که آزرمی داردم وارویس
واروپ وارونه دالونه داریان واردم که همه این الفاظ ترکیب
از آزاد است که همین قوم دلیر است یا همین نهر ملکی و باز در
حال حور و خور است که آفتاب بشر و دیگر الفاظ مشتبه در جنگ است
مثل تیر گرز کره کمان کرد زوبین زور زره جوشن
اتفاق این الفاظ هم یکی است که همین جنگ شده یا زده است که
همین آفتاب دکترت دکران دکرور اینها جنگجوی مصر
بوده است که کنون در تاریخ به اسم اسمانی خوانده می‌شوند این الفاظ هم که ریشه
جمع الفاظ فرس است و دلیل براینکه دارد که جنگ و دلاوری
و کردی

و کُردی و دلیری در این ملت مایه افتخار و باب اعتبار بوده
دیگر این که امر زراعت و فلاحت است مثل شیار و گاودار
و آبیار و تخم کار و کاردیار که همه این کلمات بلفظ آر و در دولت
بر آریان و ایران علاوه گشته و کلام کشوری شده و کار این قوم زراعت
و فلاحت بوده و دیگری و آبادی و آریان و آبادان اساس ملت است
که از هر دو اجتماع کار خویش را بر کشتی و درویان نهاده بودند بر عکس
ملت تازیان که شغل خویش را به تاخت و تاز و تاراج و دزدی مقرر
کرده همیشه عمر خویش را از دزدی و راهزنی یا شتر چرانی می‌گذرانیده‌اند و دیگر آنکه
بزرگ است و فلاحت مشغول گشته‌اند زیرا که اراضی ایشان تماماً صفصف
و بیابانهای شوره زار بی آب و علف بوده است فلاحت و صحرانشینی
ایشان و ملت از هر روز اجتماع نفر چادرنشین محتاج شده تفاصه
خورده یکدیگر خوانده و حتی جنگ که در نظر ایشان بزرگ آمده و باب

حیرت انگیز بود آفتاب و کوه و آب و آتش بوده است آفتاب
باشد که آنها میدیدند و از شعاع آن و سیراب شده
و کلمه بزرگی و عظمت آن هیچ که آنگاه هم در قصه پیدا چیز حیرت افزا
و دهشت انگیز مثل رعدهای سخت یا رعدهای تند یا سیلهای مهیب
یا سرمای شدید [illegible] از گوشه [illegible] پیدا میشود که علت [illegible]
است او را [illegible] همانا [illegible] نوازش آن [illegible] کنند و [illegible]
نام آفتاب شده یا آنکه در سرما پناه کرده آفتاب میرفتند
و متوجه شده تعبیر [illegible] یا [illegible] صدای آن [illegible] لفظ
مرکب و مشتق شده از [illegible] یعنی [illegible] صدای آدم
فرزنده در شهرهای پناه برنده [illegible] آفتاب [illegible] پیدا شده
[illegible] هم آدم [illegible] او را [illegible] یکدیگر جدا [illegible]
او را شدت سرما و رعشه اعصاب [illegible] میکرد

[illegible]

او را [illegible] می‌شد (کوه) و (آب) که کوه و آب
و آتش [illegible] در [illegible] شده است و از آنجا که [illegible]
لفظ [illegible] و [illegible] و آب و آتش و از این قبیل الفاظ
شاخه‌ها و برگها و میوه‌ها گرفته است [illegible] زبان امروز [illegible]
اتفاقا همان لفظ [illegible] است و [illegible] طوایف [illegible] مملکت
دانسته و جنبه‌های متفاوت و طول زمان و [illegible] ترقی در علم
این حروف و الفاظ و کلمات [illegible] است و [illegible]
هر زبان به وسعت [illegible] و کلمات مصطلحه [illegible] دلالت
دارد [illegible] تمدن در [illegible] بیشتر [illegible] است

[illegible]